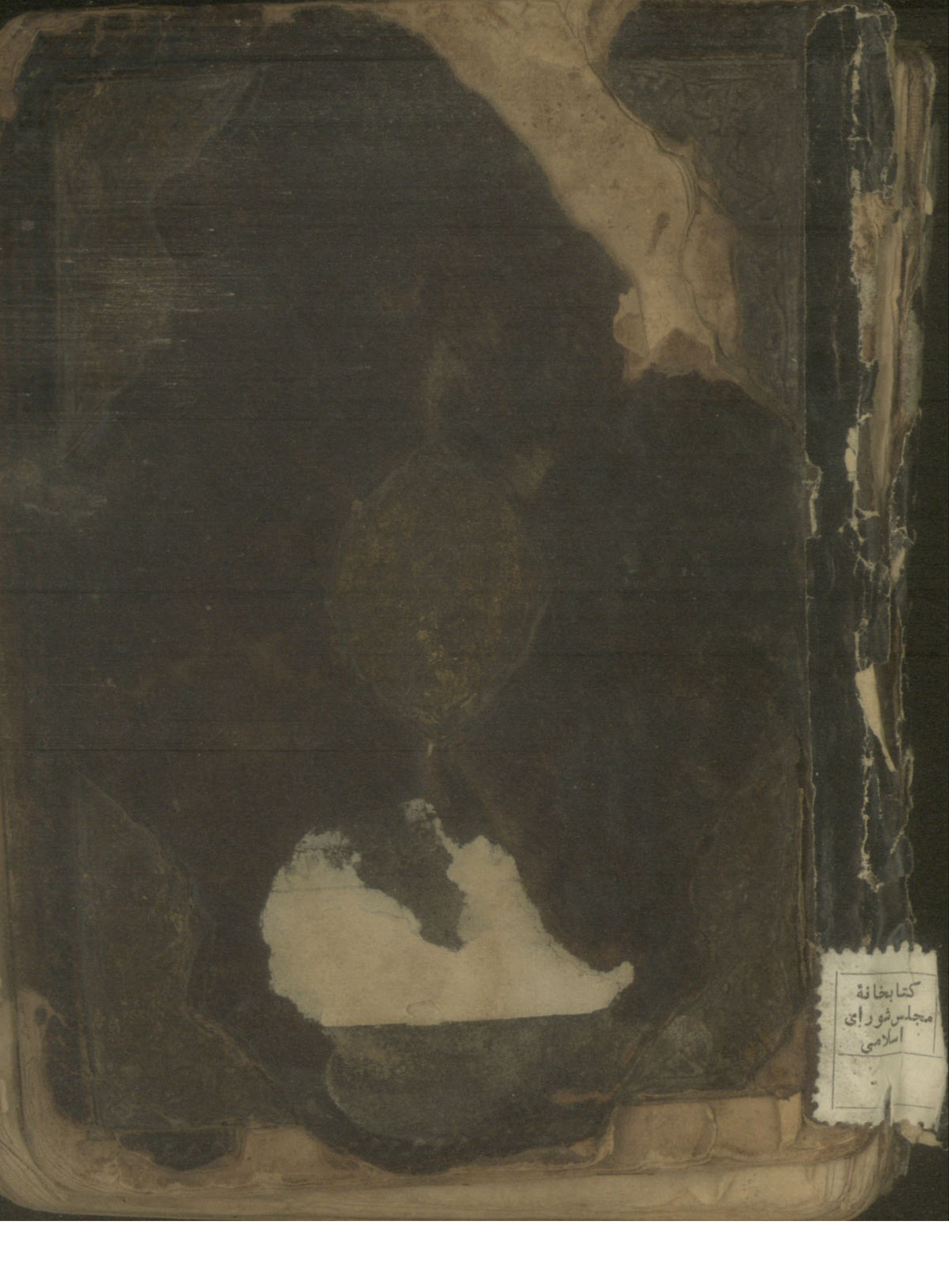
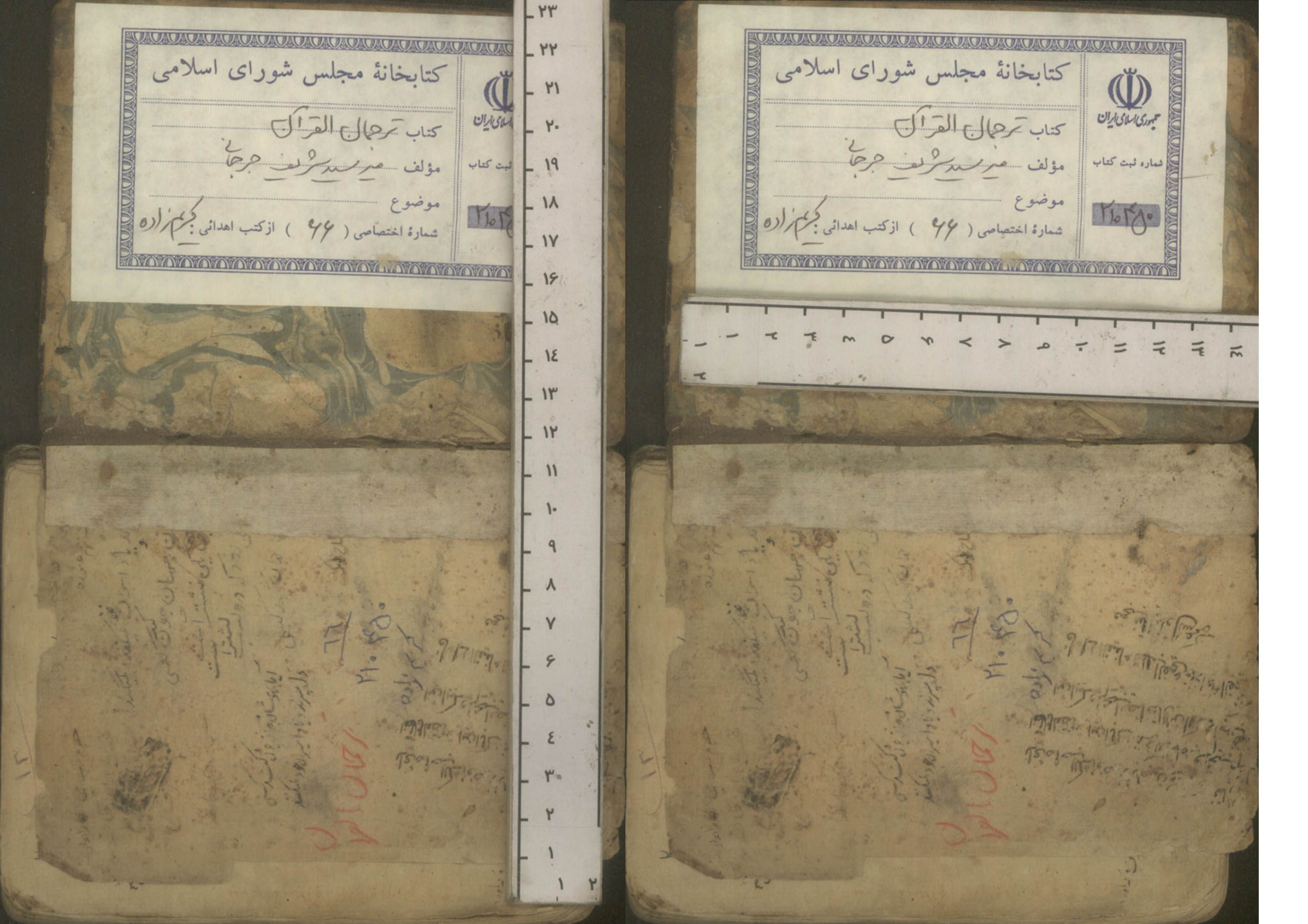

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

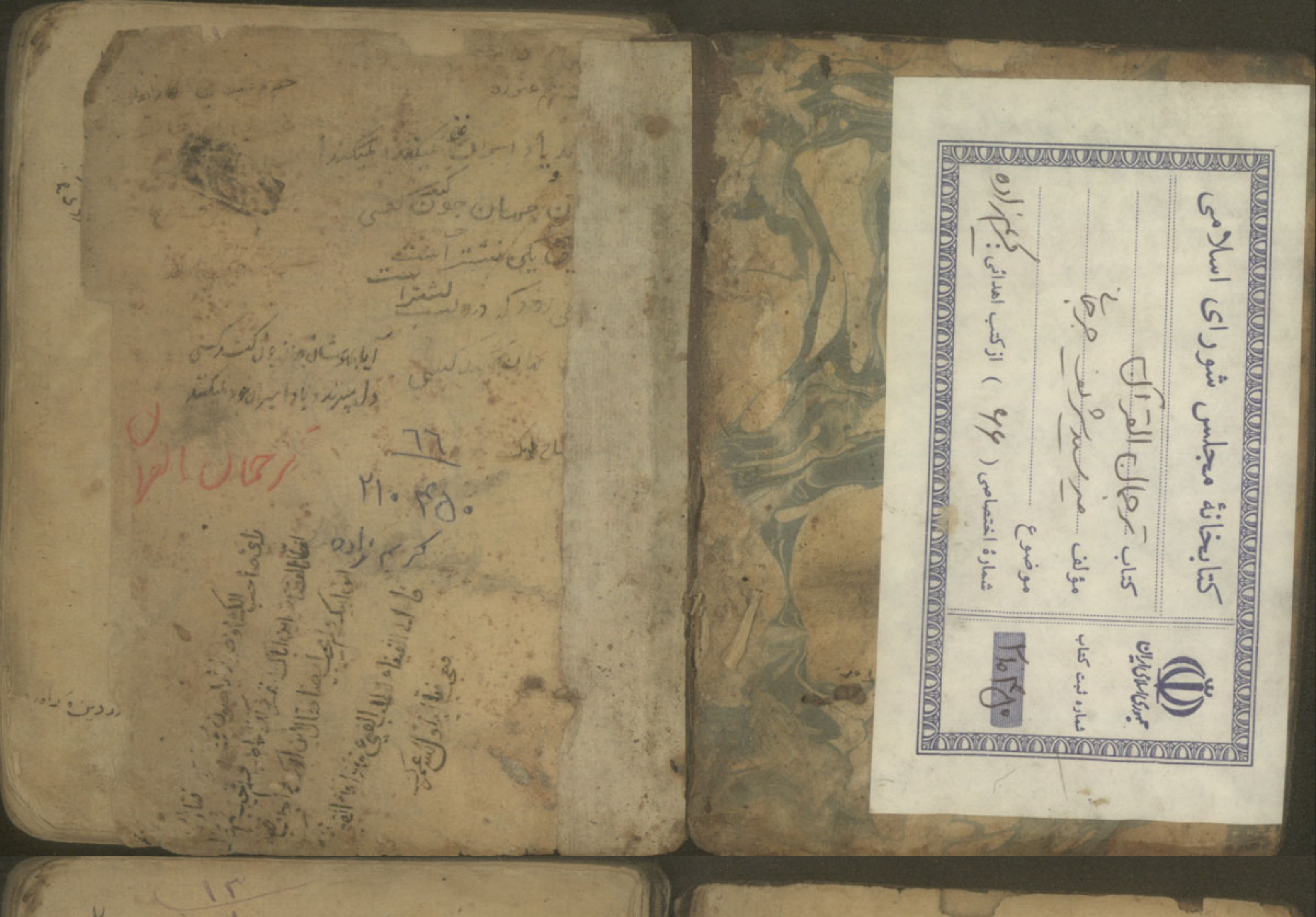
شماره ثبت کتاب ۲۱۰۴۵۰

کتاب ترجمان القرآن

مؤلف میر سید شریف جرجانی

موضوع

شمارهٔ اختصاصی (۶۶) ازکتب اهدائی: کریم زاده



۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی ارسل الرسل واوضح السبل واکمل لنا النعمة واعظم علینا
المنة بالاسلام والسنة وانزل الکتاب تبیانا لکل شئ وانذارا الکل حق
هو الفصل لیس بالهزل من ترکه من جبار قصمه الله ومن ابتغی الهدی
اضله الله وصلی الله علی محمد سید الوری وعلی آله مصابیح الهدی اما
بعد فهذا کتاب ترجمان القرآن جمعته علی ترتیبه بعد ان بالغت فی
تهذیبه وفقنا الله لما یحب ویرضی وجنبنا الضلالة والغوی فانه
خیر مسؤل واکرم مامول بدان که ترجمان تعریف ترزبانست ودر
وی سه لغت است ترجمان وترجمان وترجمان الترجمة تفسیر
کردن زبانی بزبانی دیگر ولغت وی بلغتی دیگر العوذ والعیاذ
بناه کرفتن بکسی یا چیزی یا جایی اعوذ بناه کیرم من بالله بخدای
الله والاله خدای سزاوار برستش من از الشیطان دیو الشیاطین
جمع الرجیم رانده ونفریده الاسم نام الاسماء الاسامی جمع

۲

بسم الله بنام خدای الرحمن بزرگ بخشایش الرحیم بسیار بخشایش
الحمد لله شکر وسپاس خدایرا احمد بستوده مردی یحمد بستاید حمد
ستودنی فهو حامد او مردی ستاینده است وذاک محمود او مردی
ستوده است لا یحمد باید که نستاید مردی احمد بستای تو مرد
لا تحمد مستای تو مرد الرب خداوند و پروردگار العالم این
جهان وآن جهان وهرچه آفریده است اندروی العالمون جمع
الملک والملیک والمالک پادشاه الیوم روز الایام جمع الدین
جزا دادن وحکم کردن وفرمان بردار کشتن ومقهور کردن
یوم الدین روز حساب وجزای ایاک تو خداوندرا نعبد بپرستیم ما
اعبد بپرستم من عبد بپرستید مردی یعبد بپرستد عبادة
بپرستید نی الاستعانة یاری خواستن نستعین یاری خواهیم ما
المستعان ازل ازو یاری خواهند اهدنا راه نمای تو مارا هدی
راه نمود مردی یهدی راه نماید الهدی راه نمودن در دین

والزراطه

راه راست
وراه یافتن الصراط والسراط والسبیل والطریق راه المستقیم راه راست
الاستقامة راست شدن وراست ایستادن الذی آن مرد
اللذان آن دو مرد الذین آن گروهی مردان التی آن زن اللتان
آن دو زن اللاتی واللواتی آن گروهی زنان انعمت علیهم نعمت دادی
تو ایشان را الانعام نعمت دادن وچشم روشن کردن علی بر علیه برو
مرد علیهما بر ایشان دو مرد علیهم بر ایشان گروهی مردان غیر
جز ونه المغضوب علیهم خشم گرفته بر ایشان غضب علیه خشم
گرفت برو مردی یغضب علیه خشم گیرد برو مرد الغضب خشم
گرفتن ولا الضالین ونه گمراهان ضل گمراه شد یضل گمراه شود الضلال
والضلالة گمراه شدن آمین وامین چنین باد سورة البقرة
الم ای انا الله اعلم منم خدای سزای پرستش ومی دانم ذلک الکتاب
ای هذا الکتاب یعنی این کتاب لا ریب فیه ای لا شک فیه نیست هیچ شکی درو
هدی ای هادیا راه نماینده است للمتقین مر پرهیزگاران را الاتقاء پرهیزگاری

الذین یؤمنون آنکسانی که ایمان می آرند الایمان بگرویدن وبراست
داشتن وایمن کردانیدن بالغیب بناپیدا یعنی بقیامت وبهشت
ودوزخ ویقیمون الصلوة وبپای می دارند نماز را الاقامة بپای
داشتن چیزی وبران مداومت کردن وراست کردن چیزی بچیزی
الصلوة نماز الصلوات جمع ومما وازانچه رزقناهم روزی دادیم ما
ایشان را رزق روزی داد یرزق روزی دهد رزقا روزی دادنی
ینفقون نفقه می کنند الانفاق نفقه کردن بما انزل فرو فرستاده
شد الیک بتو مرد الانزال فرو فرستادن وفرو آوردن ما آنچه ما
انزل من قبلک از پیش تو مرد وبالآخرة وبسرای آخرت
هو او مرد هما ایشان دو مرد هم ایشان گروهی مردان هی آن زن
هما ایشان دو زن هن ایشان گروهی زنان یوقنون بی گمان می
شوند الایقان بی گمان شدن ذلک آن مرد ذانک آن دو مرد
تلک آن زن تانک آن دو زن اولئک آن گروهی مردان وزنان

علی هدی بر راهی راست المفلحون رستگاران الافلاح رستگاری یافتن
از مکروه وبقا وپیروزی یافتن ان وان بدرستی انی وانني بدرستی که
من انا وانا بدرستی که ما کفروا کافر شدند الکفر کافر شدن
سواء یکسانست الانذار بیم کردن وآگاهی دادن انذرتهم ای بیم کردی
تو ایشان را ام لم تنذرهم ای بیم نکردی تو ایشان را ختم الله مهر نهاد
خدای عز وجل علی قلوبهم بر دلهای ایشان القلب دل الختم مهر
نهادن وعلی سمعهم وبر شنوایهای ایشان السمع شنوایی الاسماع جمع
البصر بینایی الابصار جمع وعلی ابصارهم وبر بینایهای ایشان
الغشوة والغشاوة پوشش ولهم وایشان راست عذاب عظیم عذابی
بزرگ الانسان مردم الناس مردمان من کیست من آن کس من یقول
کس هست می گوید القول گفتن قال گفت مردی یقول گوید قلت گفتم من
قلنا گفتیم ما قل بگوی تو مرد لا تقل مگوی تو مرد الآخر واپسین آمنا
ایمان آوردیم ما وما هم بمؤمنین ونیستند ایشان مؤمنان المخادعة

والطرق

وماشامت برعزوی عقل ومن شامت بردي عقل

والخداع فریب آوردن باکسی یخادعون الله فریب می آرند با خدای
عز وجل خادع بفریفت مردی یخدع بفریبد خدعا فریفتنی وما
یخدعون ونمی فریبند الا مگر انفسهم تنهای خویش النفس تن النفوس
جمع وما یشعرون ونمی دانند الشعر دانستن شعر بدانست
مردی یشعر شعرا فی قلوبهم در دلهای ایشان مرض شکی ونفاقی
الزیادة افزون کردن وافزون شدن فزادهم الله بیفزود ایشان را
خدای عز وجل الالیم دردناک کانوا بودند ایشان الکون والکینونة
بودن یکذبون دروغ می گفتند کذب دروغ گفت مردی یکذب
کذبا یکذبون بدروغ زن می دارند التکذیب بدروغ زن داشتن
اذ واذا چون قیل لهم چون گویند ایشان را الافساد فساد کردن
لا تفسدوا فی الارض فساد مکنید در زمین فی در فیه درو الارض
زمین الارضون جمع انما بدرستی نحن ما الاصلاح باصلاح آوردن
المصلحون صلاح ورزندگان البدن تن الابدان جمع انهم بدرستی

که ایشان المفسدون تباهی کنند کان کاجنانک السفیه بی خرد السفهاء
جمع ولکن لا یعلمون ولکن نمی دانند علم بدانست مردی یعلم بدانند
فهو عالم او مردی دانده است اعلم بدان تو مرد لا تعلم مدان تو مرد
واذا لقوا الذین وجون ببینند اللقاء دیدن و رسیدن واذا خلوا
وجون خالی شوند الخلاء والخلو خالی شدن و بگذشتن الی شیاطینهم
با دیوان ایشان انا معکم ما وا ایشانیم مع وا معه وا او مرد الاستهزاء
افسوس داشتن مستهزؤن افسوس دارندکان المد کشیدن
و در ضلالت فرو گذاشتن ویمدهم فی طغیانهم فرو می گذارند ایشانرا
در ضلالت ایشان العمه سرگشته شدن یعمهون سرگشته می
شوند الاشتراء خریدن و فروختن اشتری بخرید مردی
یشتری بخرد مردی اشتراء خریدن فهو مشتر او مردی خرنده
ما اشتری ولم یشتر نخرید مردی لیشتر باید که بخرد مردی لا یشتر
باید که نخرد مردی اشتر بخر تو مرد لا تشتر مخر تو مرد اشتروا

بخرید

ایشان م
بخریدند گروهی مردان فما ربحت تجارتهم بس سود مند نیامد
بازرگانی ایشان الربح سود کردن الاهتداء راه راست یافتن
مهتدین راه راست یافته کان مثلهم صفت ایشان کمثل الذی
جون صفت انکسی استوقد برافروخت النار آتش النیران جمع
الاستیقاد افروختن آتش فلما انکه اضاءت روشن شد الاضاءة
روشن شدن و روشن گردانیدن حوله گرد اگرد او ذهب الله
بنورهم ببرد خدای عز وجل نور ایشان الترک دست بداشتن
ترکهم بگذاشت ایشانرا الظلمات تاریکها جمع ظلمة الابصار دیدن
لا یبصرون نمی بینند صم کرانند الاصم کر بکم گنگانند الابکم گنگ عمی کورانند
الاعمی نابینا الرجوع باز گشتن لا یرجعون باز نگردند او کصیب
یا جون بارانی سخت من السماء از میغ بلند الرعد بانگ کردن ابر البرق
آتشه الجعل کردن یجعلون می کنند اصابعهم انگشتهای خویش الاصبع
انگشت الاصابع جمع الصواعق آوازها جمع صاعقة حذر الموت سخت

حذر کردن از موت الحذر پرهیز کردن حذرت پرهیز کردم
من احذر پرهیز کنم من من الموت از مرگ الموت مردن مات بمرد
مردی یموت بمیرد مت بمیر تو مرد لا تمت ممیر تو مرد میت مردی
مرده محیط بالکافرین هلاک کننده است کافرانرا الاحاطة گرد در آمدن
و هلاک کردن و بدانستن کاد خواست که باشد و نبود یکاد خواهد
و ما کادوا یفعلون و نخواستند که بکنند خطف بربود مردی یخطف
برباید خطفت بربودم من اخطف بربایم من الخطف ربودن کلما
هرگاه مشی برفت مردی یمشی برود مردی المشی برفتن مشوا
برفتند ایشان گروهی مردان اظلم تاریک شد یظلم تاریک شود اظلاما
تاریک شدن قام باستاد مردی یقوم باستد مردی القیام
باستادن و برخاستن و بسر بردن کاری ولو شاء الله واگر خواستی
خدای عز وجل المشیئة خواستن شئت خواستم اشاء خواهم من ان شاء
الله اگر خواهد خدای عز وجل ما شاء الله کان آنچ خواست خدای تعالی

بود

بود ولو شئنا واگر خواستیم ما و ما تشاؤن و نخواهید شما الا ان یشاء
الله مگر که خواهد خدای عز وجل لذهب بسمعهم هر اینه ببردی شنوایی
ایشان الذهاب بشدن ذهبت بشدم من اذهب بشوم من اذهب
بشو تو مرد لا تذهب مشو تو مرد ذهب به ببرد او را علی کل شیء
بر هر جیزی القادر والقدیر والمقتدر توانا یا ایها الناس ای مردمان
یا حرف نداست ای منادای مفرداست ها تنبیه است الناس نعت
ای است اعبدوا بپرستید الذی انک خلقکم بیافرید شما را من قبلکم از پیش
شما لعل مگر لعلکم تا بود که شما تتقون حذر کنید شما جعل بکرد و بیافرید
الارض زمین الارضون جمع فراشا بساطی الفرش والفراش هرچ
بگسترانند آنرا السماء آسمان بناء سقفی الماء آب اخرج بیرون آورد
الاخراج بیرون آوردن الثمرة میوه الاثمار جمع الانداد همتایان
جمع ند انت تو مرد انتما شما دو مرد انتم شما گروهی مردان
انا من نحن ما التنزیل فرو فرستادن و فرو آوردن عبدنا

الخلق آفریدن الخلاق آفریدگار الخالق
منه خلقکم بیافرید شما را

بنده ما العبد بنده العبید جمع الاتیان آمدن اتی آمد مردی ایتت
آمدم من فاتوا بسورة بیارید سورتی ساتی زود بود که بیایم من
المثل مانند الامثال جمع الشهید والشاهد گواه حاضر الشهداء
والشاهدون جمع وادعوا شهداءکم بخوانید گواهان خویش را دون
جز و نه الصدق راست گفتن و راست کردانیدن وعده
اصدق راست گوی تو مرد صادق الوعد راست کننده وعده
الصادق راست گوی فان لم تفعلوا اگر نکنید ولن تفعلوا و هرگز نکنید
الوقود والحطب هیزم الحجر سنگ الاحجار والحجارة جمع الاعداد
ساختن اعدت ساخته شده است التبشیر مژدگان دادن
بشر مژدگانی ده تو مرد العمل کار کردن عملوا کردند الصالحات
کارهای نیک الصالحة یکی جنات بستانها الجنة بهشت الجری
رفتن تجری می رود من تحتها ای من تحت اشجارها در زیر درختهای
آن الشجر درخت النهر جوی الانهار جمع واتوا به و آورده شد ایشان را

مستشابها بهم مانند الزوج والزوجة زن ازواج زنانی مطهرة پاک کردانیده
التطهیر پاک کردانیدن خلد جاوید شد یخلد جاوید شود الخلود
جاوید شدن خالدین جاوید شوندگان الاستحیاء شرم داشتن
وزنده بگذاشتن لا یستحیی شرم ندارد الضرب زدن و رفتن
و بدید کردن ان یضرب مثلا که بیدا کند مثلی بعوضة پشه
فما فوقها الخ کم ازانست الحق درست و راست و سزاوار ماذا چه چیز
اراد خواست مرد الارادة خواستن یضل بی راه کرداند الاضلال
بی راه کردانیدن الکثیر بسیار وما یضل به و نه بی راه کرداند
الفاسقین بیرون آیندگان از فرمان خدای عز و جل جمع فاسق
النقض شکستن عهد و تاب باز دادن ریسمان من بعد از پس
میثاقه استوار شدن آن القطع بریدن قطعت بریدم من
الامر فرمودن مر بفرمای تو مرد لا تامر مفرمای تو مرد
الوصل پیوستن وصل بپیوست یصل بپیوندد مردی صل بپیوند تو

مردان یوصل که بپیوندند الخاسرون زیان کاران خسر زیان کار
شد مردی یخسر زیان کار شود الخسران زیان کار شدن کیف چگونه
امواتا مردگان جمع میت الاحیاء زنده کردانیدن احییت زنده
کردانیدم احیی زنده کرد الاماتة بمیرانیدن میت بمیراند الیه سوی او مرد
الرجع واگردانیدن ترجعون وا می گردانند شما را جمیعا همه ثم استوی
پس قصد کرد التسویة راست کردن فسویهن بیافرید آسمانها را
سبع سموات هفت آسمان الملائکة فرشتگان جمع ملک السفک خون
ریختن یسفک الدماء بریزد خونها التسبیح خدای را بپاکی یاد کردن
از همه عیبها نسبح بحمدک تسبیح می کنیم بستایش تو التقدیس پاک کردن
وبپاکی صفت کردن نقدس لک بپاکی صفت می کنیم ترا التعلیم فرا کسی
آموختن کل همه کلها همه آن عرض عرضه کرد مردی یعرض عرضا
عرضنا عرضه کردیم ما الانباء خبر دادن انبئونی خبر دهید مرا
ذا و هذا این مرد ذان و هذان این دو مرد سبحانک پاکی و دوری

از عیب تراست الحکیم درست کار و درست گفتار الحکماء جمع الابداء
آشکارا کردن تبدون آشکارا می کنید شما کتم راز بپوشید یکتم کتمانا
سجد سر بر زمین نهاد مردی یسجد سجودا الاباء سر باز زدن
ابا سر باز زد مردی الاستکبار کردن کشی کردن استکبر کردن
کشی کرد مردی سکن آرام گرفت مردی یسکن آرام گیرد اسکن
آرام گیر تو مرد لا تسکن آرام مگیر تو مرد الاکل خوردن کلا بخورد
تو مرد حیث هر کجا شئتما خواهید شما دو تن قرب نزدیک چیزی
شد یقرب نزدیک چیزی شود القربان نزدیک چیزی شدن
لا تقربا نزدیک مشوید شما دو کس الشجر درخت الشجرة یک درخت
الازلال بلغزانیدن الرجع واگردانیدن ترجعون وا می گردانند
شما را خلق بیافرید یخلق خلقا هی آن زن هما ایشان دو زن هن
آن گروهی زنان هبط فرو آمد و فرود آورد یهبط هبوطا العدو
دشمن الاستقرار آرام گرفتن مستقر جای آرام رغدا فراخ رغد بسیار

نعمت شد مردی رغد رغدا مناعا بخوردادی الظالمون ستمکاران
جمع ظالم تلقی فرا گرفت مردی یتلقی فرا گیرد تلقیا فرا گرفتن کلمات
سخنها جمع کلمة تاب علیه توبه داد او را یتوب علیه توبه دهد او را التوبة
توبه کردن و توبه دادن التواب توبه دهنده و توبه کننده تبع پس
روی کرد مردی یتبع پس روی کند بتابعة پس روی کردن
خاف بترسید یخاف بترسد الخوف ترسیدن حزن اندوهگن شد مردی
یحزن اندوهگن شود الحزن اندوهگن شدن اصحاب النار اهل
دوزخ یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب الذکر والذکری یاد کردن
الایفاء وفا کردن اوفوا وفا کنید بعهدی بپیمان من الرهبة والرهب
ترسیدن رهب بترسید مردی وایای فارهبون از من بترسید *
التصدیق براست گوی داشتن الاول پیشین الثمن بها وایای فاتقون
از من حذر کنید لبس پوشیده کرد یلبس لبسا الایتاء دادن
وارکعوا ای صلوا نماز کنید البر نیکوی کردن و بدپرفتن طاعت

هدایة نشان ... جمع

اذکروا یاد کنید ...

بدرت پذیرفتم و نیکویی کردم ابر نیکویی کنم العلیم دانا کلهم کلها
جمله آن الیه بد و فسویهن بیافرید آسمانها ایتنا ما را مع وامعک با تو
نسی فراموش کرد مردی ینسی فراموش کند النسیان فراموش کردن
تلی بخواند مردی یتلو بخواند التلاوة خواندن تتلون می خوانید
شما مردان عقل دریافت مردی و خردمند شد یعقل عقلا الصبر
شکیبایی کردن اصبروا شکیبایی کنید صبر شکیبایی کرد مردی
یصبر شکیبایی کند صبر ناشکیبایی کردیم الکبیرة ای ثقیلة گرانست
الا علی الخاشع ترسکار الظن گمان بردن و یقین دانستن یظنون
یقین می دانند من الظالمین از ستمکاران عنها از آن عنی از من
عنا از ما عنک از تو مرد بعضکم برخی از شما بآیاتنا بنشانهای ما
الآیة نشان الملاقاة کسی را دیدن و بچیزی رسیدن التفضیل فضل
نهادن الجزاء باداش دادن و بگزاردن و بی نیاز کردن قبل فرا
بذیرفت مردی یقبل فرا بذیرد شفاعة شفاعتی النصر یاری کردن

...

نصر ینصر نصرا عدل بدلی النجیة برهانیدن من آل فرعون از اتباع
فرعون السوم رنج و خواری نمودن یسومونکم می چشانند شما را سوء
العذاب سختی عذاب الذبح کشتن یذبحون می کشند ابناءکم پسران
شما را و یستحیون نساءکم و زنده می گذارند زنان شما را البلاء مکروه رسانیدن
و نعمت دادن و آزمودن الانجاء برهانیدن الاغراق غرقه کردن
اربعون چهل المواعدة وعده کردن کسی را اربعین لیلة چهل شب الاتخاذ فرا
گرفتن العجل گوساله العفو فرا گذاشتن جرم از کسی الفرقان کتابی
جدا کننده میان حق و باطل الباری آفریننده خیر بهتر جهرة ای معاینة
الرؤیة دیدن رای بدید مردی نری ببینیم ما ره بین تو مرد
را ببینید شما دو مرد ره ببینند شما گروهی مردان ری ببین
تو زن را ببینید شما دو زن رین ببینید شما گروهی زنان الظلم ستم
کردن القتل کشتن ذلکم آن گروه مردان عند نزدیک نظر بنگرد بیست
نظرا بنگریستند دو مرد نظروا بنگریستند گروهی مردان

الصاعقة آوازی سخت ثم بعثناکم زنده گردانیدیم شما را البعث زنده
گردانیدن و برانگیختن التظلیل سایه وان گردانیدن ظللنا سایه وان
کردیم ما الغمام میغ که آفاق را بپوشد المن ترنگبین السلوی سمانه
الصدق راست گفتن و راست گردانیدن وعده اصدق راست گوی
تو مرد الطیب پاک و حلال الطیبات حلالها القریة دیه القری جمع
حطة ای حط عنا ذنوبنا یعنی فرو نه گناهان ما از ما الحط فرو افکندن
الذنب والخطیئة گناه الذنوب والخطایا جمع حتی تا الدخول در آمدن
ادخلوا در آی تو مرد الباب در الغفران والمغفرة آمرزیدن
نغفر بیامرزیم ما الاحسان نیکویی کردن المحسن نیکوکار التبدیل
بدل کردن فمن بدله هر که بدل کند آن الرجز عذاب الفسوق
بیرون آمدن از فرمان خدای عز و جل الاستسقاء آب خواستن استسقی
آب خواست مردی بعصاک بعصای تو العصی چوب عصا العصی جمع
الانفجار شاریده شدن فانفجرت شاریده شد اثنتی عشرة عینا

غفرت ...

دوازده چشمه قد بدرستی اناس مردمان مشربهم جای آب خوردن
ایشان الشرب آشامیدن شرب بیاشامید مردی یشرب بیاشامد
لا تعثوا فساد مکنید عثی فساد کرد مردی یعثی عثی علی طعام واحد
بر یک طعام الدعاء خواندن دعا بخوانید دعوا دعاء الانبات بر رویانیدن
تنبت الارض بر رویاند زمین البقل تره القثاء خیار الفوم والحنطة گندم
الثوم سیر العدس مژو البصل پیاز الاستبدال بدل کردن و بدل گرفتن
ادنی خسیس تر المصر شهر سالتم خواستید شما مردان السوال والمسئلة
خواستن و پرسیدن وضربت علیهم الذلة والمذلة خوار شدن المسکنة
درویشی باء بازگشت بوء باز گردد بتوء باثمی برداری گناه من باء
باثمه برداشت گناه اورا النبی آگاه کننده از خدای عز و جل الانبیاء
والنبیون جمع عصی نافرمانی کرد یعصی عصیانا عصوا نافرمانی
کردند ایشان الاعتداء از حد درگذشتن و بیداد کردن هادوا جهود
شدند مردی یهود هودا و هیادة هدنا توبه کردیم ما النصاری

کل اناس مردم قوم

الذلة خواری شد بایشان سر زنش

ترسایان

ترسایان جمع نصرانی الصابئون از دینی بدینی شوندگان صبا از دینی
بدینی شد یصبا صبوا الصالح نیک مرد الاجر مزد المیثاق پیمان و عهد
ورفعنا برداشتیم ما الرفع برداشتن یرفع بردارد فوقکم زور او مرد
فوقکم زبر تو مرد الطور والجبل کوه بقوة ای بجد وجهد التولی برگشتن
تولیتم برگشتید شما لاتتولوا بر مگردید شما لولا اگر نه الفضل فضل کردن
وافزون شدن الرحم والرحمة بخشودن ولقد بدرستی السبت شنبه
قردة بوزینها خاسئین دوران از رحمت خدای الخسئ والخسوء دور کردن و دور
شدن اخسئوا دور شوید شما مردان نکالا عبرتی بین یدیها پیش آن
خلفها پس آن موعظة پند دادنی الذبح گاو بریدن ان تذبحوا که بکشید
البقرة ماده گاو الهزء افسوس داشتن الجاهل نادان جهل نادان شد
مردی یجهل جهلا وجهالة یبین پیدا کند التبیین پیدا کردن ماهی چیست
آن الفارض پیره گاو البکر جوانه عوان میانه نه پیر و نه جوان بین
میان بینی وبینک میان من و تو الفعل کردن فافعلوا بکنید ما تؤمرون

یجون

آنچ می فرمایند شمارا ما لونها چیست رنگ آن اللون رنگ صفراء زرد
فاقع زردی زرد السرور شاد کردن تسر الناظرین شاد کنند بینندگان را
البقر گاو نام جنس است الذلول رام کرده اند الاثارة شورانیدن
زمین و بر انگیختن گرد السقی آب دادن الحرث کشت کاریدن التسلیم
سلامت دادن و سلام کردن مسلمة سلامت داده از همه عیبها لا شیة فیها
نیست در رونشانی خلاف رنگ همه تن الآن اکنون جئت بالحق آمدی بحق
المجیء آمدن جی بیا تو مرد فادارأتم خلاف کردید شما التدارؤ با یکدیگر
خلاف کردن کذلک همچنین الموتی مردگان یریکم فرا نماید شمارا قست
سخت دل شد القسوة والقساوة سخت دل شدن او اشد یا سخت تر
یتفجر روان شود آب التفجر روان شدن یشقق شکافته شود یخرج بیرون
آید الخروج بیرون آمدن التشقق شکافته شدن الخشیة ترسیدن
خشی بترسید مردی یخشی بترسد خشیة ترسیدنی الغفلة والغفول
غافل شدن عما از آنچ افتطمعون ای طمع می کنید شما طمع طمع کرد مردی

یطمع

یطمع طمعا الفریق گروه سمع بشنود مردی یسمع سمعا وسماعا الکلام سخن
یحرفون می گردانند آنرا التحریف بگردانیدن سخن التحدیث حدیث
کردن اتحدثونهم ای حدیث می کنید ایشانرا فتح الله بگشاد خدای
یفتح فتحا لیحاجوکم تا حجت گوید باشما المحاجة والحجاج با کسی حجت
آوردن یسرون پنهان می کنند الاسرار پنهان کردن العلانیة آشکارا
کردن یعلنون آشکارا می کنند الاعلان آشکارا کردن امیون
نانبیسندگان جمع امی الامانی دروغ را فراهم نهاده جمع امنیة
وان هم و نیستند ایشان الا یظنون مگر گمان برندگان ویل وای
یکتبون می نویسند کتب بنوشت مردی یکتب بنویسد مردی الکتابة
نبشتن بایدیهم بدستهای خویش الید دست لیشتروا که تا بخرند
یکسبون کسب می کنند الکسب کسب کردن لن تمسنا بنساید ما را
المس بسودن ایاما روزها معدودة شمرده العد شمردن فلن
یخلف الله وعده هرگز خلاف نکند خدای عهد خود را بلی آری السیئة

بدی التبات جمع الوالدان مادر و بدر ذوی القربی خویشان
الیتامی بی بدران جمع یتیم المساکین بی چارکان جمع مسکین حسنا نیکویی
معرضون روی بگردانندکان الاعراض روی بگردانیدن لا تسفکون
دماءهم مریزید خونهای خویش را الدم خون من دیارکم از سراهای شما
و اقررتم اقرار دادید شما شهد گواهی داد یشهد گواهی دهد شهادة گواهی
دادنی تظاهرون هم پشت می شوید التظاهر هم پشت شدن
الاثم بزه العدوان بیدادکردن اساری و اسری اسیران الاسیر
دست گیر تفدوهم و تفادوهم باز می خرید شما ایشان را المفاداة والفداء
کسی را از اسیری باز خریدن محرّم حرام کرده التحریم حرام کردن
الخزی رسوا شدن خزی رسوا شد مردی حیوة الدنیا زندگانی
دنیا یردون باز گردانند ایشان را الرّد باز گردانیدن رددنا باز
گردانیم ما ارد باز گردانم من فلا یخفف سبک نکند قفّینا از پی چیزی
فرا داشتیم ما التقفیة چیزی از پی چیزی فرا داشتن الرسول والمرسل

بیغامبر الرسل والمرسلون جمع البینات حجتهاء روشن جمع بیّنة ایدنا ه
تقویت کردیم ما او را التایید تقویت کردن بروح القدس بجبریل علیه السلام
جاءکم آمد بشما لا تهوی دوست ندارد زنی هوی دوست داشت مردی
هوًی دوست داشتنی غلف درغلاف غلفها الاغلاف درغلاف نهادن
بل نه و لعنهم نفرین کرد بر ایشان اللعن نفرین کردن لما انگاه یستفتحون
نصرت می خواستند الاستفتاح نصر خواستن عرفوا بشناختند عرف
بشناخت مردی یعرف بشناسد معرفة بشناختنی بیما براست
آنچ بیس الرجل انت بد مردی تو البغی حسد کردن عبادة بندگان
او مهین خوار کننده الاهانة خوار کردن باو باه بآنچ جزا از نست
لم چرا انبیاء الله بیغامبران خدای الاشراب بیامیختن و اشربوا فی
قلوبهم العجل بیامیختند در دلهای ایشان دوستی گوساله خالصة ویژه
فتمنوا آرزو خواهید التمنی آرزو خواستن و لن یتمنوه و آرزو نخواهند
آنرا ابدا هرگز التقدیم فرا پیش کردن و فرا پیش شدن و تمت

فرا پیش کردنی و لتجدنهم هر آینه بیابی تو ایشان را وجد بیافت مردی
یجد وجودا او وجدانا احرص حریص تر حرص حریصی کرد مردی
یحرص حرصا حی بزیست مردی یحیی حیوة اشرکوا انباز آوردند
ایشان با خدای ود آرزو کرد مردی یود ودّا او ودادة آرزو کردم
احدهم یکی از ایشان لو یعمر اگر زندگانی دهد او را الزحزحة دور
کردن البصیر بینا الاذن دستوری دادن البشری مژده کلما عاهدوا
بیمان کردند المعاهدة بیمان کردن با کسی نبذ بینداخت ینبذ نبذا
وراء ظهورهم پس پشتهای ایشان الظهر پشت کانهم گوییی که ایشان
و اتبعوا پس روی کردند الملک والمملکة بادشاهی علی ملک سلیمان
یعنی در روزگار بادشاهی او السحر جادوی کردن سحر جادوی
کند بابل نام جاه است و هاروت و ماروت دو فرشته است در
جاه بابل آویخته و ما یعلمان و در نیاموزند من احد هیچ کسی را الفتنة
آزمایش فیتعلمون می بیاموزند المعلم در آموختنه ما یفرق آنچ جدایی

سحر جادوی کرد مردی

افکند التفریق جدایی افکندن المرء مرد الضر گزند بضارین بگزند کنندگان
ما یضرهم آنچ گزند رساند ایشان را و لا ینفعهم و سود نکند ایشان را
النفع سود کردن ماله نیست او را من خلاق هیچ نصیبی شروا بخریدند
شری بخرید مردی یشری شراء و شری المثوبة والثواب باداش
دادن راعنا گوش فرا ما دار لو کانوا یعلمون اگر بدانستندی المراعات
گوش فرا داشتن انظرنا بنگر بما و لا المشرکین و نه انباز آرندگان
بخدای تعالی یختص خاص می کند الاختصاص والخصوص خاص کردن
ذو الفضل العظیم خداوند فضل بزرگ ما ننسخ آنچ منسوخ کنیم ما او ننسها
یا بترک آن فرماییم الانساء فراموش کردن و بترک چیزی فرمودن
نات بخیر آریم بهتر الولی دوست و یار النصیر یار اگر یدون
یا می خواهید شما و من یتبدل و هر که بدل گیرد سواء السبیل راستی
راه کفارا کافران الحسد بدخواستن التبین [illegible] هویدا شدن
و درنگ کردن تبین هویدا شد فاصفحوا جرم فرا گذارید صفح جرم فرا

نفع سود کرد ینفع نفعا

المشرک انباز آرنده بخدای عزوجل

نسخ منسوخ کرد مردی ینسخ نسخا

هوداجهودان یهود کماشت بصنع صنعًا یاتی بامره ارد کار خویش امانیهم آرزوهای ایشان

ها تو ابرهانکم بیارید حجتهای شما البرهان حجت البراهین **جمع** الاسلام

مسلمان شدن و حزمان کذاشتن و فرا کسی سپردن و کردن نهادن

ومن اسلم هر که کردن نهد ومن اسلم وجهه لله هر که روی نه کند دین

خویش را از بهر خدا لیس نیست حکم حکم کرد یحکم حکمًا یختلفون

باید یکر خلاف کنند الاختلاف باید یکر خلاف کردن وسزد یکر کسی

آمد و شد کردن و بهم در شدن ومن اظلم و کیست ستم کارتر

ممن از آن کس منع بازداشت یمنع منعًا مساجد الله مسجدهای

خدای تعالی المسجد مزکت المساجد **جمع** سعی بشتافت یسعی سعیًا

الخراب ویران شدن خوب ویران شد یخرب خرابًا ما کان لهم نسزد

ایشانرا المشرق آنجا که آفتاب برآید المغرب آنجا که آفتاب فرو رود اینما

هر کجا تولوا روی فرا کنید التولیة روی فرا کردانیدن فثم آنجا وجه الله قبلهٔ

خدا الوجه روی الوجوه **جمع** الواسع فراخ رحمت الولد فرزند

(margin: روی فرا کردانیدنم)

الاولاد **جمع** القانت فرمان بردار البدیع نو آفریننده قضی حکم کرد

و بگزارد و کار محکم کرد و تمام کرد یقضی قضاء و قضی علیه بکشت اورا

الامر کار الامور **جمع** لولا چرا نه یکلمنا سخن گوید با ما التکلیم سخن

گفتن با کسی ارسلناک فرستادیم ما ترا الارسال فرستادن البشیر والبشیر

مژده دهنده المبشرون والبشراء والبشر **جمع** الجحیم دوزخ رضی خشنود

شد یرضی رضاء و رضی ولن ترضی عنک الیهود و راضی نشوند از تو

جهودان الملة کیش ولئن اتبعت و اگر هر اینه پس روی کنی تو اهواهم

مرادهای ایشان الهوی مراد حق تلاوته سزای خواندن او ابتلی

بیازمود یبتلی ابتلاء اتمهن تمام کرد آن کلمات را الاتمام تمام کردن

والاتم ناتمام کنم الامام پیش رو در دین و پیش نماز الذریة نسل

آدمی الذریات والذراری **جمع** نال بیافت مردی ینال نیلا

نلت بیافتم من البیت خانه البیوت **جمع** مثابة جای باز کشتن

ثاب باز کشت یثوب ثوبًا الامن ایمن شدن مقام ابرهیم

(margin: النذر والنذیر بیم کننده المنذرون والنذراء والنذر **جمع**)

(margin: الشفاعة خواهش کردن)

سنگیست نشان پای ابرهیم را بجاست المصلی نمازگاه عهدنا فرمودیم

ما العهد فرمودن و وصیت کردن الطایف کرد در آینده طاف کرد

در آمد یطوف طوفًا وطوافًا علف مقیم شد یعلف علوفًا فهو عاکف

للطایفین کرد در آیندگان را والقائمین مقیم شوندگان الرکع

پشت خم کنندگان جمع راکع السجود سر بر زمین نهندگان جمع

ساجد البلد شهر البلاد **جمع** آمنًا ایمن امتعه برخورداری دهم

اورا التمتیع برخورداری دادن اضطره بیچاره کردانم اورا الاضطرار

بیچاره کردانیدن فمن اضطر پس هر کرا بیچاره کردانند المصیر

جای باز کشتن القواعد بنیادها جمع قاعدة التقبل فرا پذیرفتن

السمیع شنوا الامة کروه مسلمة کردن نهاده الارآء والاراءة فرا نمودن

ارنا فرا نمای ما را المناسک جایگاه عبادت و قربان جمع منسک و

یزکیهم و پاک کرداند ایشان را التزکیة زکوة مال بدادن و بستدن

و پاک کردانیدن وابعث فیهم و بفرست در میان ایشان الحکمة سخن

(margin: تقبل فرا پذیرفتن)

درست العزیز ارجمند ومن یرغب عنه رغبت بکرداند از وی و رغب

فیه رغبت کرد در وی یرغب رغبة ورغبًا ومن یرغب عن ملة ابرهیم

ای وما یرغب عنها ورغبت نکرداند از آن سفه نادان شد مردی یسفه

سفاهة وسفهًا الا من سفه نفسه مگر کسی که نادان شد در تن خویش

الاصطفاء برگزیدن التوصیة فرمودن و وصیت کردن لبنیه پسران

خویش را یا بنی ای پسران من یا بنی ای پسرک من حضر حاضر شد

حضر حضورًا ما تعبدون چه پرستید شما اله آبائک خدای پدران

تو الاب پدر الحنیف بازکشته از ملتها باطل الاسباط فرزندان

یعقوب علیه السلام جمع سبط الشقاق والمشاقة باید یکر خلاف

کردن فسیکفیکهم الله زود بود که کفایت کند ایشانرا خدای التوحید

یکی گفتن مخلصون ای موحدون یکی گویندگان اتحاجوننا ای حجت

گوئید شما با ما سیقول السفهاء زود بود که گویند بی خردان ما ولیهم

چه بر کردانید ایشانرا القبلة قبله فول وجهک پس فرا کن روی خویش

(margin: صبغة الله دین خدای تعالی سلم الحنیف)

(margin: اعلم دانا تر)

وسطا بزرگواران الوساطة بزرگوار شدن انقلب واگردید ینقلب
انقلابا العقب باشنه الاعقاب جمع ان کانت بدرستی که هست الاضاعة ضایع
کردن وضایع شدن لیضیع ایمانکم تا ضایع کند ایمان شما را یعنی نماز شما را
الرؤف والرؤف مهربان التقلب برگردیدن وفاوا شدن فلنولینک
هراینه فراگردانیم ما ترا ترضیها بپسندی تو آنرا الشطر سوی المسجد
الحرام مسجد کعبه اذ واذا الخاه الامتراء بشک شدن تمترون بشک
می شوید شما ولئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة اگر بیاری تو
آنکسانی را که داد ند ایشانرا کتاب هر نشانی ولکل وجهة هر قومی
را قبله است هو مولیها او دو بدار او رو ده است الاستباق بایکدیگر پیشی کردن
وبایکدیگر تیر انداختن فاستبقوا الخیرات بایکدیگر پیشی کیرید در
خیرات لئلا یکون تا نباشد مالم تکونوا تعلمون آنچه نبوده است شما که
دانسته اخیار زندگانی جمع حی ولنبلونکم هراینه بیازمایم شما را
الجوع گرسنگی النقص کم کردن النقصان کم شدن المال خواسته الاموال

جمع اذا اصابتهم چون برسید بدیشان الاصابة رسیدن وخاستن
وصواب گفتن المصیبة غمی وانده وهی که مردم را برسد المصیبات جمع
الکفران ناسپاسی کردن ولا تکفرون وناسپاسی مکنید مرا صلوات
درودها صفا ومروه دو کوه است بمکه من شعائر الله از نشانهای
خدای تعالی در حج الحج حج کردن الاعتمار عمره کردن وعمارت کردن
ان یطوف که طواف کند التطوع چیزی که نه فرض بود ونه سنت ومن
تطوع هر که برغبت خویش چیزی کند اجمعین جمله الانظار زمان
دادن اختلاف اللیل والنهار آمد وشد شب وروز الفلک والسفینة
کشتی بث پراکنده کرد بث الانبثاث پراکنده شدن من کل دابة
از هر جنبنده التصریف گردانیدن الریح باد الریاح بادها السحاب
ابر که خویشتن را می کشد التسخیر رام کردن المسخر رام کرده الاحباب
دوست داشتن وبرگزیدن یحبونهم دوست می دارند ایشانرا الحب
والمحبة دوست داشتن القوة نیرو التبرء بیزار شدن اذ تبرء

وزیارت کردن وقصد کردن حج

الذین اتبعوا چون بیزار شوند آنکسانی که پیروی کردند ایشانرا
من الذین اتبعوا ازان کسانی که پیروی ایشان کردند التقطع پاره پاره
شدن تقطعت بریده شد الاسباب پیوندها جمع سبب کرة باز گردیدنی
الکرور باز گردیدن الکر باز گردانیدن حسرات پشیمانیها جمع حسرة
خطوات الشیطان راههای دیو جمع خطوة وهی ما بین القدمین آنچه میان
دو پای بود از زمین مبین هویدا بالسوء بدی الفحشاء زشتی الالفاء
یافتن الفینا یافتیم ما نعق بانگ بر گوسفند زد ینعق نعقا المناداة
والنداء کسی را آواز دادن المیتة مردار اللحم گوشت اللحوم جمع
الخنزیر خوک الخنازیر جمع الاهلال آواز برداشتن وما اهل به لغیر
الله وآنچه بنام جز خدا کشته باشند الباغی ستمکار غیر باغ نه راه زن
ولا عاد ونه بیدادگر البطن شکم البطون جمع فما اصبرهم چه شکیبا
کرد ایشانرا الاصبار شکیبا گردانیدن البعید دور قبل المشرق سوی
مشرق قبل المغرب سوی مغرب ابن السبیل راه گذری الرقبة والجید

گردن الرقاب جمع وفی الرقاب یعنی مکاتبین بندگان که خویشتن
را از خواجه باز خرند البأساء درویشی الضراء سختی وبیماری وحین
البأس وهنگام کارزار کتب نوشته شد القصاص برابری باداش کردن
القتلی کشتگان جمع قتیل الحر آزاد مرد الانثی ماده البلوغ رسیدن
المحل آنجا که حلال شود کشتن قربان حتی یبلغ الهدی محله تا برسد آنجا
که حلال شود کشتن آن اذی رنجی النسک قربان جمع نسیکة التمتع برخورداری
کردن فمن تمتع پس هر که برخوردار یابد قربان از احرام بیرون آید ثلثة
ایام سه روز سبعة ایام هفت روز تلک عشرة کاملة آن ده روز
بود تمام حاضری المسجد الحرام یعنی ساکنان مکه شدید العقاب سخت عقوبت
المعاقبة والعقاب عقوبت کردن کسی را اشهر معلومات ماهها
دانسته یعنی شوال وذو القعده ونه روز از ذی الحجة فمن فرض پس
هر که فریضه کند الفرض فریضه کردن وفرو فرستادن وپدید کردن
المجادلة والجدال باکسی کاویدن در خصومت فلا رفث پس نیست سخن زشت

گفتن تزودوا توشه برگیرید الزاد توشه التقوی پرهیزکاری فاذا
افضتم چون بازگردید الافاضة بازگشتن افیضوا بازگردید الاستغفار آمرزش خواستن واستغفروا الله آمرزش خواهید
از خدا الحسنة نیکوئی الحسنات **جمع** سریع الحساب زود شمارنده
المحاسبة والحساب شمار کردن بالکسی الموقف والعرفات آنجا که حج کنند
المشعر الحرام آنجا که آن را مزدلفه خوانند الوقایة نگه داشتن وقی
نگه داشت مردی یقی نگه دارد قه نگه دار تو مرد قیا نگه دارید
شما دو مرد قوا نگه دارید شما گروهی مردان قی نگه دار تو زن قیا
نگه دارید شما دو زن قین نگه دارید شما گروهی زنان واذکروا الله یاد کنید
خدا را فی ایام معدودات در روزها شمرده و آن سه روز بود بعد
عید اضحی که آن را ایام التشریق خوانند النصیب والحظ والخلاق
والذنوب بهره فمن تعجل هر که بشتابد التعجل بشتافتن ومن تأخر هر که
بازپس ایستد التأخر بازپس استادن الحشر برانگیختن وگرد کردن

تحشرون برانگیخته شما را وگرد کنند من یعجبک کسی هست که خوش آید ترا
الاعجاب خوش آمدن الاشهاد گواه کردن وحاضر کردن یشهد الله گواه
می کند خدا را الد الخصام سخت خصومت قوم لد قومی سخت الاهلاک هلاک
کردن النسل نژاد العزة حمیت جاهلیت حسبه بسنده است
او را جهنم وسقر ولظی والهاویة والحطمة دوزخ العود بازگشتن
عاد بازگشت یعود عودا المعاد بازگشتن ولبئس المهاد بد قرارگاهی
است المرضات خشنودی فی السلم در مسلمانی کافة همه فان زللتم
پس اگر بلغزید شما الزلل بلغزیدن هل هست ینظرون چشم می دارند
الظلة سایه بان الظلل **جمع** سل بپرس کم چند التزیین بیاراستن
یسخرون افسوس می دارند ایشان السخر والسخریة افسوس داشتن
حسب بنداشت مردی یحسب حسبانا ومحسبة الزلزلة والزلزال بجنبانیدن
بلرزانیدن وزلزلوا وبجنبانیدند ایشان را بانواع بلاها کلی حین
ایمان علی شاید بود که دشخوار داشته بکره الکراهیة الکره دشخوارت

زارها اند شما را فأتوا حرثکم بیایید بکشت زارهای خویش انی شئتم
چنانکه خواهید انی از کجا واز کجا عرضة بهانه ومانعی که بپیش آید مرد را
الیمین سوگند الایمان **جمع** المؤاخذة کسی را بگناه بگرفتن اللغو سوگندی
که بر زبان رود بی قصد الایلاء والایتلاء سوگند خوردن التربص چشم داشتن
اربعة اشهر چهار ماه فاء بازگشت یفیء فیئا فان فاؤا کر بازپس کردند
العزم دل برکاری نهادن الطلاق رها شدن زن از بند شوهر التطلیق
طلاق دادن ثلثة قروء سه پاکی القرء والقرو پاکی الحلم بردباری
الحلیم بردبار ولا یحل وحلال نشود الحلال حلال شدن وبیرون
آمدن از احرام وواجب شدن عقوبت الرحم زهدان الارحام **جمع**
البعل شوهر البعولة والبعول **جمع** احق سزاوارتر الرجل مرد
الرجال **جمع** الدرجة پایگاه بالا الدرجات **جمع** مرة یکبار
مرتان دوبار مرات ومرار بارها الامساک نگاه داشتن التسریح
رها کردن وروی بشانه کردن الافتداء خویشتن بازخریدن

شتر بتر الکبیر بزرگ الکبراء والکبار **جمع** الاکبر بزرگتر الاکابر **جمع**
الصد بگردانیدن الصدود بگشتن ولا یزالون وهمیشه ایشان الاستطاعة
توانستن الارتداد از دین مسلمانی برگشتن ومن یرتدد وهر که برگردد
حبط باطل شد یحبط حبوطا هاجروا از مکه بمدینه آمدند از برای دین
جاهدوا کارزار کردند المجاهدة والجهاد با کسی کارزار کردن رجا
امید داشت یرجوا رجاء الخمر می الخمور **جمع** المیسر قمار المنفعة سود
المنافع **جمع** العفو زیادتی مال التفکر در اندیشیدن المخالطة با کسی
آمیختن الاعنات در کاری افکندن کسی را که از آن نتواند بیرون آمدن
لاعنتکم در دشخواری افکند شما را النکح والنکاح زن کردن وشوی
کردن وجماع کردن الانکاح مرد را زن دادن وزن را شوهر دادن
ولا تنکحوا وزن مدهید ولا تنکحوا وزن مکنید اتذکرون تا پند پذیرفتن
ویاد آوردن الحیض والمحیض ناپاکی که زنان را افتد الاعتزال
یکسو شدن طهر وطهر پاک شد یطهر طهرا وطهارة حرث لکم کشت

فلا تعتدوها در مگذریداران التراجع بهم باز گشتن التعدی فرا گذاشتن
الاجل زمان دادن الاجال جمع الضرار والمضارة گزند رسانیدن
کسی را وعظ پند داد یعظ وعظا وعظة بوعظ پند دهد مردی را
عضل از شوی کردن باز داشت یعضل عضلا فلا تعضلوهن وا زشوی
کردن باز مدارید زنانرا التراضی از یکدیگر خشنود شدن ازکی
واطهر پاک تر الارضاع شیر دادن الحول والسنة والعام والحجة سال
الاحوال والسنون والاعوام والحجج جمع الرضاعة والرضع شیر
خوردن والماضی رضع ورضع وعلی المولود له وبر پدرا و بود
ولد بزاد مردی یلد ولادة الکسوة جامه پوشیدن التکلیف
درخواستن چیزی از کسی که او را از ان رنجی باشد الوسع طاقت
لا تضار باید که گزند نرساند زنی را ورث میراث یافت یرث
وراثة الوارث میراث یابنده الفصال بچه از شیر باز کردن التشاور
با یکدیگر مشورت کردن الاسترضاع شیر دهنده جستن سلّم

الزوج شوهر الازواج جمع

فاسپرد یسلّم تسلیما التوفی جان برداشتن وتمام فرا ستدن یتوفون هم
جان بستانند ایشانرا یتوفیکم جان بردارد شما را یذر دست بدارد
یذران یذرون وذر دست بدار تو مرد ذرا ذروا الخبیر آگاه از همه
چیزها التعریض سخن سربسته گفتن الخطبة زن خواستن الاکنان
پنهان داشتن السرّ راز الاسرار جمع لا تواعدوهن وعده مکنید
زنانرا سرا یعنی جماع عقدة النکاح بستن نکاح حتی یبلغ الکتاب اجله
یعنی تا بگذرد عدة الفرض پدید کردن متعوهن متعه دهید ان
زنانرا الموسع توانگر المقتر درویش القدر والقدر والمقدار اندازه
الاقدار والمقادیر جمع النصف نیمه الانصاف جمع یعفون
دست بدارند زنان ولا تنسوا و مگذارید الفضل تفضل کردن المحافظة
نگه باز بودن بر چیزی الوسطی میانگین رجالا پیاده گان جمع راجل
رکبانا سواران جمع راکب الم تر ای ننگرستی تو الوف هزاران جمع
الف من ذی الذی کیست آنکسی الاقراض وام دادن القروض جمع

القرض وام جمع

ودادن اشارهی وعطا وداده وبرید ...

المضاعفة افزون کردن اضعافا افزونیها جمع ضعف القبض تنگ
کردن و بپنجه فرا گرفتن بسط روزی فراخ کرد یبسط بسطا الملأ
والطریقة گروهی بزرگوارانند الطرایق جمع طالوت نام ملکی است
در بنی اسرائیل وسع فراخ فرا رسید یسع سعة فهو واسع بسطة زیادتی
الجسم والجسد والبدن تن الاجساد والابدان جمع التابوت صندوقی
بوده است در بنی اسرائیل در وصورت پیغامبران علیهم السلام که حق
تعالی بادم فرستاده بود السکینة آرام الجند والجیش لشکر الجنود و
الجیوش جمع طعم بخورد یطعم طعما وطعما الاغتراف آب بدست بر داشتن
وخوردنی بلغلیز بر گرفتن غرفة یک کف آب غرفة یکبار برداشتن
المجاوزة بگذشتن از چیزی جالوت نام ملکی است کافر الثلة والفیئة
والزمرة والرهط والشیعة والشرذمة والنفر والنفیر گروه
غلب غلبه کرد یغلب غلبة وغلبا برز بیرون امد یبرز بروزا الافراغ
ریختن التثبیت بر جای بداشتن القدم پای الاقدام جمع الهزم

الاجسام

شکستن لشکر الدفع بازداشتن وفرادادن و سپوختن الاقتتال با یکدیگر
کارزار کردن البیع خریدن وفروختن الخلة دوستی الحی زنده همیشه
القیوم والقیام والقیم پاینده السنة خواب سبک النوم خفتن نام خفت
ینام بخسبد لمت نجفتم من الکرسی کرسی وگویند کرسیه یعنی علمه وگویند
سلطنت وپادشاهی آکوده برنج اورد یؤده اودا و اوادة حفظ نگاه داشت
مزدی و یاد گرفت یحفظ حفظا العلی والعالی والمتعالی بزرگوار الاکراه
بستم بر کاری داشتن غوی بی راه شد یغوی غوایة وغیا فهو غاو و
والجمع غاوون وغواة الجبت والطاغوت هرچه پرستند بجز خدای
تعالی الاستمساک دست در چیزی زدن العروة گوشه بالعروة
الوثقی با صل استوارتر الانفصام شکسته شدن بی جدایی النور روشن
کننده الانوار جمع الشمس آفتاب بهت سرگشته شد یبهت بهتا
مر بگذشت یمر مرورا خاویة افتاده العرش سقف خانه العروش
جمع مائة عام صد سال لبث درنگ کرد یلبث لبثا الطعام خورش

الشَّرَابُ هرچه بیاشامند التَّسَنُّه بگردیدن سال زده شدن الحمار خر
الحمیر والحمر جمع العظم استخوان العظام جمع الانشار از جای برداشتن
کسی را الانشار زنده کردانیدن کسا بپوشانید یکسو لبسوه الاطنان
بیارامیدن الطایر مرغ برنده الطیر والطیور جمع القسور
بجسبانیدن و پاره پاره کردن و روفرا کردانیدن جزء پاره الاجزاء
جمع الحب دانه الحبوب جمع الحبة یک دانه السنبلة خوشه گندم
السنابل جمع الاتباع دررسانیدن و دررسیدن و بازپس کردن
المن منت نهادن و عطا دادن و بریدن الغنی بی نیاز و توانگر الاغنیاء
جمع الابطال باطل کردن لا تبطلوا باطل مکنید المرآیات والریا برای
دیدار کسی کار کردن الصفوان سنگ سخت و نسوا الوابل باران
بزرگ قطره التراب خاک الصلد سنگ سخت و درخشان القدرة
توانستن و یعدی بعلی و تثبیتا یعنی درست اعتقادی الربوة بالا
الاکل والقطف والجنی بار درخت الاکول والعطوف جمع ضعفین

یک دو الطل باران نرم النخل والنخیل درخت خرما العنب انگور الاعناب
جمع الکبر بزاد برآمدن کبرت بزاد برآمدم من ضعفاء ضعیفان جمع فرزندان ذریة
ضعیف الاعصار دولاب گردباد التیمم قصد کردن و تیمم کردن بخاک الاحتراق
سوخته شدن الخبیث بد و پلید و حرام الاغماض آسان فرا گرفتن در
معامله و چشم فرو کردن الوعد والعدة وعده کردن الحمید ستوده
الفقر درویشی نذر بر خویشتن واجب کردن ینذر نذرا النذور بیان
کردن فنعما هی نیک چیز است آن الاخفاء پنهان کردن و آشکارا کردن
الفقیر درویش الفقراء جمع التکفیر فرا داشتن جرم از کسی کار و کفارت
کردن سوگند و کافر گفتن کسی را التوفیة تمام بدادن یوف الیکم تمام
بدهند شما را التعفف نهفت نیازی نمودن و از حرام باز ایستادن
اللیل شب اللیالی جمع النهار روز النهر جمع السیما نشان فروتنی
و خیر الالحاف الحاح کردن السر پنهان العلانیة آشکارا الربا افزونی
التخبط تباه کردن و نا فهم عقل کردن السلوف برگذشتن ما سلف آنچه دیوانگی

آنچه بگذشت محق نیست کرد و بکاست یمحق محقا کفار بسیار کفر اثیم بزه
کار الادبار سیفزودن بقی باقی ماند یبقی بقاء و فهو باق فاذنوا آگاه
باشید اذن بدانست و گوش فرا داشت یاذن اذنا الحرب کارزار
الحروب جمع رؤس اموالکم سرمایها مالها شما راس المال سرمایه
ذو عسرة خداوند تنگدستی التداین بیکدیگر فروختن بوام الدین
وام الدیون جمع التسمیة نام بردن المسمی نام برده العدل داد
و راستی بخس بکاست یبخس بخسا الاملاء والاملال املا کردن
الاستشهاد گواهی خواستن و گواهی دادن ولیه قیم او احدیهما یکی
از ایشان دو زن ان تضل که فراموش کند زنی التذکیر یاد دادن
و پند دادن سیم سیر برآمد یسام سامة الصغیر خرد الاصغر
خردتر اقسط و اقوم و اصوب راستتر ادنی نزدیکتر دنی نزدیک
تر دنی نزدیک شد یدنو دنوا الارتیاب بشک شدن الادارة گردانیدن
تدیرونها می گردانید شما را التبایع با یکدیگر بیع کردن الرهن گرو

والرهان جمع والرهن جمع الرهن مقبوضة فرا گرفته الامن والامنة والامان
ایمن شدن التادیة بگزاردن الایمان با ایمن داشتن الامانة والودیعة
زنهاری الامانات والودائع جمع المحاسبة شمار کردن با کسی التعذیب
عذاب کردن الاطاعة فرمان برداری کردن الطاعة فرمان برداری
غفرانک آمرزش تو میخواهیم الاکتساب کسب کردن الاخطاء خطا کردن
الحمل والتحمیل بار بر نهادن الاصر تنگی الطاقة توانایی المولی خداوند
و بنده و یار و آزاد کننده و آزاد کرده و هم عهد الموالی سورة

آل عمران

التورية کتاب موسی الانجیل کتاب عیسی الزبور
کتاب داود الانتقام کینه کشیدن خفی پوشیده شد یخفی خفاء التصویر
صورت پدید کردن یصورکم می نگارد شما را الاحکام استوار کردن
المحکمات آنکه یک معنی را محتمل بود پس ام الکتاب اصل کتاب و اخر دیگر
آن متشابهات بهم مانندگان یعنی آنکه معنی بسیار را محتمل بود الزیغ
والزیوغ از راه بگشتن التاویل تفسیر و آنچه معنی با وی گردد الراسخون

فی العلم استوار شد کان در علم الرّسوخ استوار شدن الازاغة
کژ کردانیدن الوهب والهبة دادن هب لنا بده ما را الوهّاب بخشاینده
لدن نزدیک لدنک نزدیک تو لدنه نزدیک او وجمع لدن لدن لجمع جمعا
المیعاد والموعد وعده کاه الاغناء باز داشتن وبی نیاز کردانیدن
وتوانکر کردانیدن الدّاب خوی وعادت الالتقاء فراهم رسیدن رای
العین در چشم دیدار عبرة پند کرفتنی الاعتبار عبرت کرفتن وباندیشه
از بی چیزی فرا شدن اولوا الابصار خداوندان بینایها الشهوة
آرزو والشهوات جمع القنطار مال بسیار القناطیر جمع المقنطرة
کرد کرده الخیل سواران واسبان الخیول جمع الذهب زر الفضة سیم
التسویم نجرا کذاشتن ستور وداغ کردن ایشان الانعام چارپایان
چون شتر وکاو وکوسفند النعم یکی الاوب والایاب باز کشتن المآب
باز کشتن جای التّنبیه بیاکاهانیدن انبئکم ای بیاکاهانیم شما را الرضوان
خشنود شدن الاسحار سحر کاهها جمع سحر شهد الله ای بین واظهر

بیدا کرد خدا قایما بالقسط استاده براستی وداد کردن اسلمت وجهی
ای اخلصت عملی ویژه کردم کار خویش الاخلاص ویژه کردن المخلصین لله و
البلاغ والتبلیغ رسانیدن الغرور فریفتن الافتراء دروغ فرا بافتن
اللهم ای بارخدای النزع کشیدن النزوع کشیده شدن الاعزاز عزیز
کردن وقوی کردن الاذلال خوار کردن الایلاج در آوردن التحذیر
ترسانیدن الصدر سینه الصدور جمع الاحضار حاضر کردن
محضرا حاضر کرده الاصطفا برکزیدن آل ابرهیم یعنی اسمعیل واسحق آل عمران
یعنی موسی وهارون امراة عمران زن عمران یعنی حنه مادر مریم التحریر
آزاد کردن ونبشتن وبناه دادن وضع بنهاد وبزاد بضع وضعا
الذکر نرینه الذکور والذکران جمع الاعادة بناه خواستن وبناه
دادن النبات برستن ورسته التکفیل کسی را باینده چیزی کردانیدن
الکفالة باینده کردن وکفلها زکریا باینده او کرد زکریا کفل باینده
المحراب خانه بر بالا وجای امام در مسجد هنالک آنجا التّطلیة درود

دادن ونماز کردن ودر آتش آوردن بکلمة من الله بسخنی از خدا یعنی عیسی
علیه السلام السید مهتر السادات جمع الحصور آنک بزنان حاجت
ندارند وآنکه خویشتن را از زنان نکاه دارند العاقر والعقیم نازاینده
الرمز اشارت کردن با ابرو وبا چشم الابکار والبکرة بامداد العشی
شبانکاه از نماز شام تا خفتن القنوت فرمان برداری کرد ودعا کرد ودیر
باز ایستاد در نماز یقنت قنوتا النبأ خبر الانبا جمع اوحی
وحی کرد والهام داد یوحی الیک القلم تیر بی پر الاقلام جمع ایهم
کدام از ایشان ایکم کدام از شما لدی نزدیک من لدی نزدیک لدیهم نزدیک
ایشان لدینا نزدیک ما الاختصام با یکدیگر خصومت کردن المسیح
عیسی الوجیه روشناس المقربون نزدیکان بخدای تعالی از فرشتگان
وآدمیان المقرب یکی المهد کهواره المهود جمع الکهل سی وسه ساله
الکهول جمع خلق دروغ کفت وتقدیر کرد وبیافرید یخلق خلقا البشر
آدمی یکی را کویند وجماعتی را کویند الهیاة والصورة والشارة

والخلقة یکی الصور والهیآت جمع نفخ دردمید ینفخ نفخا الابراء
درست کردانیدن از بیماری الاکمه نابینا مادر زاد الابرص بیس
الادخار چیزی نهادن الاحساس دیدن ویافتن ودانستن الانصار
یاران جمع ناصر الحواریون خاصکان پیغامبران جمع حواری التحویر
سپید کردن جامه حواریون خاصکان عیسی ایشان را حواری از بهر آن
کفتند که کازری کردندی وکویند از بهر آن کفتند که ایشان از کناه پاک
کردانیده بودند مکر بدسکالی کرد یمکر مکرا خیر الماکرین بهترین
جزا دهندکان بمکر الذکر الحکیم یعنی قرآن محکم وکویند قرآن با حکمت التعالی
بلند شدن وبیامدن تعال بیا تو مرد تعالیا تعالوا تعالی بیا تو زن
تعالیا تعالین الابتهال بزاری دعا کردن القصص بر کفتن حدیث
واز پی فرا شدن الارباب خدایان جمع رب ها انتم ای بنکرید شما
هولاء این کروه اولی واحری واجدر سزاوارتر قمن وقمین وجدیر
وحری سزاوار الجمع والجماعة والطایفة والمعشر والحزب والقوم

والزمر والفوائج

والعزة گروه الاحزاب والاقوام والعنون والمعاشر والطوايف
والجماعات **جمع** وجه النهار اول روز الدوم والدوام والديمومة
همیشه بودن مادمت همیشه تو مازال همیشه بود لایزال همیشه باشد
لوی زبان در دهان بگردانید و گردن بپیچانید یلوی لیّا یلوون
السنتهم می گردانند زبانها خویش را اللسان زبان الالسنة **جمع**
الحِکم حکمت النبوة پیغامبری ربانیون خداشناسان جمع ربانی
درس علم خواند یدرس درسا و دراسة اِصری عهد من البغیة
والبغاء جستن الطوع فرمان برداری کردن طوعا بخوش منشی
کرها بناخوشی الازدیاد افزون کردن وافزون شدن ملأ الارض
پری زمین بکة وبطن مکة اندرون مکة مبارکا بابرکة عوجا کژی
حق تقاته سزای پرهیزیدن الاعتصام چنگ در زدن الحبل
بیمان و رسن الحبایل **جمع** بحبل الله بدین خدای التفرق پراکنده
شدن التالیف باهم آوردن اصبحتم گشتید شما الاصباح گشتن

دروقت

در وقت بامداد شدن بنعمته ای بالاسلام الشفا کناره رود الحفرة
گو الحفر **جمع** الانقاذ برهانیدن النهی باز زدن تنهون وامی زنند
المنکر ناشایست الابیضاض سپید شدن ابیض سپید شد یبیض سپید
شود ابیضاضا فهو مبیض ما ابیض ولم یبیض لا یبیض ولن یبیض لا یبیض
ابیض لا تبیض الاسوداد سیاه شدن الذوق چشیدن تولوکم برشما
گردانند الدبر پس الادبار **جمع** آناء اللیل ساعتها شب المسارعة
بشتافتن فلن تکفروه پس پوشیده تان نکرداند ازا الصر سرما
سخت البطانة دوست ویژه الالو تقصیر کردن و توانستن الخبال
تباهی کردن لا یالونکم خبالا ای لا یقصرون فی افساد امورکم تقصیر
نکنند در تباه کردن کارها شما عنت بزه مند شد و در کاری افتاد
که از آن نتواند بیرون آمدن و رنجور شد یعنت عنتا ودوا ما عنتم
آرزو شان کرد که در بزه افتید شما بدا بدید آمد یبدو بدوا
البغضاء دشمنی من افواههم از دهنها ایشان الفم والفوه دهن

العض بدندان گرفتن عضضت بدندان گرفتم من البنان ندوالانامل سر
انگشت البنان والانامل **جمع** الغیظ بخشم آوردن بذات الصدور
بباتها در سینهاست السوء والمسارة غمگین کردن تسؤه غمگین کند
او را فرح شاد شد یفرح فرحا فهو فرح الکید بدسگالیدن الغدو
بامداد کردن و رفتن دران وقت واذ غدوت چون بامداد کردی
برفتی تو التبوئة کسی را جایی فرو آوردن تبوئ ای تبوئ می ساختی
تو المقاعد جایگاهها نشستن جمع مقعد هم قصد کرد بهم همّا فشل
بددل شد یفشل فشلا فهو فشل التوکل اعتماد کردن بدر نام جاء است
که مصطفی علیه السلام آنجا با کفار مکه حرب کرد الذلیل خوار الاذلة
جمع کفی بسنده کرد یکفی کفایة الامداد مدد کردن بثلثة الاف
بسه هزار الفور والفور برجوشیدن دیگ و آب جنبد و خشم و آب
بدان ماند یاتوکم می آیند بشما من فورهم از جوشیدن خشم ایشان مسومین
نشان کردگان لیقطع طرفا تا ببرد کناره ای یعنی تا هلاک کند قومی را

کتب

کتب هلاک کرد و خوار کرد و بروی افکند یکبت کبتا خاب بی بهره ماند
ونومید شد یخیب خیبة فهو خایب خایبین نومیدان العرض پهنا السراء
والمسرة شادی فی السراء والضراء بحور فراخی و تنگی کظم خشم فرو خورد
یکظم کظما الکظیم خشم فرو خورنده فاحشة ناشایستی و گناهی الاصرار
بر معصیت ایستادن السنن سنتها و گویند امثال جمع سنة نعم نیک نعم
الرجل زید نیک مردی است زید سار برفت یسیر سیرا العاقبة سرانجام
العواقب **جمع** بان هویدا شد یبین بیانا ولا تهنوا سستی مکنید الوهن
سست شدن و سست کردانیدن الاعلون غالب شوند کار العلو بزرگ
شدن و بزرگوار شدن و برتر چیزی شدن و غالب گشتن القرح
خسته کردن المداولة گردانیدن روزگار لیمحص الله تا بی گناه گرداند
خدا التمحیص بی گناه گردانیدن محمد و احمد بغایت ستوده الکتاب
نامه موجلا اجل در وی پیدا کرده التاجیل زمان دادن کاین
وکای چند ربیون گروهان جمع ربی وما ضعفوا سستی نکردند الضعف

والضعف بلکی کرو الا سست شدن الاستلانة تن بدادن و فروتنی
بکردن الاشراف کزاف کردن الرعب ترس السلطان حجت المأوی
بازکشتن جای المثوی جاء مقام کردن حس بکشت تحس حسا التنازع
بایکدیکر منازعت کردن و یکدیکر را قدح شراب دادن و ستدن
الصرف کردانیدن المصرف بازکشتن جای الاصعاد بربالا شدن
و دور در شدن و در رفتن و لا تلوون و باز نمی ایستید شما فی اخریکم
ای من خلفکم از پس شما الاثابة باداش دادن غم غمکین کردن و فرا بوسید
یغم غما الجیلا تا نه فات درکذشت یفوت فوتا المنام والکری والنعاس
خواب الغشیان آمدن و مجامعت کردن و بزبر چیزی درآمدن الاهام
غمناک کردن للجاهلیة بیش از آمدن پیغامبر علیه السلام ظن الجاهلیة
کمان بردن اهل جاهلیت هنا و هنا اینجا المضجع جای خفتن المضاجع
جمع الی مضاجعهم ای الی مصارعهم للقتل بکشتن جایهای ایشان الاستزلال
بلغزانیدن غزی غازیان جمع غاز غزی قصد دشمن کرد یغزو غزوا

الحسرة بشیمانی خوردن فبما رحمة من الله ای فبرحمة من الله ما زیادتست
اللین نرم شدن لنت لهم نرم شدی تو ایشان را الفظ درشت خو غلیظ
القلب سبر دل الانفضاض براکنده شدن لانفضوا هر اینه براکنده شدندی
شاورهم مشورت کن با ایشان خذل فرو کذاشت یخذل خذلانا الغلول
خیانت کردن و بدزدیدن چیزی از غنیمت ان یغل که نسبت کنند
او را بخیانت ان یغل که خیانت کند سخط خشم کرفت یسخط سخطا
هم درجات ای هم اهل درجات ایشان اهل درجهااند در بهشت
المنافقة والنفاق دوروی کردن با کسی القعود نشستن القاعد
نشسته القاعدون جمع درأ باز داشت یدرأ درأ الاستبشار شاد
شدن لحق در رسید یلحق لحاقا و لحوقا الوکیل کاردار و بسنده
کننده التخویف ترسانیدن حزن اندوهکن شد یحزن حزنا و لا یحزنک
اندوهکن مکناد ترا الاملاء مهلت دادن التمییز جدا واکردن الاطلاع
دیده ور کردانیدن العرباز هر جه بدان نزدیکی جویند بخدای تعالی

الاجتباء برکزیدن بخل بخیلی کرد یبخل بخلا و بخلا التطویق طوق در کردن
کسی کردن الحریق آتش سوزان الزبر کتابها جمع زبور المنیر روشن
کننده الانارة روشن کردن و روشن شدن الادخال و المدخل در آوردن
فاز پیروزی یافت یفوز فوزا لتبلون هر اینه بیازمایند شما را من عزم
الامور از کارهای قوی و لم نجد له عزما و نیافتیم او را صبری و یقینی
فاذا عزم الامر چون بجد شود کار اولوا العزم خداوندان صبر و قوت
مفازة رستن جای قیاما ایستادگان قعودا نشستگان الجنب پهلو
الجنوب جمع فی جنب الله در کار خدا الاخزاء رسوا کردن و خوار
کردن البر والبار نیک مرد الابرار والبررة جمع الایذاء بیازردن
کسی را اوذوا و بیازردند ایشان را النزل روزی صابروا شکیبایی
کنید در جنگ با دشمنان المصابرة با کسی بصبر نورد کردن رابطوا
بیوسته جهاد کنید المرابطة بیوسته جهاد کردن سورة
النساء التساؤل از یکدیکر خواستن و پرسیدن الارحام خویشاوندان

جمع رحم النساء والنسوة زنان الرقیب والحافظ والحفیظ نکهبان
الرقباء والحافظون و الحفاظ الحفظة جمع الحوب کناه الاقساط داد کردن
المقسط دادکر ما طاب لکم آنچ حلالست شما را طاب خوش شد و پاک شد و
خوش بوی شد یطیب طیبا مثنی دو دو و ثلث سه سه و رباع
چهار چهار الا تعدلوا که داد نکنید العدل داد کردن و برابر کردن
چیزی بچیزی والثانی یعدا بالباء یعدلون برابر می کنند یعنی بتان را
با خدای در پرستیدن ملک خداوند شد یملک ملکا الملک بادشاهی
و بادشاه شدن الیمین دست راست الایمان جمع ملکت ایمانکم یعنی
بندکان شما الا تعولوا که جور نکنید العول میل کردن و جور کردن و کسی
را در عیال خود داشتن الصدقة والمهر کاوین الصدقات والمهور
جمع النحلة والنحلة دادن فان طبن لکم عن شیء منه نفسا اگر
بخوش منشی شما را چیزی دهند از کاوین هنیئا مریئا نوش و کوارنده
باد الهناءة والمراءة کوارنده شدن قواما یعنی قوام زندگانی حق

اذا بلغوا النكاح تا چون بر سند بلاغت الایناس دیدن البدار والمبادرة
پیش دستی کردن با کسی یکبروا که بزرگ شوند الاستعفاف نهفت پنازی
نمودن و دست بداشتن از ناشایست فلیستعفف کو دست بدار از مال
یتیم کفی بالله بسنده است خدا با زاینده است الحسیب بسنده و شمار کننده
قل اندک شد یقل قلة کثر بسیار شد یکثر کثرة فهو کثیر مفروضا باید
کرده القسم والقسمة والجشیدن القربی والقرابة والمقربة خویشی
شدن الاصواب صلی در آتش شد و سوخته شد یصلی صلیا السعیر
آتش افروختن سیصلون سعیرا زود بود که در شوند در آتش سوزان
الثلث سیک الربع چهار یک الخمس پنج یک السدس شش یک السبع هفت یک
الثمن هشت یک التسع نه یک العشر ده یک لابویه پدر و مادر خویش
یا کرا بیافت یوصی در ایه الارث میراث گذاشتن کلالة مردی بود که
مادر و پدر و فرزند ندارد الکلالة میراث خواران بیرون از مادر و پدر
و فرزندان و در اصل مصدر است الاخت خواهر الاخوات جمع الشریک
ابناز

ابناز الشرکاء جمع الاعتاد ساختن و حاضر کردن ولا تعضلوهن
وکز ندمرسانید ان زنان را لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن تا ببرید بعضی از
کاوین ایشان المعاشرة زندگانی کردن با کسی بهتانا عظیما دروغی
و باطلی که مردم را سرگشته کند الافضاء فرا رسیدن و بصحرا شدن
میثاقا غلیظا عهدی استوار مقت دشمن داشت یمقت مقتا ساء سبیلا
بد راهیست البنت دختر البنات جمع امهاتکم مادران شما جمع ام والامهة
العمة خواهر پدر العمات جمع الخالة خواهر مادر الخالات جمع
الربیبة دختر زن الربائب جمع فی حجورکم در کنارها شما الحلیلة زن
الحلائل جمع الصلب پشت مازو الاصلاب جمع المحصنات زنان
پارسا و زنان شوی کرده و آزاد زنان الواحد محصنة الاحصان نگاه
داشتن و شوهر کردن فاذا احصن چون مسلمان شوند محصنین زن کنندگان
غیر مسافحین نه زنا کنندگان المسافحة والسفاح زنا کردن الاستمتاع
برخورداری کرفتن طولا قدرتی طال فضل کرد یطول طولا ذی الطول

خداوند فضل و قدرت الفتیات کنیزکان و زنان جوان الواحدة فتاة
الخدن دوستکان الاخدان جمع العنت زنا الاصلاء در آتش آوردن
الیسیر آسان و اندک الاجتناب بیکسو شدن و جنب شدن ان تجتنبوا
اگر بیکسو شوید الکبیرة گناه بزرگ الکبائر جمع مدخلا کریما
جای بزرگوار یعنی بهشت کرم بزرگوار شد یکرم کرما الکریم بزرگوار
و نیکوکار الکرماء جمع موالی میراث خوارگان و گویند عصبه
عاقدت بسته شد المعاقدة پیمان کردن با کسی قوامون ایستادگان
و مسلط کردانیدگان الصالحات نیک زنان جمع صالحة النشوز ناسازکاری
کردن زن با شوهر و شوهر با زن و بر تر نشستن و بر تری جستن
والغابر ینشز و ینشز الهجر والهجران از کسی ببریدن واهجروهن
مهجور کنید آن زنان را الحکم حاکم التوفیق سزاوار کردانیدن یوفق
الله سزاوار کرداند خدا الجار همسایه الجیران والجیرة جمع الجنب
بیگانه و جنابت رسیده والصاحب بالجنب زن و یار در سفر
المختال

المختال خرامنده الاختیال خرامیدن الفخور نازنده الفخر نازیدن
القرین همتا القرناء جمع مثقال ذرة همسنگ مورچه خرد لو تسوی بهم
الارض اگر یکسان کردانید ندی با ایشان زمین را السکران مست
السکاری والسکری جمع عبر بگذشت یعبر عبورا فهو عابر عابر السبیل
گذرندگان راه الاغتسال غسل کردن حتی تغتسلوا تا غسل کنید الغائط
زمین نشیب و حدث اللمس بسودن و مجامعت کردن والغابر یلمس
و یلمس او لمستم النساء یا بسوده باشید زنان را الصعید خاک بروی
زمین المس بسودن بروی دست العفو بوشنده گناه تا بیابان ان
تضلوا السبیل که گم کنید راه را الاضلال گم کردن ضایع کردن خدا و ندمن لا یضل
ربی ضایع نشود از خدا و ندمن اضل اعمالهم ضایع کرد کردارهای
فی الارض
ایشان اذا ضللنا چون بپوسیدیم و نیست کشتیم در زمین الموضع جایگاه
المواضع جمع الاسماع بشنوانیدن غیر مسمع مشنو یا تو الطعن
عیب کردن و نیزه زدن والغابر یطعن و یطعن طعنا بد کرد

يطمس طمسا الفتيل آنچه درميان چوب استه خرما بود القطمير پوست استه
خرما النقير كو بر پشت استه خرما نضج سوخته شد و بريان شد ينضج
نضجا الجلد پوست الجلود جمع ظلا ظليلا سايه خوش دايم اولوا الامر
خداوند فرمان يعنى علما و امرا التاويل عاقبت هر چيزى الزعم والزعم گفتن
و بدانستن و دعوى كردن بباطل التحاكم بهم بحاكم شدن حلف سوگند خورد
يحلف حلفا ان اردنا اگر بخواستيم ما قولا بليغا گفتارى تمام و با مبالغت
المبالغة در چيزى غلو كردن و ربك بحق خداوند تو واو قسم است
القسم سوگند التحكيم حاكم گردانيدن شجر خلاف كرد يشجر شجرا و شجورا
حرج تنگ دل شد يحرج حرجا فهو حرج التسليم گردن نهادن
الصديق سخت راست گوى الشهيد كشته در راه خداى تعالى الشهداء
جمع حسن نيكو شد يحسن حسنا و حسن اوليك رفيقا نصب على
التميز است حذركم يعنى سلاح شما نفر برميد ينفر نفورا ثبات
گروهان جمع ثبة لمن ليبطئن كس هست كه باز دارد التبطئة باز

داشتن و درنگ كردن الود والمودة دوست داشتن ياليتنى اى كاشكى من
الاستضعاف ضعيف كردن و ضعيف شمردن الولدان كودكان و بندگان
جمع وليد و البالغاه دارنده الناجيز و اپس بردن لولا اخرتنا چرا
و اپس نبردى تو مارا يومئذ آن روز المرضى بيماران جمع مريض الكف
باز داشتن كفوا باز داريد الادراك در يافتن و ديدن و فرا رسيدن
گودگ و جز آن البرج والقصر كوشك البروج والقصور التشييد بلند كردن
بنا مشيدة بلند و گچ كرده فقه فقيه شد و در يافت يفقه فقها فهو
فقيه و يقولون طاعة اى امرنا طاعة كار ما فرمان بردن است التبييت
بشب كارى كردن و بشب انديشيدن و شبيخون كردن التدبر انديشه
كردن در چيزى افلا يتدبرون اى پس در نينديشند الاذاعة آشكارا
~~كردن در چيزى افلا يتدبرون اى پس در نينديشند الاذاعة آشكارى~~
كردن خبر الاستنباط بيرون آوردن آب و راى آنچه بدان ماند التحريض
برانگيختن التنكيل نكال و عبرت گردانيدن قومى را المقيت توانا و قوت

[Lower spread, right page]

دهنده و اذا حييتم چون سلام كنند شما را التحية سلام كردن بر كسى
و بادشاه گردانيدن و زندگانى دادن التحية بادشاهى و درود التحيات
جمع الانكاس واگردانيدن و نگوسار كردن حصرت صدورهم تنگ
شده باشد دلهاى ايشان الحصر تنگ دل شدن و بخيل شدن و بسخن
درماندن التسليط برگماشتن لسلطهم هر اينه برگماشتى ايشان را
القوا اليكم السلم يعنى طلب كردند از شما صلح السلم والاستسلام
گردن نهادن الخطا گناهى كه رود بى قصد الودى والدية خون بها
دادن ودى خون بها داد مردى يدى ودياودية فهو واد
خون بها ده تو مرد دية ادو ادى خون بها ده تو زن دية دية مسلمة
فا سبرده مسلم اليه فا او سبرده و سلم عليه و سلام كرد برو و سلم له
گردن نهاد او را الاصدق والتصدق صدقه دادن فهو مصدق
شهرين متتابعين دو ماه پيوسته التتابع پياپى شدن التعمد قصد كردن
التبين درنگ كردن و بجاى آوردن العرض خواسته و هرچه پيش آيد

از متاع دنيا عرضا قريبا غنيمتى نزديك المغانم غنيمتها جمع مغنم لا يستوى
القاعدون يكسان نيستند نشستگان اولى الضرر خداوندان بيمارى بها
الحيلة چاره الحيل جمع المراغم جاى هجرت وقع واقع شد و بيفتاد
الوقوع افتادن القصر كم كردن ان يفتنكم كه بكشند شما را الفتن والفتون
آزمودن و در فتنه شدن و در فتنه افكندن و سوختن و عذاب كردن اسلحتهم
سلاحهاى ايشان امتعتهم كالاهاى ايشان جمع متاع الميل حمله كردن
و بخسبيدن ميلة واحدة يك حمله كردن المطر والغيث باران الامطار والغيوث
نوشتن بديد كرده
جمع كتابا فريضة موقوتا وقت بديد كرده الم درد مند شد يالم الما
الخصيم بيكار كش بباطل الخون والخيانة خيانت كردن خوان بسيار خيانت
كننده الاستخفاء پنهان داشتن التدمى دشنام دادن و بينداختن برى يا
بى گناه الاحتمال بر داشتن و از كسى فرو بردن و از منزل برفتن النجوى
راز دل تولى دوست داشت و بكار كس قيام كرد نوله ما تولى باز گذاريم
او را بدانچه اختيار كرد الا اناثا مگر مادگانى بنام يعنى بتان المريد والمارد

والعفريت ديو ستنبه التمنية فرا آرزو داشتن كسى را ولامنينهم و هر اينه اميد ها
دهم ايشانرا التبتيك بسيار بريدن كوشها فليبتكن بس هر اينه ببرند كوشها
ايشان التغير از حال بكرداينده المحيص جاى بكريختن فلا الفنارى ليس
بامانيكم نيست بارزوهاء شما اذا تمنى انكه بخواند كتاب فى امنيته درخواندن
اسلم وجهه و بزه كرد دين خويش الحبيب والخليل والصديق دوست
الاحباء والاخلاء والاصدقاء جمع الاستفتاء فتوى ذالكرن خواستن
الافتار فتوى كردن ان يصالحا كه با يكديكر صلح كنند ايشان دو مرد التصالح
بايكديكر صلح كردن الشح بخيلى كردن والغابر يشح ويشح التعلق دراويختن
المعلقة نه باشوى ونه بى شوى الاذهاب بردن وبات باخرين وبياورد
ديكرانرا عدل بلست مردى يعدل عدولا ان تعدلوا اكر بكرديد وان تلووا
واكر روى بدان اريد الولاية والتولى شدن و ولى شدن الولى ولى العزة عزيز
كشتن وناياف شدن وسخت آمدن چيزى بركسى عزيز عليه سخت دشخوارست
بر والخوض در حديث خوض كردن ودراب شدن الاستحواذ دست

بامن كسانى وكسلى كاهلان الكسلان كاهل الذبذبة فاواكرداينده الدرك
الاسفل طبقه زيرين از دوزخ طبع مهر بر نهاد وشمشير بزد و درم بزد
بطبع طبعا سوف زود بود الجهر آواز برداشتن صلب برداركرد بصلب
صلبا التشبيه مانند كردن الغلو از حد دركذشتن القصص بركفتن
حديث وازبى فراشدن قصصناهم عليك بركفتيم حديث ايشان ترا نقص
عليك بركويم ترا روح منه رحمتى از خداى عزوجل يلقى الروح مى ارد وحى
وكويند قرآن والروح جبريل عليه السلام والروح فرشته است كه تنها بيك
صف باشد وجمله فرشتكان بيك صف الروح والمنخنقة جان الارواح والمنخ
جمع الاستنكاف ننك داشتن سورة المائدة العقود پيمانها جمع
عقدة البهيمة چهارپايان البهايم جمع حرم احرام كرفتكان جمع حرام
الهلاك والهلاكة والمهلكة هلاك شدن لا تحلوا شعاير الله حلال مداريد شتران
خون الود كرده براى نحر را درحرم القلادة كردن بند القلايد جمع
ولا القلايد ونه اشترانى كه بوست درخت حرم را دركردن ايشان كرده

باشد امين قصد كرديام اما امين قصد كنند كان الاصطياد صيد كردن .
ولا يجرمنكم وبر مدارادستما را الجرم كسب كردن الشنان دشمن داشتن
شنا شنانا شنار فهوشانى وذاك مشنو التعاون هم بشت شدن المنخنقة
خوه شدف الموقوذة آنك بزخم چوب مرده باشد الوقذ چوب كشته
المتردية آنك از بالا بيفتد وبميرد التردى از بالا بزير افتادن النطيحة
انك برخم سرو مرده باشد النطح سر وزدن الاكيلة دد خورده السبع
دد التباع جمع التذكية كلوا بريدن النصب بت سنكين الانصاب
جمع الاستقسام بخش كردن خواستن الازلام تيرها قاراجمع زلم وزلم
ييئس نوميد شد مردى ييئاس يائسا اليأس نوميد شدن رضيت بسنديدم
من المخمصة كرسنكى التجانف ميل كردن حل لكم حلالست شما را الجوارح
مرغان وسكان شكارى التكليب سكدارى كردن المكلب سكدار غسل بشست
يغسل بشويد غسلا بشستن المرفق وارن المرافق جمع الرجل باى
الارجل جمع الكعب برتول اطهر سروتن بشست يطهر اطهارا لاحرج

كستراندن
تنكى المواثقة باكسى عهد كردن ان يبسطوا كه دراز كنند البسط النقيب
ساهار النقباء جمع التعزير يارى داد وكم از حد بزدن لا تزال هميشه تو ذم
الاطلاع ديده ورشدن الخاينة خيانت كردن الاغراء براغاليدن العداوة
دشمنى الصفح كردن واحسان كردن سبل السلام راهها اسلام وكويند راههاى
رستكاران على فترة بر انقطاع الفترة جندانكه ميان دو پيغامبران بوده الفتور
درامدن الفتر والفتور سست شدن الجبار بزركوار ودوراز آفت الجبابرة
جمع قوما جبارين كروهى مردمان دراز بالا و با قوتها تمام وما انت عليهم
بجبار ونيستى تو برايشان كماشته كل جبار هر كردن كشى عنيد ستيهنده
واذا بطشتم وچون سخت فرا كيريد شما جبارين كشنده كان بناحق تاه
حيران شد وتكبر كرد يتيه تيها وتيها اسى اندوهكن شد مردى واندوه
برد يأسا اسى التقريب نزديك كردانيدن قربان كردن التطوع فرمان
بردن طوعت اى سهلت وزينت اسان واراسته كرد الغراب كلاغ الغربان
جمع المواراة فرابوشيدن البحث وابزوهيدن وبرسيدن از كارى

يبحث في الأرض يعني خاك باز مي رفت السوأة عورة مردوزن السوأة جمع
سوأة اخيه كالبد برادرخويش يا ويلتى اى واى برمن عجز عاجز شد مردى
يعجز عجزا فهو عاجز ندم بشيمان شد مردى يندم ندما فهو نادم من اجل ذلك
از بهر آن من اجلى از بهر من من اجلنا از بهر ما المحاربة باكسى جنگ كردن التقتيل
بسيار كشتن التصليب بردار كردن التقطع بريدن النفي راندن ونيست
كردن قدر توانا شد يقدر قدرة الوسيلة نزديكى كردن عذاب مقيم عذابى
دايم النكال عقوبت سرق دزدى كرد يسرق سرقا وسرقة السماع
جاسوس السحت حرام فتنا كخالص وويژه كردانيدم ما نوا افتنوا المؤمنين
سوختند مومنانرا وهم لا يفتنون وايشانرا بنيازمايند ان يفتنوا كه بكردانند
الاحبار دانشمندان جهودان جمع حبر الاستحفاظ ياد كرفتن ونكاه داشتن
خواستن استحفظوا درخواستند ازيشان ياد داشتن وخواستن ان العين
چشم العيون جمع الانف والخرطوم بينى الانوف والخراطيم جمع السن
دندان الاسنان جمع الجراح والجروح جراحتها كفارة فرابوشيدة الكفر

فرابوشيدن على آثارهم بر نشانها ايشان الاثر نشان المهيمن كواه راست
الشرعة مذهبها دين المنهاج والمرصاد والمحجة راه فراخ ان يفتنوك
كه بكشند شمار اومن يتولهم وهركه دوستى دارد با ايشان دايرة مكروهى
از حادثه روزكار الداير كردش روزكار نيك وبد دايرة السوء كردش روزكار بد
يبديها لاقسام سوكند خوردن الجهد غايت كوشش اذلة نرم دلان اعزة جهد توانايي
سخت دلان اللوم ملامت كردن لومة لايم نكوهش نكوهنده لعب بازى
كرد يلعب لعبا النقم والنقمة زشت آمدن كارى از كسى والماضي نقم
وينقم غل دست باز كردن بست يغل غلا غلت ايديهم باز كردن بسته باز
دستها ايشان الطغيان از حد در كذشتن لاطفا بنشاندن آتش
الايقاد افروختن آتش جنات النعيم بهشتها با ناز ونعمت امة مقتصدة
كروهى براه راست الاقتصاد ميانكين نكاه داشتن عصم نكاه داشت
يعصم نكاه دارد عصمة نكاه داشتن عمى كوردل شد مردى يعمى عميا
سى اند وهلن شد مردى يسا اسوا اصموا كر شدند ثالث ثلثة

سيم سه است القس والقسيس دانشمند ترسايان الافك بكردانيدن
ودروغ كفتن افك بكردانيد يافك افكا التناهى باز استادن وبغايت
بيرى رسيدن وبجيزى رسيدن الراهب زاهد ترسايان الرهبان جمع
الفيض رفتن آب الدمع اشك الدموع جمع عقد سوكند بقصد ويمان خورد
كرد وكره زد يعقد عقدا التعقيد استوار كردن يمان الاطعام طعام دادن
اوسط ميانه وفاضلتر وبهتر الانصاب بتان سنكين الرجاسة والنجاسة
بليد شدن والماضي رجس ونجس ليذهب عنكم الرجس تا ببرد از شما
شك وبدى فزادتهم رجسا بيفزود ايشانرا كفر الرجس كردار بد والجلل
الرجس پليد لعنت وعقوبت الايقاع افكندن الرمح نيزه الرماح جمع
الصيد شكار كردن وشكارى شدن ذوا عدل دو مرد راست كو يعدلون
برابر مى كنند فعدلك راست كرد ترا الوبال عقوبت وسختى اخذا وبيلا كرفتن
سخت وبل دژ كوار شد مردى يوبل وبالا ووبالة فهو وبيل السيارة
كاروان البر بيابان قياما للناس اى اصلاحا الصلاح سامان شدن البحيرة

آن ناقه كه كوش او بشكافتندى در جاهليت پس از آنكه پنج بچه بزادى و بر
زنان حرام داشتندى كوشت وشيروى السايبة آنكه اورا فرا كذاشتندى
تا چنانكه خواستى چراهى كردى بسبب نذرى كه كرده بودندى نيز اورا
كار نفرمودندى عليكم انفسكم بر شما باد الى الوصيلة آن كوسفند كه هفت شكم
بزادى دو دو ماده وهشتم نرى بزادى وماده با او بهم نكشتندى آن
نر براى آن ماده الحامى كشنى كه از وده بچه بكرفته بودندى نيز اورا
كار نفرموده بودندى عليكم انفسكم بر شما باد نكاه داشت تنها خويش
واين را نصب على الاغرى خوانند چنانك كويند عليك زيدا بكير زيد را
مرجعكم باز كشتن جاى شما اثنان دو تن آخران دو تن ديكر حبس باز داشت
يحبس حبسا العثر والعثور ديده ور شدن الاستحقاق سزاوار شدن
علام الغيب داننده بيدا ونا بيدا علام الغيوب داننده نا بيدا يها المائدة
خوان آراسته الموايد جمع سورة الانعام يعدلون برابر مى كنند
يعنى بتانرا القرن كروه واهل يك روزكار القرون جمع التمكين جاى دادن

ودست دادن النجاح والمدرار دران الانشاء آفریدن وابتدا کردن وشعر
گفتن از خویشتن القرطاس کاغد القراطیس جمع الحیق فرو آمدن بلا ومکروه
الفاطر نوا فریننده الکشف وابردن انده وغم القهر شکستن کامها وغلبه
کننده ای شی چه چیز ابتلکم ای شما بری وتبار بیزار براون وبریون جمع
الاستماع گوش فرا داشتن الکنة پوششها جمع کن الوقر گرانی گوش الاساطیر
افسانها جمع اسطوره ناد ورشد ینا ناپا الوقف بداشتن ووقف کردن
الوقوف بایستادن الساعة قیامت بغتة ناگاه التفریط تقصیر کردن
وضایع کردن وفراموش کردن اوزارهم گناهان ایشان جمع وزر وزر
گناه کسی برداشت یزر وزرا فهو وازر اللهو بازی کردن وغافل بودن
الجحد والجحود انکار کردن کبر بزرگ شد مردی وبزرگ آمد یکبر کبارة
النفق سمی که منفذ دارد السلم نردبان السلالیم جمع الطیران پریدن
وشتافتن الجناح بال مرغ الاجنحة جمع التضرع زاری کردن الابلاس
نومید شدن الدابر اصل صدف بگشت یصدف صدفا وصدوفا ارایتکم

ای خبر دهید مرا خزاین الله خزینهاء خدای تعالی الطرد والطرد راندن
الشاکر سپاس دار الشاکرون جمع الفصل جدا کردن وحکم کردن التفصیل
جدا کردن وهویدا کردن وپاره پاره کردن الاستبانة بجای آوردن وهویدا
شدن المجرم گناه کار المجرمون جمع الاستعجال شتافتن خواستن الحکم
نیست حکم المفتاح کلید المفاتیح جمع سقط بیفتاد یسقط سقوطا الورق
برگ درخت الاوراق جمع ورقة یک درخت ورق الرطب تر الیابس
خشک الجرح خسته کردن وکسب کردن الحفظة نگاهبانان اسرع
زودتر السرعة زود بودن الخفیة پنهان اخفی پوشیده تر الکرب غم سخت
که نفس فرو گیرد الشیعة گروه هم دل الشیع جمع الاذاقة چشانیدن
الابسال گرو کردن وخذلان گذاشتن وان تعدل کل عدل ای وان یفد کل
فداء اگر خویشتن را باز خرد بهمه چیزی الحمیم آب گرم الاستهواء سرگشته کردن
الحیران متحیر الحیرة سرگشته شدن الصاحب یار الاصحاب جمع الصور
والناقور صور اسرافیل الصنم بت الاصنام جمع الملکوت پادشاهی

الجنون در آمدن شب النجم والکوکب ستاره الکواکب والنجوم جمع الافول فرو شدن
آفتاب وماه وستاره القمر ماه الاقمار جمع البزوغ برآمدن آفتاب وماه
وستاره بری بیزار شد یبرأ براءة وجهت وجهی فرا کردانیدم روی خویش
فطر ابتدا کرد وپیا فرید یفطر فطرا التوکیل برگماشتن الاقتداء پس
روی کردن ویعدی بالباء وما قدروا الله حق قدره ونشناختند خدای
خویش را عز وجل حق شناختن او ام القری مکه غمرات سختیها جمع غمرة
الهون والهوان خوار شدن فرادی یک یک جمع فرید الفرد تنها التخویل
خداوند چیزی گردانیدن وپادشاه گردانیدن تقطع بینکم بریده شد
پیوند شما فلق بشکافت یفلق فلقا فهو فالق النوی والنجم استه حزما
الشمس والقمر بحسبان رفتن آفتاب وماه بحسابست السکن هرچه بدو آرام
گیرد الخضر سبز مستودع جای امانت یعنی رحم مادر الاستیداع چیزی
بزینهار فاکسی دادن التراکب برهم نشستن الطلع شکوفه حزما قنوان
خوشها حزما جمع قنو الزیتون درختی است الرمان نار الثمر میوه

الاثمار میوه دار گردانیدن الینع میوها در رسیده جمع یانع الجن
والجنة پری الجنی یک پری الجان پدر پریان خرق دروغ گفت وبدروغ بخرق
خرقا الوصف والصفة وصف کردن الصاحبة زن اللطیف نیکو کار بصایر
حجتها جمع بصیرة سب دشنام داد مردی یسب سبا العدو بیداد کردن
وما یشعرکم وچه آگاه کرد شما را التقلیب برگردانیدن الافئدة دلها
جمع فؤاد قبیلا جمله وگویند پایندان قبلا گروهان جمع قبیل قبلا روی
با روی ومن قبله وهر که سوی او بود لا قبل لهم نیست طاقت ایشان را
القبلة والوجهة روی الزخرف زر وآرایش صغی میل کرد یصغی صغیا الاقتراف
کسب کردن خرص دروغ گفت یخرص خرصا الظاهر پیدا الباطن پنهان
الاجرام گناه کردن الرسالة پیغامبری الرسالات جمع الصغار خوار
شدن شرح گشاده کرد دل یشرح شرحا الضیق تنگ دل کانما یصعد
گویی که بالا می شود دار السلام بهشت قد استکثرتم بسیار کم راه کردید
شما الاستخلاف خلیفه کردن الاعجاز عاجز کردن واز پیش بشدن اعملوا

على مكانتكم بباسيد بر عادت وحال خويش المكانة جاى كير شدن ذراءً
بيافريد يذرأ ذرأً الوصول رسيدن الادراء هلاك كردن حجر احرام
محجوراً احرام كرده العروش جفته كردن وبنا كردن از جوب الذرع كشت الحصد
والحصاد درودن وشمشير زدن وهلاك كردن الحمولة شتر باركش الفرش
شتر خرد ثمانية ازواج هشت تا الظان ميشينه المعز بزينه اشتملت عليه بوشيده
شد بر والابل شتر الاابال جمع السفح خون ريختن مسفوحا ريخته كل ذي
ظفر هر مرغى با جنكال وستورى با سم الغنم كوسفند الاغنام جمع الشحم
بيه الشحوم جمع الحوايا جرب رودها جمع حويه الاختلاط آميخته شدن
بأسه عذاب او هلم شهداكم بياريد كواهان خويش را الاملاق درويش شدن
الظهور آشكارا كردن واشكارا شدن وبرجاى بلند شدن ودست يافتن
بطن نهان شد مردى الاشد غايت قوت وكويند از پانزده سالكى تا جهل
سالكى اوفى تمام كرد يوفى ايفاء الكيل والمكيال پيمانه الميزان ترازو الموازين
جمع فاعدلوا راست كيند متفرق بكم پراكنده كرد شمارا ان كنا بوديم ما

لغافلين مكر غافلان الانتظار جشم داشتن المفارقة والفراق از يكديكر
جدا شدن قيما وقياما راست نسكى عبادت كردن من ومحياى وزندكانى
من ومماتى ومردن من وعاقبت من خلايف خليفتان جمع خليفة ::
سورة الاعراف المص منم خداى بى همتا كه مى دانم وهويدا
مى كنم ذكرى باياد دادنى تذكرون پند مى پذيريد شما بياتا شبيخون
القيلولة نيم روز خفتن آخر دعويهم اخر دعاى ايشان فما كان دعويهم
نبود فرياد خواستن ايشان الوزن سنجيدن ثقل كران شد يثقل ثقلاً
خف سبك شد يخف خفة معايش اسبابهار زندكانى جمع معيشة
التكبر كردن كشى كردن وبزركوار شدن الصاغر خوار الاغواء بى راه كردن
الشمال دست جب الشمايل جمع الذم والذام نكوهيدن مذموماً نكوهيده
الدحر والدحور دور كردن ملا پر كرد يملأ ملأ فهو ملآن لاملأن
هر اينه پر كنم من الوسوسة انديشه بد در دل افكندن المقاسمة سوكند
خوردن وكسى را سوكند دادن وچيزى با كسى قسمت كردن وقاسمهما

وسوكند خورد بهر ايشان دو تن الناصح نيك نيكو خواه التدلية در كارى
افكندن كسى را بحيلت ودر چاه افكندن طفق در استاد مردى يطفق طفوقا
خصف بر هم نهاد يخصف خصفا الريش جامه نيكو الرياش جمع لباس
التقوى شرم قبيله كروه واتباع او بدأ ابتدا كرد يبدأ بدأ الزينة
آرايش الحق واجب شدن وسزاوار شدن الاستخار باز پس شدن
الاستقدام فرا پيش شدن اختها يار خويش الاخ والاخت مانند يا اخت
هرون اى مانند هرون اداركوا در يكديكر رسيدند والتدارك والتدارك
در يكديكر رسيدن اخريهم باز پسين ايشان الاولى پيشين ايشان التفتيح
واكشادن ولج در آمد يلج ولوجا الجمل شتر نر الجمال والجملة والجمالات
جمع السم سوراخ سوزن الخيط سوزن غواش پوششها جمع غاشية
الغل كينه وخيانت اذن آواز داد مردى يؤذن تاذينا الحجاب والستر
پرده الاعراف بالاهاست ميان بهشت ودوزخ جمع عرف تلقاء برابر
الافاضة فرا ريختن التغشية در آوردن ابر پوشانيدن حثيثا شتابان

تبارك الله بزركوار خداى عز وجل بشرى بشارت دهندكان جمع بشير
النشر باد نرم وخوش نشرا دوندكان جمع نشور اقلت برداشت يقل اقلالا
ثقالا كران باران جمع ثقيل السوق راندن لبلد ميت بزمينى خشك والبلد
الطيب زمينى خوش البلدة صحراى بايان وبى نبات خبث بليد شد
يخبث خبثا نكدا اندك خير شد ينكد نكدا فهو نكد نصرف مى كنيم ما نصح له
نصيحت كرد او را ينصح نصحا ونصيحة عجب شكفت داشت يعجب عجبا ذكرا
بندى عمين كوردلان هود پيغامبر قوم عادست الالاء نعمتها جمع الى
والى الوحدة يكانه شدن الناقة شتر ماده السهل زمين نرم السهول
جمع القصر والبيت كوشك نحت بتراشيد ينحت نحتا عقر بكشت وپى
كرد يعقر عقرا الرجفة زلزله سخت الرجفان لرزيدن الجثوم بزانوا
در نشستن وبر سينه خفتن مرغ جاثمين مردكان يتطهرون پاكى همى نمايند
از حرام غبر باقى ماند يغبر عبورا الامطار باران بدن الابعاد بيم كردن
التكثير بسيار كردانيدن الفتح حكم كردن كان لم يغنوا كوى كه نبودند

غنی معیم شد مردی وبزیست وبی نیاز شد یغنی غناء وغنیة عفی بسیار
شد یعفو اعفوا الضحی جاشتگاه حقیق سزاوارست الثعبان مار بزرگ که آنرا
اژدها خوانند الابیض سپید البیضاء زن سپید البیض جمع الارجاء
تاخیر کردن المدینة شهر المداین جمع الاشر هاب ترسانیدن
التلقف فرو بردن سخنی آلهتك پرستیدن تو بالسنین بقحطها جمع سنة بسالها بقحط
التطیر فال بد کرفتن طایرهم فال بد ایشان مهما تاتنا بهر گاه که آیدا الطوفان
هلاکی عام بآب یا بشمشیر وسیل معرق ویا بارانی که بهمه جای برسد
الجراد ملخ القمل ملخ بیاده الضفدع بزغ الضفادع جمع نکث عهد شکست
ینکث نکثا الیم دریا التدمیر والتتبیر هلاك كردن اخلفنی خلیفه کن مرا
الخلافة استادن بجای کسی که پیش از تو بوده باشد المیقات والوقت
والاوان هنگام التجلی هویدا شدن الدك خرد کردن وشکستن خر بیفتاد
یخر خرورا صعق بی هوش شد مردی یصعق صعقا فهو صاعق الافاقة
باهوش آمدن الاصطفاء بر گزیدن اللوح تخته الالواح جمع الحلی پیرایها
جمع

جمع حلی جسدا تنی الخوار بانگ کردن گاو سقط فی ایدیهم پشیمان شدند
الغضبان خشمگین الاسف اندوهگین عجل بشتافت مردی یعجل عجلا جر بکشید
یجر جرا الاشمات شاد کام کردن سکت آرام کرفت وخاموش شد
مردی یسکت سکوتا الاختیار بر گزیدن الاغلال بندها جمع غل قطعناهم
پراکنده کردیم ما ایشانرا الاسباط گروهان جمع سبط السبت شنبه الانبجاس
روان شدن الحوت والنون ماهی الحیتان والنینان جمع شرعا بکنار
آب آیندگان جمع شارع وشارعة الشروع در کاری در آمدن معذرة
عذر خواستن بیئس سخت العتو والعتی از حد در گذشتن وبغایت پیری
رسیدن التاذن بیا گاهانیدن الخلف فرزندان بد التمسك چنگ
در زدن نتق بر کند ینتق نتقا الظلة سایه بان الانسلاخ بیرون
آمدن از چیزی وبگذشتن ماه اتبعه دریافت اورا الاخلاد میل کردن
بچیزی وجاودانه کردن الکلب سگ الکلاب جمع حمل علیه حمله کرد برو
یحمل حملا اللهث واللهاث زبان بیرون کردن سگ الانس مردمان

التلف منش ازننک جمع
الطلول جمع

الالحاد بجنبیدن از حق الاستدراج فرا کرفتن کسی را در غفلت المتین
استوار الجنة دیوانگی الاقتراب نزدیک آمدن الارساء والمرسی بجای
بداشتن ایان کی است التجلیة هویدا کردن خفی با ستقصا برسید یحفی
حفاوة فهو حفی الاستکثار جمع کردن وبسیار خواستن وچیزی
بسیار آمدن حملت برداشت حملا باری خفیفا سبك الاثقال گران شدن
آبستن وگران کردن صمت خاموش شد مردی یصمت صمتا وصماتا خذ
العفو فرا گیر بآسانی العرف نیکوی نزغ وسوسه کرد دیو واندر هم
افکند قومی را ینزغ نزغا الاستعاذة باز داشت خواستن طایف
وطیف وسوسه الاقصار باز استادن لولا اجتبیتها چرا فرا ننهادی
تو آنرا از خویشتن الانصات خاموش شدن الخیفة ترس الآصال
شبانگاه جمع اصیل سورة الانفال الانفال غنیمتها جمع نفل
ذات بینکم یعنی پیوند شما وجل بترسید یوجل ویاجل وییجل وجلا ذات
الشوکة خداوندان سلاح الاحقاق بیان کردن حق الاستغاثة فریاد
خواستن

التجلیة هویدا شدن جمع
التغشیة ... در آمدن چیزی ...

خواستن الارداف از پی در آمدن واز پی در آوردن رجز الشیطان
یعنی وسوسه شیطان ربط ببست یربط ربطا الاعناق گردنها جمع
عنق کل بنان یعنی دست وپای الزحف گروهی انبوه که بیک بار بسوی دشمن
شوند التحرف بگردانیدن التحیز از سوی که باشی بسوی دیگر شدن
در جنگ الابلاء کفایت فرا نمودن وآشکارا کردن وگهنه کردن الایهان
والتوهین سست کردن حال جدای افکند یحول حولا التخطف ربودن
الایواء جای دادن الاثبات باز داشتن المکاء والصفیر شوشس کردن التصدیة
دست بر هم زدن رکم بر هم نشاند یرکم رکما غنم غنیمت کرفت یغنم
غنما یوم الفرقان روز بدر العدوة کناره رود الدنیا نزدیکتر القصوی
دورتر الرکب شتر سواران جمع راکب اسفل فروتر التواعد با یکدیگر وعده ها
کردن التقلیل اندك فرا نمودن واندك كردن ثبت باستاد یثبت ثبتا وثباتا
وثبوتا ویذهب ریحکم وبشود دولت شما البطر ناکرفتن الجار والجیر
زنهار دهنده التراءی یکدیگر را دیدن ودر برابر یکدیگر افتادن

نکص برگشت ینکص نکوصا الاذهاب بترسانیدن التشرید وا رسانیدن
من قوة یعنی سلاح رباط الخیل یعنی بستن اسبان جنح میل کرد یجنح جنوحا
حسبک بسنده است ترا الاثخان بسیار کشتن الامکان دست دادن
و ممکن گشتن منهم ازمیراث ایشان الاستنصار یاری کردن خواستن

سورة التوبة

ساح برفت مردی در زمین یسیح سیاحة الایذان
آگاه کردن یوم الحج الاکبر روز عرفه المظاهرة با کسی هم پشت بودن
و ازان ظهار کردن الاشهر الحرم ماهها حرام الحصر باز داشتن و در
حصار کردن و شمردن الامام پیش رو و در دین و پیش نماز الائمة جمع
المرصد راه نگاه داشتن الاستجارة زنهار خواستن الاجارة زنهار
دادن الابلاغ برسانیدن المامن جای ایمن شدن رقب نگاه داشت
و چشم داشت یرقب رقوبا الال خویشاوندی الذمة زنهار الارضاء
خشنود کردن التخلیة رها کردن الولیجة دوست ویژه عمر آبادان کرد
و آبادان شد یعمر عمارة السقایة آب دادن الاستحباب دوست

داشتن و برگزیدن العشیرة والرکن دودمان الکساد ناروا شدن الموطن
جایگاه المواطن جمع ضاق تنگ شد یضیق ضیقا و ضیقا رحب فراخ شد
یرحب رحبا فهو رحب لیخلهم تا برسوز نشانی تو ایشانرا الادبار پشت
بدادن النجس والنجس پلیدی العیلة درویش شدن و لا یدینون طاعت
ندارند دین الحق طاعت داشتن اهل حق الاعطاء عطا دادن الجزیة
سر گزیت دادن المضاهات مانندگی کردن کسی را یا بچیزی قاتلهم الله لعنت
کناد بر ایشان خدای عزوجل الاظهار غالب کردانیدن و آشکارا کردن
و مطلع گردانیدن کنز گنج بنهاد یکنز کنزا الاحماء بتبانیدن کوی داغ
کرد یکوی کیا الجبهة پیشانی الجباه جمع اربعة حرم چهار ماه حرام
رجب و ذوالقعده و ذوالحجه و محرم الدین القیم شمار راست النسئ
تاخیر کردن حرمت ماه حرام المواطات والوطاء موافقت کردن لیواطئوا تا راست
آرند الاثاقل والتثاقل گرانی کردن ثانی اثنین دوم دوتن الغار والمغارة
والکهف سوراخ در کوه المغارات جمع السفلی فروتر العلیا برتر

سفرا قاصدا سفری آسان الشقة سفر دراز الاستیذان دستوری خواستن
التردد گردیدن العدة ساز و آلت الانبعاث انگیخته شدن التثبط درنگ
کردن الایضاع شتابانیدن و شتافتن سقط بیفتاد یسقط سقوطا الخلال
میان زهق هلاک شد و باطل شد یزهق زهوقا فرق بترسید یفرق
فرقا الملجاء پناه گاه المدخل سوراخ اندر زمین جمح بشتافت و بسر باز
زد از چیزی یجمح جمحا و جموحا اللمز عیب کرد یلمز لمزا الغارم وام برآمده
المجادلة با کسی حرب کردن و خلاف کردن الاعتذار عذر خواستن قربات
نزدیکیها جمع قربة المؤتفکات شهرها قوم لوط الاعقاب پاداش
دادن المطوع آنک برغبت خویش کاری کند التخلیف باپس گذاشتن
بمقعدهم بنشستن جای ایشان الحر گرما گرم ضحک بخندید یضحک ضحکا
بکی بگریست یبکی بکاء الخلف وعده خلاف کردن مع الخالفین یعنی
و از زنان با کودکان العبر کور العبور جمع الخوالف زنانی که شوهران
ایشان بغزو شده باشند التعذیر تقصیر کردن الاعراب اهل

بادیه الواحد اعرابی اجدر سزاوارتر الغرم والمغرم تاوان صلوات
الرسول دعای رسول مرد فرسوده شد و ستنبه شد یمرد مرودا الاعتراف
اقرار دادن الخلط آمیختن سکن لهم برکت ایشانرا الارصاد ساختن
التاسیس بنیاد نهادن الجرف آب دیزهای ریهنده شده الانهیار
ریهنده شدن فانهار به فرو افکند او را البنیان بنا کردن الریبة تهمت
و شک السائحون روزه داران الاواه آنک اوه بسیار کند از ترس خدای
عزوجل الظماء تشنه شدن النصب رنجور شدن الوطاء پای سپردن
موطیا جایگاهی الوادی رودخانه الاودیة جمع النفقة نفقه آموختن
غلظة درشتی الانصراف والکشتن

سورة یونس

المر ای انا الله
اری منم خدای سزاور بر ستش می بینم قدم صدق منزلی بزرگوار الضیاء
روشنی التقدیر اندازه کردن المنزل جای فرو آمدن الادرار آگاه کردانیدن
و ما ادریکم چه آگاه کرد ترا التعجیل شتابانیدن من تلقاء نفسی از قبل خویش
العمر زندگانی التسییر راندن العاصف باد سخت الموج موجه آب الزینة

آراسته شد جیدا در وده کأن لم تغن گویی که نبود الأمس دی زهق
در رسید یزهق زهوقا الفتو گرد سیاه الإغشاء در پوشانیدن مکانتکم
ای الزموا مکانکم باشید بر حال خویش التزییل جدا کردن الإسلاف
از پیش فرستادن و سلف دادن التعارف یکدیگر شناختن ای آری
و ربی بحق خدا و ندمن الندامة پشیمانی خوردن الشأن کار الشؤون
جمع الإفاضة خوض کردن در حدیث و از پی فرا شدن عزب دور
شد هردی و غایب شد یعزب عزوبا العزة چیرگی کردن الإجماع
اتفاق کردن غمة پوشیده لفت بگردانید یلفت لفتا الکبریاء بزرگواری
و پادشاهی التبوّا جای گرفتن تبوّءا بسازید شما دو تن مبوّا صدق
در آمدن جای نیک فلولا کانت قریة نبود هیچ دیه الطمس محو کردن
ربنا اطمس علی أموالهم بار خدایا سنگ گردان مالهای ایشان الشد استوار
کردن الغرق غرقه شدن التنجیة بر بالا افکندن ننجیک بیفکنیم بر بالا افکنیم
ترا با بدن تو **سورة هود** الثنی دو تا کردن و باز گردانیدن

ودوم شدن الإستغشاء جامه در بر کشیدن الثوب جامه الثیاب جمع
الی أمة نامدتی یئوس نومید شونده کفور ناسپاس اللوّ از پس فرا شدن
لا جرم حقا الإخبات فروتنی کردن الأراذل فرومایگان جمع أرذل بادی
الرأی سست رای فعمیت پوشیده شد الإلزام لازم کردن الإزدراء
حقیر داشتن الإبتیاس اندوهگن شدن باعیننا بنگاه داشت ما المخاطبة
با کسی سخن گفتن التنور تنور و گویند روی زمین الإجراء والمجری راندن
الرکوب بر نشستن فی معزل در یک جانب أوی ماوی گرفت یأوی أویا
بلع فرو برد یبلع بلعا الإقلاع باز استادن الغیض کم کردن آب و کم شدن
الجودی نام کوهی است بعد دور شد یبعد بعدا دوری باد و او هلاک
باد الإعتراء والعرو بکسی آمدن الناصیة موی پیشانی النواصی جمع الإستعمار
زندگانی دادن دراز و آبادان کردن خواستن الإرابة بگمان افکندن التخسیر
زیان کردن و هلاک کردن صاح بانگ کرد یصیح صیاحا و صیاحة الصیحة
بانگ الحنیذ در زمین بریان کرده نکر نشناخت ینکر نکرا الإیجاس

بیم در دل گذاشتن ضحکت حایض شد زنی الوراء فرزند فرزند العجوز پیر
زن الشیخ پیر مرد المجید و الماجد بزرگوار الروع ترس المجادلة باز کردن
با خدای عزوجل ضاق بهم ذرعا در ماند در کار ایشان یوم عصیب روزی
سخت یهرعون می شتافتند الإهراع شتافتن و تقصیر گردانیدن و ترسانیدن
و لرزیدن الضیف مهمان الرشید راه نماینده السری و الإسراء بشب رفتن
القطع و الجنح و الزلفة پاره از شب الزلف و الزلف جمع الإلتفات
باز پس نگرستن عالیها زبر آن سافلها زیر آن السجیل سنگ و گل نضد بر هم
نهاد ینضد نضدا الودود دوست دار مطیعان الرهط گروهی کم از ده
رجم سنگسار کرد و بینداشت سخن گفت و نفرین کرد یرجم رجما الظهری
آنچ فراموش کنند و پشت بر آن آرند الإرتقاب چشم داشتن بعد هلاک
شد یبعد بعدا و بعدا قدم در پیش رفت یقدم قدما الإیراد در آب آوردن
الورد و الورود در آب آمدن الورد آبشخور الرفد عطا دادن الرفد
عطا التتبیب هلاک کردن التکلم سخن گفتن شقی بدبخت شد یشقی شقاوة

سعد نیک بخت شد مردی یسعد سعدا و سعادة الزفیر نالیدن و ابتدا
بانگ خر الشهیق بانگ خر الجذ بریدن رکن میل کرد یرکن رکونا الطرف
کناره أولو بقیة خداوندان تمیز و دین الإتراف در نعمت دنه کردن
و دنه گرفته گردانیدن اعملوا علی مکانتکم بباشید بر عادت و حال خویش
سورة یوسف یا ابت ای پدر من الرؤیا خواب دیدن العصبة
گروهی از چهل تا صد طرح بیفکند یطرح طرحا الغیابة بن چاه الجب چاه
الإلتقاط بر چیدن الغد فردا بعد غد پس فردا رتع چرا کرد یرتع
رتوعا الذئب گرگ الذئاب جمع العشاء شبانگاه القمیص پیراهن
التسویل بیاراستن جمل خوب شد یجمل جمالا فهو جمیل فأدلی دلوه بر کشید
دلو خویش از چاه البضاعة پاره از مال بازرگانی که جدا گانه جای
فرستند زهد بی رغبت شد در چیزی یزهد زهدا و زهادة
الإکرام گرامی کردن المراودة بخویشتن خواندن با چیزی و یعدی بعن
و کسی را بر کاری داشتن و یعدی بعلی التغلیق در در بستن هیت لک

فرانکیها معاذ الله والعیاذ بالله بناه کیرم بخدای عز وجل قدّ بدرید یقدّ قدًا
سیّدها شوهر آن زن سجنُ درزندان کرد یسجن سجنا السّجن زندان
السجون جمع القبل پیش الخاطی کناه کار الخاطئون جمع الفتی مرد
جوان وغلام الفتیة والفتیان جمع شغفها حبّا بمیان دل رسید دوستی
آن زن یشغف شغفا متکأً مجلس وکویند طعامی السکّین کارد السکاکین
جمع الاکبار بزرک آمدن حاش لله وحاشا لله ای معاذ الله الاستعصام
خویشتن را نکاه داشتن وجنک در زدن الصّبوة والصبوّ والصّبا بدل
بکسی میل کردن عصر بفشرد وبازخورد یعصر عصرًا الخبز نان نجا برست
ینجو نجاة بضع سنین هفت سال البضع از سه تا ده سمان فربهان جمع سمین
عجاف لاغران جمع اعجف الاخضر والخضراء سبز الخضر جمع واُخر
یابسات هفت دیکر خشک العبارة خواب خواب کزاردن اضغاث
احلام خوابها شوریده الضغث دسته کیاه حلم خواب دید یحلم حلمًا
الاذکار یاد آوردن بعد امّة پس از یکچندی الامه فراموش کردن

زرع کشت کرد و بر ویانید یزرع زرعا دأبًا پیاپی دأب پیوسته کاری کرد
بجد و برنجید یدأب دأبًا ودؤبا غیث بارانید یغاث غیثًا النّال حال دل
ما خطبکن چیست کار و قصه شما الحصحصة پیدا شدن حق النبرئة
بیزار کردن مکیت بافکات ومنزلت الاستخلاص برای خویش ویژه کردن
التجهیز ساز کردن الجهان ساز مسافر وعروس ومرده سنراود
عنه اباه زود بود که درخواهیم او را از پدر او الانکار ناشناختن الرّحل
باردان الرحال جمع الاکیال پیموده فراستدن مارخوار بار آورد
بمیر میرًا الصاع والصواع والسقایة والمکیال پیمانه وکویند مشربه
که از وآب خورند العیر کاروان الاقبال روی فراچیزی کردن
وروی فراکسی کردانیدن فقدکم یافت یفقد فقدا حمل بعیر شتر
باری الزعیم والکفیل والقبیل پایندان تالله بخدای عز وجل الوعاء
والظرف باردان الاوعیة والظروف جمع الاستخراج بیرون
آوردن انتم شرّ مکانًا شما اید بتر کرداران الاستیاس نومید شدن

خلصوا نجیًا بیک سو شدند راز کویان برح از جای فرا تر شد مردی یبرح
براحا یا اسفی ای اندوها الکظیم خشم فروخورنده تفتؤ ای لاتفتؤ
همیشه تو الحرض انک اندوه یا عشق تن او را کداخته باشد شکا بنالید
یشکو شکایة البثّ اندوه سخت ترین التجسس والتحسس خبر جستن من
روح الله از رحمت خدای عز وجل مزجاة اندکی الازجاء راندن الایثار
بر کزیدن التثریب سرزنش کردن یأت بصیرًا کردد بینا ریح یوسف
بوی یوسف التفنید بخرفی وعجز ودروغ منسوب کردن القدیم دیرینه
القدماء جمع الحدیث والمحدث نو فارتدّ بصیرًا کشت بینا العرش
تخت البدو بادیه الالحاق دررسانیدن ودررسیدن سورة
الرّعد العماد ستون العمد جمع العمد بناهای بلند العمد عمودها
الرّواسی والراسیات کوهها یک دیکر نزدیک الصنوان خرما بنانی از یک
اصل بیخ او رسته جمع صنو جدد نو شد یجدّ جدّة فهو جدید المثلات
عقوبتها جمع مثلة الاستسقاء آب دادن کسی را برای زمین المقدار اندازه

سرب بیرون شد مردی یسرب سربا فهو سارب ای ظاهر المعقبات
نکاهبانان لا مرد له باز کردانیدن نیست او را الولیّ والوالی قیام کننده
بکار کسی الکف پنجه دست الاکف جمع السّیل والسیلان رفتن آب
المماحلة والمحال با کسی مکر و کید کردن الغداة والغدوة بامداد الاصیل
نزدیک فروشدن آفتاب الاصال جمع المتاع قماش خانه الزبد کف
رابیا بر سر آب ایستاده الرّبو افزون شدن و بالا کرفتن الغثا خاشاک
بر سر آب مکث درنک کرد یمکث مکثا قدر نفقه بر عیال تنک کرد یقدر قدرا
العقبی والعقب سرانجام طوبی لهم خنک تن ایشان را صلح نیک شد یصلح
صلحا المتاب باز کشتن جای قرع بکوفت یقرع قرعا قارعة ای داهیة یعنی
سختی الحلول فرو آمدن بظاهر من القول ای بباطن من القول اشق سخت
تر افلم ییأس الذین ای نبند اشتند مومنان المحو ستردن الاثبات
ثابت کردن و نبشتن التعقیب واکردانیدن وحکم کسی را فسخ کردن وازنی
فرا داشتن امّ الکتاب لوح محفوظ سورة ابرهیم بایام الله بعقوبتها

خدای عز وجل امتان بیشین را الإسکانُ ساد کردانیدن الوعید بیم الصدید
زرداب الجزع فزو خوردن خشم وآنچ بدین ماند الاساغة بگلو فرو بردن
الرماد خاکستر الاشتداد سخت شدن و دویدن سخت یوم عاصف روزی
که باد سخت جهد جزع ناشکیبایی کرد یجزع جزعًا فهو جازع خاف مقامی
بترسید از استادن بیش من المقام استادن جاه الاضراخ فرباد
رسیدن الاصل بیخ درخت و بنیاد هرچیزی الاصول جمع ثابت استوار
الفرع شاخ درخت الفروع جمع الاجتثاث از بیخ بر کندن و بریدن
احلّوا فرو آوردند البوار هلاک شدن القرار آرام کرفتن والغابر یقر
و یقر الخلال والمخالة باکسی دوستی داشتن الاحصاء شمردن و توانستن
و دانستن جنب دور کرد یجنب جنوبًا هوا آرزومند گشت و فرو آمد
و فرو افتاد یهوی هویًا شخص چشم بهن باز ماند یشخص شخوصًا الاهطاع
شتافتن و تیز تیز نکریستن و خرسند کردانیدن الطرف چشم وافئدتهم
هواء دلهاء ایشان خالیست از خرد زال بگشت بزول زوالًا التعزین

قرین کردن بایکدیگر مقرنین کردن باهم بستکان الاصفاد بندها جمع صفد
السربال پیراهن السرابیل جمع القطران روغنی است که شتر کرکن را در
مالند سورة الحجر ربّ و ربما جند الالهاء مشغول کردن
الامل بیوسیدن المجنون دیوانه المجانین جمع السلک در آوردن
السلوک راه سپردن سنة الاولین نهاد پیشینکان ظلّ روز کذاشت یظل
ظلولًا عرج ببالا بر شد یعرج عروجًا السکیر ببستن چشم التنزل فرو
آمدن بروجًا یعنی منازل شمس و قمر الاستراق دزدیده کوش فراداشتن
الشهاب پاره آتش و کویند ستاره است که بشب برود چون پاره آتش الشهب جمع
اللواقح بادهایی که میغ آورد و درختان را آبستن کند جمع لاقح الاسقاء
آب دادن برای چهارپای و برای کشت زمین و بیاشامیدن الخازن
نکاهبان الخزنة والخزان جمع الصلصال کل خشک الحماء لوش مسنون
بوی بکردیده السموم والحرور باد کرم السریر تخت السرر جمع
التقابل در برابر یکدیکر نشستن نصب رنجور شد مردی ینصب نصبًا

یهم بجه یقنطون نومید می شوند قنط نومید شد یقنط قنوطًا فهو قانط
مضی بگذشت یمضی مضاء الانکار ناشناختن و جحود کردن فضح رسوا شد
یفضح فضیحة الخزی بزند کانی تو السکر والسکر مست شدن لفی سکرتهم
در مستی و جهالت خویش الاشراق روشن شدن و در روشنی روز شدن
التوسم بجا آوردن نشان الایکة بیشه لبامام مبین بر راهی روشن الحجر
دیار ثمود ام القرآن و فاتحة الکتاب والسبع المثانی والصلوة سورة
فاتحة الکتاب المثانی سورتها دراز و کوتاه از قرآن ازواجًا کونها جمع
زوج واخفض جناحک تواضع کن الخفض فرو داشتن آوازها و فرو نهادن
و خوش زیستن الاقتسام قسمت کردن عضین پارها جمع عضة یعنی
ایمان آوردند ببعضی و کافر شدند ببعضی فاصدع بما تؤمر بجای آور آنچ
می فرمایند ترا الصدع بجای آوردن فرمان و شکافتن الیقین مرگ
سورة النحل بالروح بوحی النطفة والمنیّ آن آبی که بچه از آن بود
الدفوء بشم و شیر و بچه چهارپایان الاراحة چهارپایان را شبانگاه

باماوی بردن و راحت دادن و برآسودن و برآسانیدن التسریح بچرا
کذاشتن ستور و جدا کردن السروح بچرا شدن الثقل فرو بنه و خنور الاثقال
جمع الشق والمشقة دشخوار آمدن و دشخواری نهادن بر کسی البغل
استر البغال جمع قصد السبیل پیدا کردن راه جایر بگشته الجور بگشتن
از راه و بعدی بعن و ستم کردن و بعدی بعلی الاسامة بچرانیدن مختلفًا
کوناکون طریًّا تازه لبس در پوشید یلبس لبسًا مواخر شکافندکان
اب جمع ماخرة المخر شکافتن کشتی آب را و آب زمین را المیل بکردیدن
و خرامیدن العلامة نشان العلامات جمع فاتی الله بنیانهم بیفکند خدای
خدای عز وجل بناهای ایشان السقف والسقف سقف خانه السقوف
والسقف جمع فالقوا السلم کردن نهادند العذن مقیم شدن جای
حق درست کرد و سزاوار کرد یحق حقًّا الجهد کوشیدن و برنجانیدن
اهل الذکر یعنی اهل علم خسف بر زمین فرو برد یخسف خسفًا التخوف
ترسیدن و کم کردن التفیؤ فاوا شدن سایه الداخر والمهین خوار

دخر خوار شد وصبّ دایم شد یصِبُّ وصُوبًا فهو واصِبٌ قُرّبَ نزدیک
کردانید یقرّبُ تقریبًا جارُ زاری کرد یجأرُ جأرًا الإشْتِهاء آرزو کردن
ظلّ گشت التّوارِی پنهان شدن دُسّ پنهان کرد وپنهان بفرستاد یدُسّ
دسًّا الإفْراط فراموش کردن و پر کردن وشتابانیدن الفرث سرکین
شکنبه الفروث جمع اللّبنُ شیر الألبان جمع السّوغ بگلو فرو شدن
و بگلو فرو بردن وروا بودن سایغًا گوارنده السّکَرُ نبید خرما النّحل
زنبور انگبین ذُلُلًا رام کرد کان رذُلَ ناقص شد وفرومایه شد یَرْذُلُ
رَذالةً أرْذَلُ العمر فرومایه ترین زندگانی یعنی خرفی الحافِدُ نواده
پسر پسر الاحفاد جمع الحافدةُ دختر پسر المملوک درم خریده المَمالیک
جمع کَلّ وبالی التّوْجِیه فرستادن کسی را بکاری وروی فرا کردانیدن
اللّمْحُ نگرستن ودرخشیدن برق الهوی والجوّ میان آسمان وزمین
الاستخفاف سبک داشتن وسبک کردانیدن الظّعْن از جای بجای شدن
الوَبَرُ والصّوفُ پشم الاوبار والأصواف جمع الشّعْر موی الشّعور

والأشعار جمع الأثاث قماش خانه از جامه پوشیدنی وافکندنی الکنانًا غارها
در کوه جمع کن الاستعتاب آشتی خواستن وآشتی کردن القوا الیهم القول
یعنی جواب داد بدایشان ابتیاء ناهویدا کردن التّوکید استوار کردن الغزل
ریسمان النّکث ریسمان تاب بازداده الانکاث جمع یقوی نیرومند شد
یقوی قوّةً فهو قویّ دُخلًا ای غشًّا وخیانةً نفد برسید ینفد نفدًا
ونفادًا الاعجمیّ والاعجم بسته زفان عربیّ تازی زفان کان امّةً بود امامی
پیش رو دردین وان عاقبتم واگر غنیمت یابید شما سورة بنی اسرائیل
المبارکة برکت کردن یقال بارکه وبارک فیه وبارک علیه برکت کرد برو
الی المسجد الاقصی مسجد بیت المقدس الاقصی دورتر قضینا وحی کردیم
ما الی بنی اسرائیل بنی اسرائیل مُبْصرةً ومُبْصرًا روشن الجوس کشتن
درمیان سرایها برای غارت خلال الدیار میان سرایها الکرّة دولت
النّفیر گروهی لشکر الحصیر زندان الإساءة بد کردن طایرهٗ یعنی کردار
بد ونیک اوکتابًا منشورًا نامهٔ بازگشاده القراءة خواندن النّشر زنده

کردن وباز کردن نامه وجامه وآشکارا کردن خبر النّشور زنده شدن
الامرُ والإمارُ بسیار کردن التّأمیر بسیار کردانیدن الاولی والعاجلة
دنیا الذّم نکوهیدن ونمدّ می افزاییم ما المحظور باز داشتن وحرام کردن
اُفّ کلمه است که در وقت دلتنگی گویند نهر بانگ برزد بهر نهرًا التّربیة
پروردن ربًّا پرورد الأوّاب والمنیب آنک با همه چیزی با خدای عزّ
وجلّ کردد الاوّابون جمع التّأویب تسبیح وهمه روز رفتن گردن کُلٌّ له اوّاب
همه با او تسبیح کنند التّبذیر مال باسراف خرج کردن میسورًا آسان
الحسْرُ مانده شدن وبرنجانیدن وبرهنه کردن اندامی از اندامها
وبستدن جمله مال کسی بسوال والغابر یحسُرُ ویحسِر محسورًا رنجه وتهی
دست شده القفْوُ والقفوُّ از پی فرا شدن الخطأ خطا کردن القسطاس
ترازوی بزرگ وراست کلًّا وکلتا همه ومرح نشاط شد یمرح مرحًا
والمشی فی الارض مرحًا مرحًا ودر زمین بکبر وخرامیدن ونازیدن
السیّئة بد الطّول دراز شدن الإصفاء برگزیدن وصافی کردن النّفور

رمیدن والغابر ینفِرُ وینفُرُ سَتَرَ بپوشید یسْتُرُ سترًا مسحورًا بی عقل الرّمیم
والرّفات استخوانهاء ریزیده وپوسیده الخلق والخلیقة والجبلّة والبریّة
والوری والانام آفریدگان الخلایق والبرایا جمع الإعادة والکردانیدن
الحدید آهن الإنغاض جنبانیدن التّحویل کردانیدن سطر بنوشت
یسطُرُ سطرًا أرایتک ای دیدی تو مرد ارایتکما ای دیدید شما دو مرد
ارایتکم ای دیدید شما گروهی مردان ارایتکِ ای دیدی تو زن ارایتکما
ارایتکن اندخطاب مذکر ومونّث تا بنصب بود وکاف اندروی تأکید
خطاب را است التّکریم والتّکرمة والإکرام گرامی کردن الاحتناک از بیخ
وبن بر کندن ولویشه بر دهن ستور کردن وبیست کردن ملخ نبات را
ومجرّب کردن روزگار مردم را التّجریب والتّجربة آزمودن الوفر تمام
کردن الوفور تمام شدن الاستفزاز حریص کردانیدن بنا صواب
وسبک کردانیدن فاراد ان یستفزّهم خواست که بیرون کند ایشان را
الصّوت والنّغمة آواز الاصوات جمع الإجلاب فام آمدن وبانگ برزدن

وباری دادن واجلب علیهم بخیلک ورجلک کردکن برایشان سواران خویش
وبیادکان خویش المشارکه هنبازی کردن باکسی الجانب والناحیة والنحو و
الجنبة سوی الجوانب والنواحی جمع الحاصب بادی که سنک ارد ناره اخری
یک بار دیگر القاصف شکننده حاصبا سنک باران التبیع جوینده حق
وبس روضعف الحیوة ای ضعف عذاب الدنیا افزونی عذاب دنیا الممات
والحتف والمنون والمنیة تقدیر مرک الدلوک بکشتن آفتاب در وقت زوال
وفروشدن غسق تاریک شد یغسق غسقا فهو غاسق وقرآن الفجر
یعنی نماز بامداد التهجد بیدار بودن بشب وبخفتن در وقت چاشتگاه نافلة
زیادتی النافلة والنفل والفضیلة والتطوع طاعتی که نه فریضه بوده سنت
الفضایل والنوافل جمع مدخل صدق در آوردن نیکو زهوقا باطل
شونده الحرف والجانب کناره نا بجانبه دور افکند خویشتن را نهمانا بنابه
هرکه که بما از بدان لقی کارزار کرد یلقی لقیا القوی نیرومند الشفار
شفادادن العادة والشاکلة والطریقة والخلق خوی خوش وسیرت نیکو

الشکل

الشکل والشبه والنظیر مانند الاشکال والاشباه جمع الاجتماع باهم آمدن
چیزی وبجای مردی رسیدن الظهیرة والعون والرداء یار الکفور انکار
کردن حق التفجیر راندن آب الینبوع چشمه الینابیع جمع الاسقاط
بیفکندن الکسف پارهاء میغ بزرگ جمع کسفة رقی بر بالا شدن یرقی
رقیا الخبو فرو مردن آتش المنوع والقتور بخیلی که دادن نبیند
وعد الآخرة یعنی قیامت التبر هلاک کردن لفیفا بهم نزل فرو آمد
ینزل نزولا علی مکث با آهستگی الذقن زنخ الاذقان جمع یخرون
للاذقان یعنی علی الاذقان سجده می کنند الخضوع والخشوع فروتنی
کردن والاجهر بصلوتک ای بقرائتک المخافتة نرم خواندن ویعدی
بالباء الحسنی نیکوتر سورة الکهف قیما راست بخع هلاک
کرد یبخع بخعا فهو باخع الاسف اندوهکن شدن وخشم کرفتن
الصعید روی زمین الجرز زمین بی نبات اصحاب الکهف هفت
جوانمرد بودند وسگی که سیصد ونه سال درغاری خفته ماندند

الرقیم تخته بود که نام ایشان بر آنجا نوشته بود وگویند نام دیه ایشا ست
الفتیة جوانمرد التهیئة بساختن فضربنا علی آذانهم یعنی درخواب کردیم
ایشانرا وربطنا علی قلوبهم ببستیم بر دلهای ایشان صبر ویقین شططا
کفتاری دور از حق مرفقا چیزی که بدان رفق گیرند یعنی طعامی نرتفقا
منزلتی طلع بر آمد آفتاب وآنچ بدان ماند وپدید کسی شد یطلع طلوعا
التزاور بگردیدن الازورار والازور بجشیدن ذات الیمین سوی
دست راست وذات الشمال سوی دست چپ غرب آفتاب فرو شد
وماهتاب وستارکان یغرب غروبا قرض بگردید یقرض قرضا
الفجوة فراخنای الارشاد راه نمودن بحق ایقاظ بیداران الیقظان
والیقظ بیدار رقد بخفت یرقد رقودا ورقادا فهو راقد الراقدون
والرقود خفتکان الذراع ارش الاذرع جمع الوصید بیش آستانه
در لولیت هر اینه بشتابادی تو فر بکریخت یفر فرورا الورق درم
الاوراق جمع التلطف لطف کردن الاشعار آگاه کردن الاعثار دیده

ورکردانیدن

ورکردانیدن رجما بالغیب گمان بردن بغیب المماراة والمراء باکسی ستیهیدن
ابصر به چون بینا است او واسمع به چون شنوا است او ملتحدا ایناکاهی
الالحاد بچسبیدن صبر بازداشت یصبر صبرا واصبر نفسک بازدار تن
خویش را الغدوة دو یدن وبگردانیدن وفرا گذاشتن از چیزی ولا تعد
عیناک باید که فرا نگذارد دوچشم تو الاغفال غافل کردن و فرو گذاشتن
فرطا بستیمانی السرادق سراپرده الاغاثة فریاد رسیدن المهل والقطر
مس گداخته شوی بریان کرد یشوی شوا التحلیة زیور کردن السوار
دست ورنجن الاسورة والاساور جمع السندس دیبای تنک الا
بلزک
ستبرق دیبای سطبر الانکار تکیه کردن الارایک تختهاء آراسته جمع اریکة
حف گرد در آورد یحف حفا وحفوفا ولم تظلم ولم نکرد المحاورة والحوار
جواب دادن کسی را النفر گروهی از سه تا ده باد هلاک شد مردی
یبید بیدودة لکنا ای لکن انا حسبانا عذابی صعیدا زلقا زمینی نشو
ماء غورا ای بزمین فروشده الانتصار داد دادن وستدن وخویشتن

نگاه داشتن الولایة بادشاهی وسلطنت العقب عاقبت الهشیم والحطام گیاه
ریزهٔ خشک الذرور وامیدن الباقیات الصالحات یعنی تسبیح و ذکر
وکردارهای نیک تذروه برا کنده می کند آنرا المغادرة بگذاشتن الصف
رسته الإشفاق ترسیدن ومهربانی کردن الجن گروهی اند از فرشتگان
عضدا ای اعوانا یاری الصغیرة گناه خرد الصغایر جمع الموبق
حاجز میان دو چیز مواقعوها در آیندگان در آنجا الجدل والکاوید
در حجت الإدحاض باطل کردن حجت الموئل پناهگاه لمهلکهم هلاک کردن
ایشان لا ابرح همیشه می روم المجمع جایگاه فراهم آمدن حقبا روزگاری
دراز السرب سمج آتنا بیار بما آتونی بیارید من الغدا چاشت العشاء
شام الصخرة سنگ الخبر دانستن الاحداث نوکردن وحدث کردن
وآهن را بزدودن الانطلاق بشدن شیء امرا وإدّا ونکرا ووزی کاری
منکر وصعب ولا ترهقنی ومنه برمن الإرهاق در رسانیدن نفسا زکیة
تنی پاک از گناه المصاحبة با کسی صحبت کردن الاستطعام طعام خواستن التضییف

مهمانی کردن کسی را الحایط والجدار دیوار الحیطان والجدور والجدران
جمع الخذ فراگرفت مردی یتخذ اتخاذا الانقضاض فروافتادن
دیوار وبرفتن ستاره وجز آن عاب عیب کرد ومعیوب کرد اعیبها یعیب
عیبا وراءهم در پیش ایشان الغصب بستم بستدن مال وجز آن زکوة ای
صلاحا اقرب رحما ای نیکوکننده تر وابادر وبد را الکنز گنج الکنوز
جمع القرن یک سو سر اسباب السموات درهای آسمان وگویند
راهها ذوالقرنین نام پیغامبری است وگویند ولی بوده است الاستطاع
توانستن السبب راه وعلم وهر چیزی که در روی زمین بود الاسباب
جمع حمیة لوش ناک حامیة گرم الإعانة یاری دادن الردم والسد
بند بستن الخراج والخرج خراج ومزد مزدور الزبرة پارهٔ آهن
الزبر جمع یاجوج وماجوج دو گروهند که سکندر بر ایشان سد
ساخته است المساوات برابر کردن الصدفین دو کوه بلند نقب
سوراخ کرد ینقب نقبا ماج بهم درشد یموج موجا عرض اشکارا کرد

وعرضه کرد وفرا پیش آمد یعرض عرضا الغطاء پوشش ضل سعیهم باطل کرد
کردارهای ایشان جنات الفردوس بستانها بسیار درخت الحول والتحول
از جای بجای شدن المدد زیادتی المداد سیاهی دوات سورة
مریم کاف کاف لخلقه ها هاد لعباده یا یده فوق ایدیهم عین عالم
ببریته ص صادق فی وعده خفیا پنهان الاشتعال هویدا شدن
سپیدی موی در سر وافروخته شدن آتش الشیب موی سپید شدن
الرضی والمرضی بسندیده السمی هم نام الهون آسان شدن الهین آسان
السوی تمام خلق وتن درست صراطا سویا جایگاهی یکسان فی سواء الجحیم
درمیان دوزخ سواء للسائلین ای تماما اوحی الیهم اشارت کرد بدیشان
آتیناه الحکم والنبوة دادیم ما او را پیغامبری الصبی کودک الصبیان جمع
حنانا بخشودن حنا حنانا التقی پرهیزگار الاتقیاء جمع العصی والعاصی
نافرمان العصاة جمع الانتباذ یک سو شدن شرقیا آنکه سوی
مشرق بود غربیا آنکه سوی مغرب بود من دونهم در پیش ایشان التمثل

مانند چیزی شدن البغی بی سامان کار قضی دور شد یقضی قضیا فهو قضی
الاجاءة بیاوردن المخاض والطلق درد زه الجذع تنه خرما بن النسی دکوی
حیض وهر چیزی که بی قیمت بود بیندازند السری مهتر وجوی خرد
هزی بجنبانید هزّ هزا التساقط بیفتادن تساقط ای تتساقط الرطب
خرمای تر جنا میوه از درخت باز کرده بحنی جنیا الجنی میوه باز کرده
قر روشن چشم شدن شادی یقر ویقر قرة وقرورا فهو قریر العین
صوما ای صمتا الانس مردم امرأ سوء مردی بد امرأة سوء زنی
بد الإشارة اشارت کردن المهد جای حاضر آمدن ملیا یکچندی
الحفی دانا ومهربان لسان صدق ثنای نیکو جانب الایمن سوی راست
النجی هم راز بکیا گریندگان جمع باکی غیا نام وادی است در دوزخ
مأتیا ای آتیا آینده اللغو سخن نافرجام نسیا فراموش کار الاصطبار
شکیبای کردن جثیا کدهان جمع جثوة الحتم واجب کردن الندی
والنادی انجمن الرئی منظر المنظور والمرا آنچه که چشم بر وافتد از روی

خیر مرداً بهتر در آخرت المردّ جای باز کردانیدن و باز کردیدن بحق
کلا حقا کلا جنانست مذ بیفزود یمدّ مدّا الضد ناهمتا الاضداد جمع
الازّ ازجای بردن و بر کفر و معصیت بداشتن الوفد کروهی کرامی
وسواران بنزد بادشاه روند الوفود جمع علیهم ضدّا ای اعداء
وردّا تشنکان الانفطار والتفطر والانشقاق شکافته شدن الهدّ شکافتن
بنا و بشکستن اندوه و معصیت مردمرا ماینبغی نسزد التیسیر آسان
کردن الرکز آواز بوشیده عدّا ای اعوانا **سوره طه** طه ای
بحق طول و هدایت من تذکرة بند دادنی العلیا بلندترین العلی جمع
الثری خاک نمکین القبس باره آتش فرا کرفته خلع بکشید جامه یا نعلین
یخلع خلعا النعل نعلین النعال جمع طوی نام وادی مقدس است
ردی هلاک شد مردی یردی ردا التوکّا تکیه کردن هش برک از درخت
فرو کرد برای جهار بایان یهش هشا الماٰرب والوطر حاجت الاوطار
والماٰرب جمع الحیة مار الحیات جمع السیرة نهاد السیر جمع

ز

من غیر سوء ای نه از سببی الضم واهم آوردن الی جناحک بازیر بازوی
تو حل والکشاد یحل حلا العقدة بستکی وکره العقد جمع وزیرا الازر باری
بشت اشرکه انباز کردان او را البشرکة انبازی کردن السؤل مراد
وحاجت قذف بینداخت و دشنام داد یقذف قذفا الساحل کناره
رود السواحل جمع ولتصنع علی عینی و تا بپرورند ترا در چشم دیدار
ونکاه داشت من دلک راه نمود یدل دلالة الدلیل راه نمای تا فتناک
بیازمایم ماترا الاصطناع برکزیدن و باکسی نیکوی کردن ونی سست
شد ینی ونیا اللین نرم فرط بشتافت برکسی و از بیش ببند یفرط
فرطا شتی براکنده رعی بجرانید و بجرید یرعی رعیا النهیة خرد النهی
جمع مکانا سوی جایکاهی یکسان میان ما و تو یوم الزینة روز عید
سحت بکاست و نیست کرد یسحت سحتا المثلی فاضلترین تابیت الامثل
ثم ایتوا صفا بس بیاید بنماز کاه الاستعلاء غالب شدن العصی عصاها
جمع عصا التخیل کسی را درخیال وکمان افکندن فاقض ما انت قاض

زمین خشک صح

بکن آنچ کننده تو التزکّی باک شدن و زکوة مال بدادن و بستدن یبسا الدرک
دریافتن هوی هلاک شد مردی الاعجال شتابانیدن هم اولاء اینک اند ایشان
کروهی مردان افطال علیکم العهد ای دراز شد بر شما مدت مفارقت بملکنا
ای باختیار ما اوزارا بارها لن ابرح همیشه من لن یبرح همیشه ما
سامری نام مردی است اللحیة ریش اللحی جمع امثلهم طریقة زبرکترین
ایشان بصرت بینا شد یبصر بصارة الزهرة شکوفه القبض فرا کرفتن
بسر انکشتان المماسة والمساس یکدیکر را بسودن و مباضعت کردن
التحریق نیک سوختن نسف برد مید و بر کند ینسف نسفا زرقا سبز
جشمان جمع ازرق التخافت یکدیکر را نرم آواز دادن القاع والصفصف
زمین هامون و نرم القیعان والقیعة جمع الامت بالا باستک خشعت
الاصوات بیارامید آوازها الهمس آواز نرم العنو فروتنی کردن
واسیر شدن الهضم کم کردن جیزی از حق کسی و بکوارانیدن طعام
عری برهنه شد مردی یعری عریا لا تضحی کرم نیابی ضحی جوی کرفت

والانار

وآفتاب شد یضحی ضحی الخلد جاویدی بلی کهنه شد یبلی بلیا و بلاء معیشة ضنکا
زندکانی تنک الملازمة واللزام لازم کرفتن کسی باجیزی زهرة الحیوة
الدنیا نیکوی و آرایش دنیا الصحیفة نامه الصحایف جمع **سوره الانبیا**
لاهیة غافل شونده القصم شکستن باجدای وکم قصمنا وجند هلاک کردیم
رکض بدوانید ستور را و بدوید و بپا بزد یرکض رکضا خمد بمرد آتش
وفرو نشست یخمد خمودا خامدین وخامدون مرده کان ان نتخذ لهوا
کی فرا زکیریم زنی یا فرزندی دمغ باطل کرد یدمغ دمغا الاستحسار
مانده شدن الارتضاء بسند یدن الرتق بستن رتقا بسته فتق
بکشاد و دوخته باز کرد یفتق فتقا الفج والمحجة والجادة راه روشن
الفجاج جمع الفلک آسمان الافلاک جمع یسبحون می روند التسبیح همه
روز فاوا شدن در کار خدای و مشغله آن السباحة شنا و کردن
من عجل از کل بهت حیران کرد و در وغ کفت یبهت بهتا الکلاءة
والکلاء نکاه داشتن ولاهم یصحبون و نه ایشان را نکاه دارند صحبک الله نکاه

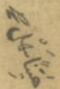
داراد تا خدای عز وجل نفحة اندکی النفخ دمیدن بوی الخردل سبندان
خرد وخوش التمثال تندیسه التماثیل جمع جذاذا باره باره نطق
سخن گفت ینطق نطقا ومنطقا نکس سرنگوسار کرد و بازگردانید ینکس نکسا
بردا وسلاما سرد باسلامت نافلة فرزند فرزند نفشت الغنم بشب
چرا کرد گوسفندی شبان نفش نفشا التفهیم فهم گردانیدن اللبوس
زره وهرچه در پوشند الغوص باب فروشدن وحقیقت چیزی
دانستن ذوالکفل مردی بوده است ذوالنون لقب یونس پیغامبر است
المغاضبة خشم گرفتن تقطعوا اختلاف کردند الحدب بالا النسلان پویدن
الابعاد دور کردن الحسیس آواز آتش الفزع ترسیدن ویعدی بمن
وواپناهیدن ویعدی بالی الحصب هرچه در آتش افکنند التلقی پیشواشدن
طوی درنوردید یطوی طیا السجل نام فرشته است که صحایف بنی آدم
درنوردد الایذان باگاهانیدن وان ادری وندانم سورة الحج
الذهول مشغول شدن العلقة خون بسته العلق جمع المضغة باره

گوشت المضغ جمع المخلقة صورت بدید آمده الطفل کودک خرد
الاطفال جمع هامدة خشک ی نبات الاهتزاز جنبیدن بهیج وبهی
زیبا ثانی عطفه دوش بگردانده از تکبر ولبیس العشیر و بدیاری
وهی جای است السماء سقف خانه ثم لیقطع ای لیختنق الاختناق
خفه شدن المجوسی گبر المجوس جمع الفصل خصومت کردن وقطع کردن
صب بریخت یصب صبا صهر بگداخت یصهر صهرا المقمعة گرز وتازیانه
ولخت المقامع جمع اللؤلؤ مروارید خرد اللآلی جمع البادی آنک
از جای آمده باشد الضامر باریک میان فج عمیق راهی دور الایام
المعلومات ده روز از اول ذوالحجة الایام المعدودات سه روز از پس
عید اضحی وآنرا ایام التشریق خوانند البائس سخت درویش التفث آنچ
در مناسک بجای آرند چون اشتر کشتن وموی ستردن وآنچ بدان ماند
العتیق دیرینه وکهنه وآزاد کرده وبزرگوار شده العتقاء جمع التعظیم
بزرگ داشتن حرمات الله فریضهای خدای عز وجل وسنتهای رسول

علیه السلام الوثن بت وصنم وهرچ پرستند بجز از خدای عز وجل الاوثان
جمع الزور دروغ حنفاء بگشتگان از ملتهای باطل سحق دور شد مردی
یسحق سحقا فهو سحیق البدنة والنسیکة والذبیحة آنچ قربان کنند در مکه
البدن والبدون جمع صواف اشترانی که بر سه دست و پای استاده
باشند وزانوی دست چپ بسته وجب بیفتاد وواجب شد یجب وجوبا
القانع خواهنده قنع سوال کرد وبخواست یقنع قنوعا المعتر آنک نیاز
فرا نماید ونخواهد المدافعة والدفاع از کسی ذب کردن وامروز فردا
کردن الهدم والتهدیم ویران کردن الصومعة جایگاه عبادت الصوامع
جمع البیعة کلیسیا البیع جمع الصلاة کنشت الصلوات جمع نکیری انکار کردن
من البین چاه التعطیل فروگذاشتن التشیید برافراشتن بنا وگچ کردن
المعاجزة پیشی گرفتن بر کسی التمنی قرآن خواندن التعجیز بعجز منسوب
کردن ریح عقیم بادی بی هنر الاخضرار سبز شدن نسک قربان کرد
ینسک نسکا المنازعة والنزاع باکسی واکوشیدن السطو بعنف فرا گرفتن

ویعدی بالباء وحمله کردن ویعدی بعلی الذباب مگس الاذبة والذباب
جمع السلب ربودن الاستنقاذ برهانیدن سورة المؤمنون
السلالة هرچه بیرون کشند از چیزی چون آب وآنچ بدان ماند فی قرار
مکین یعنی رحم مادران الطرائق والطباق طبقهاء آسمان بر یکدیگر الواحدة
طبق وطریقة الفاکهة میوه الفواکه جمع طور سینا کوهی است معروف
الدهن روغن الدهان جمع الصبغ والادام نان خورش التفضل فضل
کردن وبزرگی جستن هیهات چون دور است بعدا وسحقا دوری باد
تتری بیابی القرار زمین فراخ وهامون المعین آب بروی زمین زبرا
گروهان الغمرة حسرت وضلالت السامر حدیث کنندگان در شب نکب
از راه بگردید ینکب نکوبا لج بستهید مردی یلج لجا الفوج دنه گرفتن
من همزات الشیاطین از وسوسهای دیوان البرزخ روزگار پس از مرگ
تا وقت بعث فلا انساب بینهم هیچ نسبتها نبود میان ایشان لفح بسوخت
یلفح لفحا کلح روی ترش کرد یکلح کلوحا وکلوحا الشقاوة والشقوة بدبختی

دُرًّا يدرًا
بازداشت صح



عَبَثَ بازی کرد يَعْبَثُ عَبَثًا **سورة النور** زَنَى بليد کرد يَزْنِي زِنَاءً

فهو زانٍ جَلَدَ تازيانه بزد بجلد جَلْدًا رَؤُفَ وَرَءُوفَ مهربانی کرد يَرْؤُفُ

رَأْفَةً فِي دِينِ اللَّهِ در حکم خدای عز وجل تَوَلَّى کبره قيام کرد بابيشتر آن

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ اِلکه فرا گرفتند آن را شَاعَ آشکارا کرد يَشِيعُ شُيُوعَةً فهو شائع

زَكَا باصلاح آمد و زيادت شد يَزْكُو زَكَاءً الاِسْتِيناس دستوری

خواستن وانس کرفتن غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فيها که کس مقيم نباشد در وی غَضَّ فرو

خوابانيد جشم وآواز نرم کرد يَغُضُّ غَضًّا الخِمَار سرپوش الخُمُر **جمع**

الجَيْبُ کريبان الجُيُوب **جمع** غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ نه خداوندان حاجت بزنان

لَمْ يَظْهَرُوا قوی نشدند ان يظهروا که غالب شوند الأَيِّم والأرمله بيوه زن

الأَيَامَى والأرامل **جمع** المُكَاتَبَةُ والكتابة بنده را ببهای معلوم باوی فروختن

البِغَاء زنا کردن التَّحَصُّن احرام باز استادن المِشْكَوة والكوة روزن

السِّرَاجُ والمِصْبَاحُ جراغ الزُّجَاجَةُ آبکينه الدُّرِّيُّ ستاره بزرگ وروشن

الدَّرَارِيُّ **جمع** الزَّيْتُ روغن زيتون وآن بار درختی است السَّرَابُ

کوراب

کوراب وآن در نيم روز است فَوَفّيهُ حسابه تمام بداد جزای عمل او بَحْرٌ لُجِّيٌّ

دریای فراخ ودور رفته وصَفَّ رسته کرد يَصُفُّ صَفًّا صَافَّاتٍ رسته کنندکان

الرُّكَامُ ميغ برهم نشسته الوَدْقُ بارانی که بيايی بارد البَرْدُ تکرك السَّنَا

روشنايی الإِذْعَانُ کردن نهادن الحَيْفُ بيداد کردن بَلَغَ الحُلُمَ برسيد

ببلاغت حُمِّلَ درخواست کاری از کسی يُحَمِّلُ تَحْمِيلًا الظَّهِيرَةُ نيم روز صَلَوة

العِشَاء نماز خفتن القَوَاعِدُ پير زنان که از شوی کردن نوميد شده باشند

التَّحِيَّةُ درود وپادشاهی التَّحِيَّات **جمع** أَشْتَاتًا پراکندکان جمع شت

التَّبَرُّجُ آراسته پيش مردان بيکانه شدن الأَعْرَجُ لنگ العَمُّ برادر پدر

الأَعْمَامُ **جمع** التَّسَلُّلُ در نيشها پنهان شدن وبيرون آمدن از ميان

کروهی المُلَاوَذَةُ واللِّوَاذُ در پس يکديکر پنهان شدن **سورة الفرقان**

الاكتِتَابُ نبشتن السُّوق بازار الأَسْوَاق **جمع** ثُبُورًا واويلا کفتن

التَّغَيُّظُ خشم کرفتن البَائِرُ هلاك شده البُورُ **جمع** حَجَرَ حرام کرد يَحْجُرُ

حُجْرًا قَدِمَ بيامد وبيش فرا شد واز سفر باز آمد يَقْدَمُ قُدُومًا وقَدِمْنَا ای

نور

منتشر پراكنده

وَقَصَدْنَا القَصْدُ آهنك کردن وميانه بودن در کاری الهَبَاء کرد نشر يَنْشُرُ الله

نُشُورًا نشرًا مُقِيلًا جای قيلوله عَسُرَ وعَسِيرٌ دشخوار خذولًا فرا کذارنده

الترتيل هو يّنا خواندن التفسير هو يّنا کردن الرَّسُّ سر جاه السُّبَاتُ راحت

خواب مَرَجَ بهم درشد يَمْرُجُ مَرْجًا مَاءٌ فُرَاتٌ وعَذْبٌ آبی خوش وشيرين مِلْحٌ أُجَاجٌ

شور البَرْزَخُ حاجز نَسَبًا يعنی آنچ حرام بود نکاح کردن او جون محارم

وصِهْرًا يعنی آنچ حلال بود نکاح کردن او الصِّهْرُ داماد وخسور خِلْفَةً

از پس يکديکر درآمده شُكُورًا شکر نعمت کردن هَوْنًا آهسته سَلَامًا کفتاری

باسلامت از کناه غَرَامًا لازم قَوَامًا ای قائمًا البَيْتُوتَة شب کذاشتن وشب

کاری کردن لا زمًا ای دائمًا القَتْرُ نفقه بر عيال تنگ کردن وتنگ داشتن

الأَثَامُ باداش کناه التَّلْقِيَةُ جيزی پيش کسی وا بردن الغُرْفَةُ درجه

بلند در بهشت وخانه بربالا الغُرُفَاتُ **جمع** عَبَأَ باك داشت

يَعْبَأُ عَبْأً **سورة الشعراء** طسم بحق طول وسنا وملك من السناء بلندی

الوَلِيدُ کودك زاده وبنده ولا يَنْطَلِقُ وکشاده نشود الفِرَارُ بکريختن التَّعْبِيدُ

بندی

حِجر

بنده کی کردن الضَّيْرُ کزند کردن الانفلاق والانفراق شکافته شدن وکل

فِرْقٍ وهر پاره الطَّوْدُ کوه الأَزْلَاف نزديك آوردن وجمع کردن الأرموت

بيشينيان مَرِضَ بيمار شد مردی يَمْرَضُ مَرَضًا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ بادلی باسلامت

بُرِّزَتْ بيدا کرده شد التَّبْرِيزُ بيرون آوردن الكَبْكَبَة نکوسار کردن إِذْ نُسَوِّيكُمْ

جون برابر کرديم شما را الجَحِيمُ دوزخ سيناو نه شَحَنَ پر کرد و برانده يَشْحَنُ شَحْنًا

الرِّيعُ راه بر بالا المَصَانِعُ کوشکها جمع مَصْنَع المَصْنَعَةُ حوض بزرك يا جايی

که آب بر کشند هَضِيمٌ با هم آمده الأَهْضَمُ آنك سر بهلويش بهم در شده باشد

فَرِهَ دانه کرفت مردی يَفْرَهُ فَرَهًا فهو فَرِهٌ فَرُهَ زيرك شد يَفْرُهُ فَرَاهَةً

فهو فَارِهٌ المُسَحَّرُ محتاج کردانيدن بطعام وشراب ولبسی جادوی کردن

الشِّرْبُ نصيب از آب قَلَى دشمن داشت يَقْلِي قِلًى فهو قَالٍ عَزَلَ معزول کرد

وجدا باز کرد يَعْزِلُ عَزْلًا الإِعْزَالُ بجاستن الأَفَّاكُ والكَذُوبُ والكَذَّابُ

سخت دروغ زن الغَوِيُّ والغَاوِي بی راه الغَاوُونَ **جمع** الشَّاعِرُ

معروف الشُّعَرَاءُ **جمع** هَامَ روی بجای نهاد وشيفته شد بعشق يَهِيمُ

هيئاً وهيناناً **سورة النمل** التلقية چيزی پيش کسی وابردن الا

ضطلاء بآتش گرم شدن الجان ماری است نه بس بزرگ ولم يعقب ای لم يرجع

باز نيامد الابتسام بی خواست شدن الايزاع فرادل دادن النملة بلی الحطم

شکستن وکوفتن التبسم کماريدن التفقد باز جستن الهدهد پوپو الا يسجدوا

ای لان لا يسجدوا الخباء پنهان کردن يخرج الخباء فی السموات يعنی باران

وفی الارض يعنی نبات الا تعلوا که کردن کشی مکنيد سبا نام شهری است

بيمن التنکير بگردانيدن از حالی بحالی هکذا هم چنين الصرح ميان سرای

وکوشک اللجة آنجا که آب بيشتر بود از دريا ورود الساق بود التمريد

نسو کردن من قوارير از آبگينه القارورة شيشه القوارير جمع النقاسم

بهم سوکند خوردن وبهم باز بخشيدن الحديقة خرماستان الحدايق جمع

بهج زيبا شد وشاد شد يبهج بهجة حجر باز داشت يحجر حجراً التدارک

دريافتن ردف از پی درآمد يردف ردفاً الوزع باز داشتن جامدة

استاده الجمود بيفسردن الاتقان محکم کردن الکب بروی افکندن **سوره**

النمل مورچه

النمل: مورچه (margin)

القصص

القصص فرغ برداخت وتهی شد وقصد کرد يفرغ فراغاً وفروغاً

عن جنب از دور المراضع بستانها جمع مرضع وکز مشت زد يکز وکزا

الترقب چشم داشتن الاستصراخ فرياد خواستن الايتمار با يکديگر مشورت

کردن وفرمان بردن التوجه روی فرا کردن الذود والذياد واراندن

الصدور باز گشتن الاصدار باز گردانيدن الرعاء شبانان جمع راع الاستيجار

بمزد فرا ستدن الاجر مزد دادن تاجرنی مزدوری کنيد ما جذوة

پاره آتش جذی **جمع** الشاطی کناره رود البقعة پاره زمين بخلاف

زمينها که پيرامن آن بود البقاع **جمع** العضد بازو ويار سنشد عضدک

زود بود که قوی کردانيم ترا افصح فصيح تر قبح نفرين کرد وازنيکی دور کرد

يقبح قبحاً الغربی اندسوی مغرب بود التطاول ستم کردن ودر کردن

کسی کردن وکشيده شدن ثوی مقيم شد مردی يثوی ثوی وثواء ثوی

تاوی وثوی التوصيل پيوستن الحرم کرد کرد مکه جبا کرد کرد

يجبی جباية فی امها در بزرگترين ان الخيرة اختيار سرمداً هميشه ناکران

کرد وبگرانی برخواست ويئو ثواء وی کلمتی است که در وقت پشيمانی وتعجب

گويند ويک عجب ازتو ولا يلقيها وتلقين نکند التلقين فرا زبان دادن فرض

عليک القرآن ای انزل الی معاد تا مکه **سورة العنکبوت** اثقالهم

گناههاء ايشان قلب باز کردانيد يقلب قلباً الابداء ابتدا کردن وآفريدن

نخست بار النشاة آفريدن نشاة الآخرة آفريدن ديگر يعنی در وقت

بعث الاستبصار بينادل شدن درکاری مستبصرين بيناد لان

نزديک ايشان از بنداشت نه از حقيقت العنکبوت معروف العناکب

جمع الحظ بشتن لهی الحيوان آنست زندگانی دايم **سورة الروم** الروم

وبنو الاصفر روميان الواحد رومی الروضة مرغزار الرياض **جمع**

حبر شادمانه کرد يحبر حبراً فسبحان الله ای صلوا لله نماز کنيد خدا يرا

عز وجل الامتسار والمساء شبانگاه کردن وگشتن دراز وقت (اظهر) در وقت نماز

پيشين شد الانتشار پراکنده شدن الفطرة والخلقة آفرينش الاضعاف

خداوند افزونی گشتن وافزون کردن التصدع والاصدع پراکنده شدن مهد

بلستانيد

بلستانيد يمهد مهداً الاصفرار زرد شدن **سورة لقمن** التصعير

بروی بکردانيدن الخد رخ الخدود **جمع** انکر زشت تر الحمير خران الا

سباغ تمام کردن الختر غدر کردن الغدر بی وفايی کردن الغرور ديو فريبنده

سورة السجدة التدبير انديشه کردن بصواب المهانة خوار شدن

وحقير شدن التجافی بيک سو شدن جنات الماوی بهشتهای ساخته الجرز

زمينی که بر و باران نيامده باشد **سورة الاحزاب** الجوف اندرون

شکم الاجواف **جمع** تظاهرون ظهار می کنيد الدعی بپسری گرفته الادعياء

جمع الحنجرة والحلقوم نای گلو الحناجر **جمع** دار الهجرة ويثرب

مدينه رسول عليه السلام عورة نا استوار القطر کناره الاقطار **جمع** التلبث

درنگ کردن اليسير اندک التعويق والعوق اندک باز داشتن از کار

هلم الينا بيايد بما اشحة بخيلان جمع شحيح الدور والدوران کرديدن

زمان يغشی عليه بی هوش شود مردی سلق زبان آوری کرد يسلق سلقاً

حداداً تيزان جمع حديد البدو بيابان البادی والبدوی آنکه در بيابان (بود)

باشد اشوة پی بودنی النحت ندر کردن الصیاصی حصارها جمع صیصیة وقر
در خانه بنشست یقر وقورا ولا تبرجن وآراسته بیش مردان بیگانه مشوید
الوطر حاجت دع دست بدار لا تدع دست مدار الاعتداد عدت داشتن
وشمردن وفرا شمار آوردن والثالث یعدی بالباء الافارة والردانیدن
وغنیمت دادن الاستنکاح بزنی کردن الانی والانی والانا بجاه آمدن
الادنا نزدیک کردن الجلباب جادر الجلابیب جمع الارجاف جبرها
دروغ افکندن المجاورة والجوار با کسی همسایگی کردن سورة السبا
التمزیق برا کنده کردن و بدریدن الاکلة نوم کردن السابغة زره تمام
السابغات جمع السرد زره بوستن الرواح شبانگاه کردن و در وقت
شبانگاه شدن الاسالة روان کردن اب وآنچ بدان ماند الجفنة کاسه
بزرگ الجفان جمع الجابیة حوض بزرگ الجوابی جمع القدر دیگ سنگین
القدور جمع رسا استوار شد یرسو رسوا وقدور راسیات دیگها
استوار کرده در زمین دابة الارض جوب خوار المنساة عصا تبینت الجن

بدانستند

بدانستند بویان العرم باران سخت و بندها اب الخمط نوعی است از اراک ابه بار ان
بخورد الاثل سور گز السدر درختی است در بادیه المجازات باداش دادن
قری ظاهرة دیههای بیوسته المباعدة دور کردن و از کسی دور شدن الشرک
والشرکة هنبازی التفزیع اندوه وا بردن و یعدی بعن الزلفة والزلفی
نزدیکی الخلف خلف باز داد المعشار والعشر ده یک التناوش فرا گرفتن
و گویند برستن سورة الملائکة صعد ببالا بر شد یصعد صعودا
حملت المراة باردار گشت زن بحمل حملا الجدد خطها جون راه در کوه جمع
جدة التعمیر زندگانی دادن الاحمر سرخ الحمر جمع وغربیب سیاه می
سیاه غرابیب جمع سود سیاهان جمع اسود الاحلال فرو آوردن
دار المقامة بهشت اللغوب مانده شدن الاصطراخ بانگ کردن سورة
یس یس ای سید المقمح آنکه سر بر داشته بود و چشم در بیش افکنده الا
قماح سر بر داشتن و چشم در بیش افکندن حملنا ذریتهم ای اباهم الاغشا کور
کردن امام مبین لوح محفوظ التعزیز نیرومند کردن السلخ بیرون آوردن

و بوست باز کردن الاظلام در تاریکی شدن العرجون جوب خوشه خرما الصریخ
فریاد رس یخصمون ای یختصمون الاختصام با یکدیگر خصومت کردن الاجداث
گورها جمع جدث الشغل کار الاشغال جمع الادعاء دعوی کردن و آرزو
خواستن الجبل والجبل گروهی بسیار فکه خوش منش شد یفکه فکاهة فهو فاکه
وفکه الامتیاز جدا واشدن المسخ از صورت مردمی بگردانیدن التنکیس
نگوسار کردن التذلیل رام کردن الرکوب ستوری که بر نشستن را شاید
سورة الصافات الزاجرات زجر کنندگان الزجر از کاری باز زدن
و تهدید کردن لزب دوسیده شد یلزب لزوبا ~~الاستسخار افسوس~~
داشتن زجرة یک بانگ بر زدن التناصر یکدیگر را یاری دادن لذة خوش
مزه الاشتراک با یکدیگر انبازی کردن الکاس قدح بر شراب الغول هلاک
کردن لا فیها غول نیست در آن بشدن عقل و گویند نیست در آن رنجی و بادردی
الانزاف والنزف برسانیدن شراب کسی و آب جاه و رسیدن آن قاصرات
الطرف زنانی که جز بشوهر از خویش ننگرند قصر کم کرد و باز داشت یقصر

یخصمون ای یختصمون

وفکه

الاستسخار افسوس

قصرا

قصرا العین والاعین مردی چشم فراخ العیناء زنی چشم فراخ العین جمع
البیض خایه مرغ کن در نهفت داشت وفرا بوشید یکن کنا مکنون فرا بوشیده
لمدینون ای مجزیون باداش دادگان الزقوم درختی است در دوزخ الشوب
والمزاج آمیزش راغ بنهان شد یروغ روغا فراغ علیهم ضربا ای کال علیهم
یضربهم زف بپوید یزف زفا الجحیم آتش بزرگ تل بروی افکند یتل
تلا الجبین یک سوی پیشانی الاجبنة جمع الذبح کشتنی یعنی که کشتن را
شاید بعل نام بتی است آل یاسین خاندان رسول صلی الله علیه وسلم و گویند
الیاس و اتباع او ابق بگریخت مردی یابق اباقا المساهمة با کسی قرعه
زدن من المدحضین از مغلوبان بحجة الادحاض باطل کردن حجت الالتقام
فرو بردن الملامة سزاوار ملامت شدن الصحراء والعراء زمینی بی پوشش
الیقطین درخت کدو و بین الجنة میان فرشتگان الصافون میان سرای
سورة ص ص ای صدق الله ذی الذکر خداوند شرف و بزرگی ولات حین
مناص و نیست هنگام گریختن عجاب سخت عجب ان امشوا ای امشوا شی یراد

جیزی که برای خویش خواهند الاختلاق دروغ فرا بافتن الارتقاء با لا بر شدن
ما هنالک ما آنجا یدست الوتد میخ الاوتاد جمع ذو الاوتاد خداوندان ملک
توی الفواق با هوش آمدن القط نامه الاید قوت فصل الخطاب بیان کردن
سخن التسور بدیوار بر شدن الاشطاط بیداد کردن و از حد درگذشتن
النعجة ماده میش النعاج جمع الاکفال جیزی بپایندانی فرا کسی دادن
عز علیه غلبه کرد برو یعز عزا الخلیط هنباز و هم جره الخلطاء جمع الفاجر
نافرمان و دروغ زن الفجار و الفجرة جمع الصافنات اسبانی که بر سه
دست و با استاده باشند و بر کنارهٔ سم جهارم جمع صافن الجواد اسب
نیک رو الجیاد جمع احببت برگزیدم حب الخیر دوستی اسبان مسحا
بریدن بالسوق بساقها الرخاء باد نرم بنصب برنج المغتسل آنجا که غسل کنند
البارد سرد حنث سوگند بدروغ کرد و بزه مند شد یحنث حنثا الاخیار
برگزیدگان اتراب هم زادگان جمع ترب الغساق و الغسلین آنچ بدود
از تن دوزخیان جوز صدید وجز آن الاقتحام خویشتن را در کاری افکندن

بعنف مرحبا فراخی باد التخاصم بهم خصومت کردن التکلف از خویشتن جیزی
نمودن که آن نباشد ورنج جیزی بکشیدن سورة الزمر التکویر سیاه
کردن و در آوردن جیزی بزور جیزی و بیفکندن و عمامه در سر بستن هاج
خشک شد نبات یهیج هیاجا الاقشعرار بر فراشیدن التشاکس بدخوی
کردن با یکدیگر سلما و سالما خالص الاشمئزاز واهم آمدن و برمیدن الاحتساب
مقلد
مو دبیوسیدن مقالید کلیدها جمع مقلاد سورة المومن حم ای حم
ما هو کائن تقدیر کرده بود بنها قابل التوب بدیرنده توبه مومنان
رفیع الدرجات بردارنده بالای هرجه بلند التلاقی فراهم رسیدن
و یکدیگر را دیدن ازف نزدیک آمد یازف ازفا و ازوفا الآزفة قیامت
خائنة الاعین خیانت جشمها التنادی یکدیگر را آواز دادن و بهم در اجمن
نشستن التناد ازیکدیگر برمیدن التباب و التب زیان کار شدن و هلاک
شدن التفویض کار با کسی گذاشتن التحاج با یکدیگر حجت گفتن کبر تکبری
السلسلة زنجیر السلاسل جمع السحب کشیدن جیزی سجر با تش تافتن

وتهی کردن سجر سجرا و سجورا سورة السجدة شرع بدید کرد و هویدا
کرد یشرع شرعا الدحوض باطل شدن تحت افواها روزیها ان النحات
و المنحوس و النحاس دود نحس بداختر شد مرد ی نحس نحسا الصرصر
باد سخت الانطاق بسخن آوردن الاستتار در پرده شدن الاعتاب خشنود
کردن التقییض تقدیر کردن و سبب ساختن لغی بیهوده گفت یلغی لغا
اشواه بتر الادعاء دعوی کردن و آرزوی خواستن خاشعة آرامیده
الکم غلاف شکوفه الاکمام جمع العریض پهن الاعراض جمع الافق کناره
جمع کنارهٔ آسمان الآفاق سورة عسق حم حق حلم و مجد و سنا و علم
و قدرت من کلمة الفصل قضاء سابق الجاریة کشتی روان الجواری جمع
المنشئات بادوان بر کشیده کالاعلام جون کوهها جمع علم رکد باستاد
کشتی و آب و باد یرکد رکودا الایباق هلاک کردن الشوری مشورت
کردن التزویج جفت کردانیدن الصعر رده کشتن سورة الزخرف
افنضرب عنکم ای بگردانیم از شما الاقران طاقت جیزی داشتن التنشیة

بپروراییدن و ببالاییدن وجعلوا الملائکة و نام کردند فریشتگان را علی امة بر
دینی فی عقبه در فرزندان او السخری آنکه او را خدمت فرمایند بی مزد المعارج
نردوان پایه ببالا بر شدن را المعارج جمع ذی المعارج خداوند فضلهای بزرگ
عشی عنه اعراض کرد ازو یعشو اعشوا الاقتران قرین کردن الاسناف
بخشم آوردن و اندهگن کردانیدن السلف گذشتگان الاسلاف جمع خصومون
سخت خصومتان الصحفة کاسهٔ بزرگ الصحایف جمع الکوب کوزهٔ بی گوشه
الاکواب جمع اللذاذة و اللذة مزه یافتن لذذت مزه یافتم من الذ مزه
یابم من التفتیر سست کردن الابرام محکم کردن کار و سخت تافتن و بستوه
آوردن عبد ننگ داشت یعبد عبدا فهو عابد یصدون بانگ می کنند و یصدون فرو می کردند مرحم
و قیله گفتار او سورة الدخان رهوا ساکن نعم خوش عیش شد مردی
ینعم نعمة فهو ناعم یوم الفصل روز قیامت غلی بجوشید یغلی غلیا العتل بعنف
کشیدن و العابر یعتل و یعتل الاحور آنکه سیاهی جشم وی سخت سیاه باشد
و سپیدیش سخت سپید باشد الحور جمع سورة الجاثیة الاجتراح

کسب کردن الجثو برانو درنشستن جثیا برانو نشستکان جمع جاثٍ الدهر روزکار
الدهور جمع الاستنساخ نسخت کرفتن **سورة الاحقاف** اثارة واثرة بقیتی
بدعا اول التجاوز درکذاشتن ازکناه وازچیزی الاستقبال بیش واشدن
الاحقاف منازل قوم عاد العارض ابری که سایه افکند ولم یعی ودرنماند
سورة محمد علیه السلام بالهم حال ایشان المثل داستان فضرب
الرقاب بزنید کردنها را الوثاق بندی که اسیرانرا ببندند اوزارهم سلاحها
ایشان التعریف خوش بوی کردن وشناسا کردانیدن فتعسا لهم هلاک
باد ایشانرا تعس بروی افتاد وهلاک شد یتعس تعسا الاسون ازحال
بکشتن آب العسل انکبین التصفیة صافی کردن امعا والمعی رودکانی الامعاء
جمع انفا اکنون اشراطها نشانهای آن جمع شرط المغشی بی هوش شده
الاصمام کرکردن الاعماء کور کردن اقفالها قفلهای آن الاسخاط بخشم آوردن
الضغن کینه الاضغان جمع الاحباط باطل کردن فی لحن القول در معنی کفتاری
وتر نقصان کرد یتر وترا الاحفاء الحاح کردن **سورة الفتح** التقدم

فرایض داشتن التوقیر بشکوه داشتن بایع بیعت کرد مردی یبایع مبایعة
الشغل مشغول کردن الاظفار ظفر دادن العکف باز داشتن مردی
معرة سختی ومکروهی التزیل برا کنده شدن التحلیق بستردن موی التقصیر
کم کردن چیزی الشطاء اول برک که بیرون آید از درخت الاشطار جمع
الایزار نیرومند کردن الاستغلاظ ستبر شدن الزراع برزکران جمع زارع
الامتحان بیازمودن **سورة الحجرات** الحجرات حجرها جمع حجرة
التحبیب دوست کردانیدن التکره دشمن کردانیدن التنابز یکدیکررا
بلقب خواندن اللقب نام الالقاب جمع الاغتیاب غیبت کردن الشعب
قبیله بزرک الشعوب جمع القبیلة کم ازشعب الت بکاست مردی یالت التا
سورة ق ق نام کوهیست از زبرجد سبز کتاب حفیظ یعنی لوح
المحفوظ مریج شوریده فروج شکافها جمع فرج التبصیر والتبصرة بینا دل
کردانیدن بسوق دراز شد خرمابن یبسق بسوقا نضید برهم نهاده
تبع نام ملکی بوده است یمن عی عاجز شد مردی ودرماند یعیی عیا

من حبل الورید ازرک کلو المتلقیان فریشتکان چپ وراست القعید هم نشین
اللفظ لفتن وازدهن بیفکندن عتید حاضر سکرة الموت سختی جان کندن سکرات
الموت جمع حاد بکردید مردی یحید حیدا ودة الاطغاء طاغی کردانیدن
الامتلاء پرشدن المزید جایکاه زیادت التنقیب در شهرها کردیدن وبنکروا
بر وهیدن ازکاری القی السمع کوش فراداشت مردی ادبار السجود الرکعتان
بعد المغرب وادبار النجوم الرکعتان قبل الفجر سواغا شتابندکان جمع سریع
سورة الذاریات الوقر بارکران التقسیم والتخشیدن الحبک راهها جمع
حبیکة قتل الخراصون لعنت باد بر دروغ زنان سهی غافل شد مردی
یسهو سهوا وسهوا الهجوع خفت یهجع هجوعا حرم بی روزی کرد یحرم حرما
وحرمة فی صرة در بانک کردن الصک چک کردن ولوفتن الموسعون
ای قادرون النواصی بیکدیکر وصیت کردن الذنوب بهره ودلو بر از آب
سورة الطور الرق پوست که بروی نبیسند والبیت المعمور خانه است
در آسمان چهارم برابر کعبه معظم المور بکردیدن الدع بعنف راندن

رهین ورهینة کرو کرده التأثیم بیزه منسوب کردن الکاهن اخترکوی الکهنة جمع
ریب المنون حوادث روزکار احلامهم خوابهای ایشان التقول دروغ
بر کسی فرا بافتن السیطرة بر کماشتن **سورة النجم** النجم والثریا
بروین ذو مرة خداوندان قوت التدلی سخت نزدیک شدن قاب قوسین
مقدار دو کمان وکویند مقدار دو کز نزلة اخری یکبار دیکر سدرة المنتهی
درختی است در آسمان هفتم لات والعزی ومنات وود وسواع ویغوث ویعوق
ونسرا نام بتانی است که هر قومی را بوده است ضیزی بجسبیده از حق
اللمم کناه خرد الجنین بچه اندر شکم الاجنة جمع الاکداء بریده کردن
عطا الاوفی تمامتر المنتهی جایکاهی بنهایت رسیده الامنا ریختن منی
النشأة الاولی ببالا بر شدن وبیالیدن الاقناء سرمایه دادن الشعری
ستاره است معروف الاضحاک بخندانیدن الابکاء بکریانیدن الابقاء باقی
کذاشتن الاهواء انداختن ویعدی بالی وببالا بر شدن وقصد کردن
ویعدی باللام التماری بشک شدن السمود بازی کردن وغافل بودن سمد

یسنمد سود اسوره القمر الاستمرار استوار داشتن وروان شدن آب
الازدجار والمزدجر بکاری وا استادن وباز زدن الانهار دیزان شدن
آب الدسر میخهای چوبین جمع دسار المدکر بندگیرنده النذر ای انداری
العجوز کونه درخت الاعجاز جمع الانقعار برکنده شدن سعر دیوانگی
القی الذکرای اورد بذو وحی اشر ههنا کرفت یاشر اشر الاحتضار حاضر
دیوانگی
آمدن التعاطی فراگرفتن الاحتظار حظیره ساختن را ودوه عن ضیفه در
خواستند ازو مهمانان اورا التصبیح بامداد بجای یا بنزدیک کسی آمدن
ادهی سختر امرتلخ تر الاستطار نوشتن سوره الرحمن علمه
البیان ای القرآن وقیل النطق البیان والتبیان بدید کردن النجم هر نباتی
که ساق ندارد چون برکها العصف برگ کشت وگویند کاه الریحان روزی
وشاسفرغم الفخار کل المارج واللهب والشواظ زبانه آتش بی دود
لا یبغیان بهم در نیامیزند المرجان مروارید خرد فنی نیست شد
یغنی فنا فهو فان الجلال والجلالة بزرگوار شدن سنفرغ لکم زود بود که

هذ

قصد کنیم حساب شمارا الثقلان آدمی وپری نفذ بگذشت ینفذ نفاذا ونفوذا
وردة گلگون الدهان ادیم سرخ وگویند روغنها جمع دهن الفنن شاخ الافنان
کردن
جمع البطانة آستر البطاین جمع الجنی بار درخت الطمث مجامعت و
العابر یطمث ویطمث الادهیمام سخت سیاه نمودن گیاه وغله از سیرابی
مدهامتان دو بهشت سبز سیراب نضخ برجوشید آب از چشمه ینضخ نضخا
الخیام خیمها جمع خیمة خیرات حسان زنانی بر هنر جمع خیرة الرفرف
شادروان وگویند مرغزاری است در بهشت العبقری جامهای کران مایه
سوره الواقعة الواقعة نام قیامت است کاذبة والکرداننده رج
بجنبانید یرج رجا بست خرد ومرد کرد یبث بثا الانبثاث براکنده شدن
اصحاب المیمنة کسانی که نامه بدست راست دارند وضن بجواهر مرصع کرد
یضن وضنا التخلید جاوید کردانیدن ودست وبجنی در دست کسی کردن
وگوشوار در گوش کسی کردن الابریق آب دستان الاباریق جمع التصدیع
درد سر دادن وبراکنده کردن وشکافتن التخیر برگزیدن الخضد خار

اصحاب المشئمة کسانی که نامه بدست چپ دارند

ازدرخت بازکردن خضد یخضد خضدا الطلح شکوفه وظل ممدود وسایه دایم
وماء مسکوب وآبی روان ابکارا دوشیزگان جمع بکر عربا شوی دوستان
جمع عروب الحنث بزه الهیم شتران تشنه جمع اهیم التفکه شگفتی نمودن
لمسبوقین ای بعاجزین الاغرام تاوان کردن المزن میغ سپید الایرار
شدن
آتش زدن الاقواء بر سیدن زاد وبیابان رسیدن وخالی شدن سرای
لا اقسم هر اینه که سوگند خورم مواقع النجوم جایگاه فرو شدن ستارگان
الادهان مداهنت کردن حینئذ آن هنگام روح براسودن سوره
الحدید الاول همیشه وخستین الآخر همیشه وباز پسین هم الظاهر پیدا
بدلیل وغلبه کننده الاقتباس فراگرفتن آتش وعلم الالتماس جستن السور
بارو هی مولیکم ای اولی بکم التکاثر بریکدیگر فخر کردن ببسیاری مال
وگروه الکفار برزگران المسابقة والسباق باکسی پیشی گرفتن در دویدن
برابیا فریدیم برا برا الرهبانیة ورزیدن دین رهبانی الابتداع نو آوردن
رعی نگاه داشت یرعی رعایة سوره المجادلة الاشتکاء نالیدن

تفاخر

وکله

وگله کردن التحاور بیکدیگر را جواب دادن التناجی بایکدیگر راز گفتن التفسح
فراخ بازنشستن الجلوس نشستن فسح فراخ کرد یفسح فسحا المناجات راز گفتن
الجنة سپر فراخ الموادة باکسی دوستی داشتن سوره الحشر الحصون
حصارها التخریب خراب کردن الجلاء از خان ومان بیرون شدن اللینة درخت
خرما الایجاف پویانیدن ستور الرکاب شتران که برنشستن راشایند دولة
کردان حاجة خشمی وحسدی خصاصة درویشی التحصین استوار کردن القدوس
والسبوح پاک الطاهر باکتر السلم بی عیب المؤمن ایمن کننده المتکبر سزای
بزرگواری سوره الممتحنة المعاداة دشمنی کردن باکسی بناحق بعصم
الکوافر بنکاحهای زنان کافر سوره الصف نعوا استوار کرده بن
وتنکه دریکدیگر اورده برص رصا سوره الجمعة حملوا التورية دادند
ایشان را توریة ثم لم یحملوها بس کار نکردند بدان اسفارا کتابها جمع سفر
سوره المنافقون خشب چوبها جمع خشب التسنید پشت فرا دیوار
کذاشتن التلویة پیکیچانیدن سوره التغابن الاستغناء بی نیاز

والتسلیم والسلیم

بیان

شدن التغابن با یکدیگر غبن آوردن سورة الطلاق اولات الاحمال زنان
آبستن العدة وعده پاکی زن الحیض بی نماز شدن الاعظام بزرگ داشتن الوجد
والجدة توانگر شدن یجد وجدا و وجدة التعاسر دشوار فراگرفتن التضییق
تنگ کردن و تنگ فراگرفتن کار با یکدیگر عذابا نکرا عذابی هول ومنکر سورة
التحریم التحلة والتحلیل حلال کردن الثیبات زنانی که شوی داشته باشند
جمع ثیب ویقال للرجال ایضا ثیب غلاظ درشتان توبة نصوحا واو آن باشد
که هرگز نشکنند واغلظ علیهم درشتی کن با ایشان سورة الملک التفوت
والتفاوت فزون شدن وناهموار شدن فطور اشکافها خاسئا ای صاغرا
ذلیلا حسیر اکند رجوما ستارگانی که در شیاطین اندازند جمع رجم التمییز
از یکدیگر جدا واشدن فی مناکبها در راهها آن نذیرا ای انذارا الالباب
بروی افتادن سورة القلم همّاز وهمزة ولمزة بدگوی النمیم سخن چین
العتل درشت وناپاک الزنیم معروف ببدی و بسته ونسم داغ کرد یسم وسما
وسمنا سنسمه علی الخرطوم زود بود که داغ کنیم او را بر بینی سالمون تندرستان

صرم

صرم ببرید یصرم صرما الاستثناء کردن بنهادن وان شاء الله گفتن واستثنا کردن
الصریم شب والصریم اللیل والنهار وهو من الاضداد حرد آهنگ کرد یحرد حردا
لولا تسبحون چرا نگوئید ان شاء الله التلاوم یکدیگر را ملامت کردن عن ساق
از سختی سخت الازلاق بلغزانیدن سورة الحاقة الحاقة والقارعة
والواقعة والازفة والطامة والصاخة والغاشیة نامهاست قیامت را الطاغیة
الطغیان از راه گشتن حسوما پیاپی الحسم بریدن صرعی افکندگان جمع صریع
باقیة بازمانده الخاطئة والخطا گناه اخذة رابیة گرفتن روز افزون
الجاریة کشتی روان وعی بازگرفت یعی وعیا وهی سست شد مردی
وجامه کرد یهی وهیا علی ارجائها بر کنارهاء آن جمع رجا القطف
بار درخت ها ومیوه فراگیرید القاضیة مرگ عیشة راضیة زندگانی
پسندیده وخوش الذرع بارش پیمودن حض بر فرو لید یحض حضا القیل
والقول والقال گفتار الاقوال الاقاویل جمع جمع الوتین رگ دل سورة
المعارج المهل پشم رنگین الفصیلة دودمان لظی آتش زبانه زدن الشوی

پوست سر الشوی جمع الایعاء در وعا کردن الهلوع بخیل وترسنده النصب
هرچه بپا کنند چون علم وماننده آن الایفاض بشتافتن عزین گروهان جمع عزة
سورة النوح المجاهرة والجهار باواز خواندن وقارا ای عظمة
العظمة بزرگواری اطوارا بارها جمع طور کبارا سخت بزرگ دیارا اسرا داری
تبارا ای خسارا وهلاکا سورة الجن جد ربنا جلال وعظمة خداوند ما
الشطط دروغ وظلم نزادوهم رهقا ای ذلا وضعفا الحرس والحراس پاسبانان
جمع حارس الرصد نگاهبان طرایق قددا گروهان ناهم دل القدد گروهی
نه هم دل هربا بگریخت مردی یهرب هربا قسط بیداد کرد یقسط قسوطا
التحری جستن صواب ماء غدقا آبی بسیار عذابا صعدا عذابی سخت لبدا
گروهان که خویشتن را بر یکدیگر افکنند سورة المزمل المزمل والمدثر
جامه بسر درآورنده التزمل والتدثر جامه بخویشتن درگرفتن قولا ثقیلا
گفتاری گران ناشئة اللیل ساعتها شب وگویند نماز شب التبتیل خویشتن را
از دنیا بریده کردن التبتیل از دنیا برگرفتن الامهال والتمهیل مهلت دادن

انکالا

انکالا بندها جمع نکل ذا غصة در گلو گیرنده الکثیب توده ریگ مهیلا روان
وبیلا ای ثقیلا الشیب سپید سران جمع اشیب رجف بلرزید یرجف رجفا
ورجفانا التیسیر آسان آمدن سورة المدثر ثیابک فطهر دل خویش را پاک کن
والرجز فاهجر واز بتان ببر ولا تمنن تستکثر عطا مده تا بیشتر بستانی نقر در
دمید ینقر نقرا وحیدا تنها ممدودا بسیار التمهید نیک بگستراندن صعودا
کوهی است در دوزخ التفکیر اندیشه کردن قتل ای لعن وعذب عبس وبسر روی
ترش کرد عبوسا وبسورا وبسرا اثر روایت کرد یاثر اثرا اللواحة رنگ
بگرداننده البشرة پوست روی البشر جمع دبر پشت داد یدبر دبورا اسفر
سفار روشن شدن الکبر بزرگ ترینان جمع کبری وهی تانیث الاکبر الاستنفار
رمیدن القسورة شیر وگویند تیر اندازان منشرة والتشاده هو اهل التقوی
او سزای آنست که بپرهیزند ازوی واهل المغفرة او سزای آنست وسزای
آنست که بیامرزد سورة القیامة لا اقسم هر آینه سوگند خورم الفجور
بی سامان کردن ودروغ گفتن امام وقدام پیش لیفجر امامه تا بدروغ زند

دارد قیامت را برق حیره شد مردی یبرق برقا الخسوف بگرفتن ماه المفر جای گاه

گریختن الوزر پناه گاه بصیرة دانا و گواه المعاذیر بردها جمع معذار التحریک بجنبانیدن

قرآنه ای قرائته نضرة تازه شد مردی ینضر نضرة و نضارة فاقرة سختی

و پشت شکننده التراقوة چنبر گردن التراقی جمع رقی افسون کرد برقوا

رقیة فهو راق الالتفاف درهم پیچیدن التمطی خرامیدن اولی لک نزدیک آمد هلاکت

تو سدا مهمل الاهمال فروگذاشتن **سورة الدهر** هل اتی ای قد اتی المشیج و

المشیاج مرد با خوزن آمیخته الامشاج جمع الکافور و الزنجبیل دو چشمه

است در بهشت و گویند مزاج شرابهای بهشتیانست التسنیم و السلسبیل دو چشمه

دیگراست در بهشت الاستطارة نوشتن و پراکنده شدن عبوسا ترش روی قمطریرا

سخت نضرة تازه روی زمهریرا سرمای سخت الآنیة خنورها جمع اناء الاسر

آفریدن و اسیر کردن **سورة المرسلات** و المرسلات عرفا بخو آیندگان

بپای جوزش اسب و گویند بالمعروف چنکوی العصف باد سخت فالملقیات ذکرا وحی

آرندگان عذرا ای اعذارا الاعذار عذر درست آوردن نذرا ای انذارا فحج

بشکافته بفرج بفرج فرجا اقتت ای جمعت لوقتها و هو یوم القیامة المهین آبی سست

الشامخات کوههای بلند الشعبة شاخ الشعب جمع جمالات صفر شتران زرد

و سیاه **سورة عم** النباء ثم ازجر المعاشر داشتن و زیستن و هج بدرخشید تاج و

ثجاجا المعصرات ابرهاء نزدیک رسیده بباریدن الفافا درختهای بهم در شده جمع

الف احقابا هشتاد سالان جمع حقب بردا خوابی خوش الموافقة و الوفاق موافقت

کردن الکواعب زنان نار پستان جمع کاعب دهاقا پر و گویند بپای الکذاب دروغ

داشتن زن حسابا ای کثیرا بسیار و بقال کافیا وکاتبا صوابا گفتاری راست **سورة**

النازعات الغرق کشیدن کمان النشط کشیدن گره برفق و الغابر ینشط

ینشط وجف بطبید دل یجف وجیفا الحافرة اول کار نخرة و ناخرة پوسیده

النخر پوسیدن استخوان و جوب الساهرة روی زمین الاغطاش تاریک کردن

دحا بگسترانید یدحو دحوا المرعی جراگاه الطم غلبه کردن **سورة عبس** ای کلح

التصدی پیش آمدن التلهی مشغول کردن خویشتن را از چیزی سفرة نویسندگان

جمع سافر بررة نیک مردان جمع بار ما اکفره چون سخت کافر است ما تعجب است

الاقبار بگور کردن و فرمان دادن بدفن کردن کسی القضب سبست تره الاغلب

ستبر گردن الغلب جمع وحدایق غلبا درختان ستبر بوستانها بسیار درخت الاب گیاه از هر نوعی

مسفرة روشن الغبرة گرد سیاه **سورة الکورت** الانکدار فروریختن

ستاره العشار شتران ده ماهه آبستن جمع عشراء الوحش ددودام الوحوش

جمع التسجیر مبالغت التسجر زوجت جفت کردانیدند باجانها و ادزنده

درگور کردند الکشط واکردن چیزی از روی چیزی التسعیر افروختن

آتش الخنس و الکنس پنج ستاره است زحل و مشتری و مریخ و زهره و

عطارد جمع خانس و کانس خنس پنهان شد و وابس شد یخنس خنوسا

کنس در آشیان شد العسعسة روی فرا کردن تاریکی شب و پشت بدادن التنفس

براکنده شدن نور صبح و نفس زدن الظنین متهم بودن و بخیل شدن **سورة**

الانفطار الانتثار افشانده شدن البعثرة برانگیختن و زبر و زبر

کردن التعدیل راست کردن و افکندن الترکیب چیزی در جای نشاندن

سورة التطفیف التطفیف کم پیمودن الاستیفاء تمام فرا ستدن

السجین زیر هفتم زمین و گویند جاهی است در دوزخ رقم نبشته یرقم رقما

ران غلبه کرد گناه بر دل یرین رینا حجب باز داشت یحجب حجابا و حجبا علیین

درجها است بلند در بهشت آن زبر هفتم آسمان و گویند از زیر عرش بار خدای

الرحیق شراب و بزه الختام مهر و سرانجام المسک مشک ختامه مسک ای

یوجد فی آخره طعم المسک التنافس رغبت کردن التغامز بچشم یکدیگر را

اشارت کردن فاکهین شگفتی نمایندگان التثویب پاداش دادن **سوره**

الانشقاق حقت ای حق لها ان تطیع سزاوار است او را که طاعت دارد

التخلی خالی شدن الکدح کار کردن نیک و بد حار باز گشت و کاسته شد

و جامه سپید کرد یحور حورا الشفق باقی روشنی آفتاب و سرخی آن

در اول شب وسق گرد کرد برانداز یسق وسقا الاتساق تمام شدن و فراهم

آمدن طبقا عن طبق ای حالا بعد حال **سورة البروج** ذات البروج

خداوند برجها و آن دوازده است حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و

سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و الیوم الموعود

وبحق روز قیامت وشاهد یعنی روز آدینه ومشهود یعنی روز عرفه الاخدود
شکاف در زمین ذات الوقود ای ذات الالتهاب الالتهاب افروخته شدن
آتش الابدا ابتدا کردن واو پیدا نخست بار المعید آفریننده دیگر بار
سورة الطارق الطارق ستاره صبح الطروق شب آمدن ان کل
نفس نیست هیچ تنی لما علیها حافظ مگر بر آن نگاه بانی کردن ماء دافق آبی
جهنده الترائب استخوان سینه الترائب جمع السرائر رازها جمع سریرة
ذات الرجع ای ذات المطر قول فصل گفتاری جدا کننده میان حق و باطل
الهزل بازی سخن گفتن رویدا اندک سورة الاعلی احوی سیاه بام
الاقراء آواز برداشتن و قرآن خوان گردانیدن التجنب پرهیزیدن از چیزی
سورة الغاشیة آنیة بغایت گرمی رسیده الضریع نوعی است از
خار خشک الاسمان فربه گردانیدن ناعمة تازه از اثر نعمت لاغیة ای لغوا
النمرقة بالش بر نشستن النمارق جمع الزرابی بساطها جمع زربیة
مبثوثة گسترانیده السطح گسترانیدن نصب باری کرد سورة الفجر

الشفع

الشفع جفت الوتر طاق الحجر خرد الاکثار بسیار گردانیدن ارم نام قبیلة
است الجوب بریدن و سوراخ کردن و قطع کردن مسافت المسافة دوری
راه السوط تازیانه التنعیم بناز پروردن التراث میراث خوردن اللم
گرد کردن جما بسیار الایثاق استوار بستن سورة البلد الحل
از حرام بیرون آمدن فی کبد در سختی و دشواری لبدا بسیار الشفة لب
الشفاه جمع النجد راه فلا اقتحم العقبة گذاره نکرد عقبه را العقبة
گریوه العقاب جمع فک رقبة آزاد کردن بنده المسغبة گرسنگی
المتربة درویشی المرحمة الایصاد در دربستن والفعل منه اوصد یوصد
ایصادا سورة الشمس والشمس وضحیها ای ضیاوها یغشیها
ای یسترها بطغویها ای بطغیانها الطحو بگسترانیدن الالهام فرادل دادن
التدسیة گم نام کردن و پنهان کردن السقیا آبشخور الدمدمة خشم گرفتن
و هلاک کردن سورة اللیل التردی هلاک شدن التلظی زبانه زدن
آتش التجنب دور کردن سورة الضحی سجی بیارامید یسجو سجوا

التودیع بدرود کردن سورة الانشراح الانقاض گران کردن سورة
التین والتین والزیتون دو کوه است بمکه و گویند در شام است سینین
مبارک بزبان عبرانی بلد الامین مکه التقویم راست کردن فی احسن تقویم در
نیکوترین صورتی سورة العلق الرجعی والرجوع باز گردانیدن
و باز گشتن السفع کشیدن و سوزانیدن و سیاه کردن الزبانیة فرشتگان
که در دوزخ باشند الواحد زبان سورة القدر لیلة القدر شب
قدر سورة الانفکاک الانفکاک واستادن سورة الزلزلة
اثقالها ای کنوزها و موتیها سورة العادیات ضبحا بحق دوندگان
در حال غارت کردن الضبح بنگ دویدن و آواز نفس اسب آمدن در دویدن
الاغارة غارت کردن و شتافتن القدح آتش زدن النقع گرد کردن وسط
در میان شد یسط وسوطا وسطة الکنود ناسپاس الخیر مال التحصیل حاصل
کردن سورة القارعة الفراش پروانه جلاع النفش واجیدن پنبه
یا پشم ینفش نفشا و امه جای او هاویة دوزخ است سورة التکاثر

المقبرة

المقابر جمع
المقبرة گورستان زار و زیارت کردن بزور زیارة المقابر جمع علم الیقین دانستن
یقین عین الیقین دیدن یقین سورة العصر العصر روزگار العصر
والاعصر والاعاصیر جمع جمع سورة الهمزة التجمیع نیک گرد کردن
التعدید مالی که عدد بسیار دارد و جمع کردن و باستقصا رسانیدن
شمردن التمدید کشیدن سورة الفیل الفیل پیل الافیال والفیول
والافیلة جمع التضلیل بی راه کردن و بی راه خواندن ابابیل گلهها مرغان
جمع ابول سورة القریش الایلاف الف گرفتن والف دادن
الرحلة سفر کردن الشتاء زمستان الصیف تابستان سورة الماعون
الماعون زکوة مال و قماش خانه چون دیگ و تبر و آتش زنه و جز آن
سورة الکوثر الکوثر جوی است در بهشت نحر اشتر کشتن و دست
بر هم نهاد بر سینه ینحر نحرا الابتر دنبال بریده بی فرزند سورة
الکافرون لکم دینکم ولی دین شما را دین شما و مرا دین من سورة
النصر اذا جاء نصر الله چون آید نصرت خدای عز و جل الفتح ای ثواب

والاعصار جمع

سورة ابی لهب حمالة الحطب هیزم کش المسد لیف خرما سورة الاخلاص الصمد پناه نیازمندان و مهتران الکفو همتا الاکفاء جمع سورة الفلق الفلق روشنی صبح و آب درآمد تاریکی شب یقب وقوبا نفث در دمید ینفث نفثا العقد لرد هاجع عقدة سورة الناس الخناس والوسواس آن دیو که وسوسه کند مردم را

تمت بعون الله تعالی وحسن توفیقه علی ید العبد الضعیف

المحتاج الی عفو الصمد اضعف العباد غیاث بن

عمر بن عماد المجرّ غفر الله له ولوالدیه

ولمن قال آمینا فی السادس

شهر المبارک جمادی الاول

سنه ست وثلثین

وسبعمایه

والحمد لله رب العالمین

برخاطر دوستان بماند یادگار از من خطی که باد بماند

العطش الغذف الحطوه الخصاصه الابواغ

الاخذ الزمنی البلوغ الاحتیاج الالهام ٨١

مرابض غضا جدیدا حظب حظوبا سمن یقال اعلل تحظب

ارتع السباع طری و تازه ای شرب مرة بعد مرة تستمن صحاح

عظرب قوس اذا اشتد توتیرها وفی المثل اذا لم تغلب فاخلب ای فاخدع والبرق الخلب

الذی لا غیث معه کانه خادع والخلب ایضا السحاب الذی لا مطر فیه قیل لمن یعد ولا ینجز

ما انت کبرق خلب والدولج کناس الوحش مثل التولج للانعام


۴۹۸